پژوهشی تاریخی-تحلیلی در اندیشهٔ سیاسی و حکمرانی

تقابل جهان‌بینی حکمرانی

نظام امت-ملت در برابر دولت-ملت



از مکه تا کربلا، از کربلا تا غزالی

پنج قرن کشمکش در جهان اسلام و میراث آن برای حکمرانی در ایران

ابراهیم روشندل

تقابل جهان‌بینی حکمرانی

نظام امت–ملت در برابر دولت–ملت

از رحلت پیامبر تا غزالی: پنج قرن کشمکش در جهان عرب و میراث آن برای ایران

ابراهیم روشندل

۱۴۰۵

پیشگفتار

این کتاب از دل یک پرسش زاده شد: چرا جامعه‌ای که چهارده قرن است هر سال عاشورا را با شور و اشک بزرگ می‌دارد، هنوز به الگویی پایدار از حکمرانی کارآمد نرسیده است؟ پاسخ من این است که ما ایرانیان تاریخ صدر اسلام را تنها در قاب اخلاقی «حق و باطل» دیده‌ایم و از لایهٔ عمیق‌تر آن غافل مانده‌ایم: کشمکشی پنج‌قرنی میان دو جهان‌بینی دربارهٔ اینکه جامعه را چگونه باید اداره کرد.

نخستین صورت این بحث، مقاله‌ای کوتاه بود که در تیرماه ۱۴۰۵ با عنوان «عاشورا؛ تقابل دو جهان‌بینی» نوشتم. در آن مقاله، عاشورا نقطهٔ برخورد دو پروژه بود. اما هرچه بیشتر کاویدم، روشن‌تر شد که عاشورا پایان مسیری است که از مکه آغاز شده بود، و آغاز سایه‌ای که پنج قرن بر تاریخ اسلام افتاد. این کتاب آن مسیر و آن سایه را از مکهٔ قریش تا رحلت پیامبر، و از آنجا تا حدود سال ۵۰۰ هجری دنبال می‌کند؛ یعنی پنج قرن که در آن، دو پاسخ متفاوت به مسئلهٔ قدرت پیوسته با یکدیگر درگیر بودند.

ایدهٔ اصلی کتاب: عاشورا، آخرین ایستگاه

> **عاشورا آغاز یک ماجرا نبود؛ آخرین ایستگاه آن بود.**
>
> از روزی که پیامبر در برابر اشرافیت تجاری قریش طرح امتی بی‌تاج و بی‌دیوان درافکند و ابوسفیان، به نام نظم ثروت و قبیله، به رویارویی با آن برخاست، دو جهان‌بینی بر سر یک پرسش در برابر هم ایستادند: قدرت از آنِ کیست و در خدمت چیست؟ این رویارویی از سقیفه گذشت، در صفین به شمشیر رسید و در دمشقِ معاویه جامهٔ دولت پوشید. سپس یزید آمد؛ وارث قدرتی که دیگر رقیبی در برابر خود نمی‌دید. او با فرصت‌طلبیِ چنین قدرتی، حسین بن علی را در کربلا کشت و با خون او، در عمل، بر جهان‌بینی امت‌گرایانه و آرمانی پیامبر در صحنهٔ قدرت نقطهٔ پایان گذاشت.

> از همین روست که امامانِ پس از حسین دیگر نتوانستند به قامت او برخیزند، سپاهی آراسته فراهم آورند و برای بازگرداندن نظریهٔ امت به میدان نبرد با خلفای پسین بروند. آنان راه را از شمشیر به دانش، از حکومت به هدایت و از میدان به محراب بردند. از آن پس، **آرمان ماند، اما بی‌دولت؛ و دولت ماند، اما بی‌آرمان.**

تاریخ پنج قرنی که این کتاب روایت می‌کند، و بسا تاریخ ما تا امروز، شرح همین جدایی است: جدایی مشروعیت از قدرت، و حقیقت از حکومت. فصل‌های این کتاب نشان می‌دهند که هر بار یکی از این دو بدون دیگری به میدان آمد، چه بهایی پرداخته شد.

دو اصطلاح کلیدی

در این کتاب دو اصطلاح را به‌عنوان ابزار تحلیل به کار می‌برم:

- **نظام «امت–ملت» (امت‌گرایی):** حکمرانی‌ای که واحد سیاسی آن جماعت مؤمنان است، نه سرزمین یا قوم. مشروعیت از ایمان، عدالت، سابقه و شایستگی دینی می‌آید؛ ساختار اداری سبک و کم‌دیوان است و اقتصاد بر توزیع و کاهش شکاف تکیه دارد. واژهٔ «ملت» در عربی کهن به معنای آیین و دین بود و همین معنا با «امت» پیوند می‌خورد.
- **نظام «دولت–ملت» (دولت‌گرایی):** حکمرانی‌ای که واحد سیاسی آن قلمرو، دستگاه دیوانی، ارتش منظم و خاندان حاکم است. مشروعیت از نظم، امنیت، کارآمدی و تداوم قدرت می‌آید و اقتصاد بر تجارت، مالیات و انباشت تکیه دارد.

روشن است که «دولت–ملت» به معنای مدرن آن، یعنی دولت سرزمینی مبتنی بر حاکمیت ملی، زادهٔ اروپای پس از وستفالی است. در این کتاب این اصطلاح به معنای **منطق دولت‌محور** به کار می‌رود: گرایشی که در جهان عرب پس از اسلام، بارها کوشید قدرت را از جماعت ایمانی به دستگاه سرزمینی منتقل کند. مقایسه، ابزار فهم است، نه ادعای این‌همانی.

روش کتاب

داوری اخلاقی دربارهٔ شخصیت‌ها هدف این کتاب نیست. پرسش اصلی این است: هر جریان چه تصویری از حکمرانی مطلوب داشت، نمایندگانش چه اقدام‌هایی کردند، و چرا موفق شدند یا شکست خوردند. برای هر دوره، نمایندگان دو جریان معرفی می‌شوند و اقدام‌های آنان در هفت محور سنجیده می‌شود: منبع مشروعیت، شیوهٔ جانشینی، دیوان و اداره، ارتش، اقتصاد و مالیات، نسبت با غیرعرب‌ها، و نسبت با علما و قانون.

این کتاب را به نسلی تقدیم می‌کنم که می‌خواهد از تجربه‌های تلخ، به جای حماسه، مدیریت بیافریند.

فهرست مطالب

پیشگفتار	2
درآمد: دو پاسخ به مسئلهٔ قدرت	7
بخش یکم — ریشه‌ها: مکه و مدینه	**9**
فصل یکم: مکه، قریش و جهان‌بینی تجاری–ساختارمند بنی‌امیه	10
فصل دوم: مدینه و پروژهٔ امت؛ حکمرانی غیردیوانی و اقتصاد عدالت‌محور	22
بخش دوم — قرن نخست: از سقیفه تا کربلا (۱۱–۶۱ هجری)	**33**
فصل سوم: خلفای سه‌گانه و همزیستی دو منطق	34
فصل چهارم: علی و معاویه؛ نخستین رویارویی آشکار	47
فصل پنجم: خوارج؛ امت‌گرایی رادیکال	57
فصل ششم: معاویه و زیاد بن ابیه؛ بنیان‌گذاری دولت	67
فصل هفتم: یزید، حسین و کربلا	79
بخش سوم — دولت مروانی و مخالفانش (۶۱–۱۳۲ هجری)	**90**
فصل هشتم: ابن زبیر، توابین و مختار؛ سه پاسخ به کربلا	91
فصل نهم: عبدالملک، حجاج و هشام؛ اوج دولت عربی	101
فصل دهم: عمر بن عبدالعزیز؛ امت‌گرایی در قلب دولت	113
فصل یازدهم: زید، حارث بن سریج و فروپاشی دولت اموی	122
بخش چهارم — عصر نخست عباسی (۱۳۲–۲۴۷ هجری)	**133**
فصل دوازدهم: انقلاب عباسی؛ مصادرهٔ شعار امت	134
فصل سیزدهم: ابن مقفع، منصور و برمکیان؛ نظریه و عمل دولت دیوانی	145
فصل چهاردهم: فقیهان در برابر دولت؛ از حسن بصری تا احمد بن حنبل	158
فصل پانزدهم: مأمون، محنه و سپاه ترک	170

بخش پنجم — عصر پراکندگی (۲۴۷–۴۴۷ هجری) **182**

فصل شانزدهم: امامان شیعه؛ از امامت سیاسی به امامت معنوی 183

فصل هفدهم: دولت‌های امت‌گرا در حاشیه؛ ادریسیان، زیدیان، زنج و قرامطه 194

فصل هجدهم: فاطمیان؛ امامت به‌مثابهٔ دولت 206

فصل نوزدهم: آل‌بویه و امیرالامرایی؛ جدایی خلافت از قدرت 217

فصل بیستم: فارابی و مدینهٔ فاضله؛ امت‌گرایی فیلسوفانه 227

بخش ششم — نظریه‌پردازی سازش (۴۴۷–حدود ۵۰۵ هجری) **237**

فصل بیست‌ویکم: ماوردی، جوینی و نظریهٔ خلافت در عصر غلبه 238

فصل بیست‌ودوم: نظام‌الملک و سیاست‌نامه؛ دولت‌گرایی ایرانی در عصر سلجوقی 250

فصل بیست‌وسوم: غزالی؛ پذیرش واقعیت سلطان 262

بخش هفتم — جمع‌بندی و میراث ایرانی **273**

فصل بیست‌وچهارم: نمایندگان دو جریان در پنج قرن؛ یک نگاه کلان 274

فصل بیست‌وپنجم: ایران و میراث دو جهان‌بینی؛ از موالی تا جمهوری اسلامی 286

فصل بیست‌وششم: درس‌هایی برای حکمرانی کارآمد؛ به سوی پیوند مشروعیت و کارآمدی 300

سخن پایانی 307

گاه‌شمار پنج قرن 308

واژه‌نامهٔ اصطلاحات 313

منابع 319

درآمد: دو پاسخ به مسئلهٔ قدرت

هر جامعه‌ای که از قبیله فراتر می‌رود، با یک پرسش بنیادین روبه‌رو می‌شود: **چه کسی حکم می‌راند، به چه حقی، و با چه ابزاری؟** جامعهٔ عرب پس از اسلام در فاصلهٔ کمتر از یک قرن، از چند قبیلهٔ پراکندهٔ حجاز به امپراتوری‌ای از اندلس تا ماوراءالنهر تبدیل شد. چنین جهشی، این پرسش را با شدتی کم‌نظیر پیش کشید.

دو پاسخ به این پرسش داده شد. پاسخ نخست می‌گفت: قدرت امانتی است در دست جماعت مؤمنان، و حاکم باید شایسته‌ترین، عادل‌ترین و نزدیک‌ترین فرد به آرمان پیامبر باشد. پاسخ دوم می‌گفت: قدرت باید نظم بیاورد، قلمرو را نگه دارد و بقای جامعه را تضمین کند؛ و برای این کار، دیوان، ارتش، مالیات و جانشینی پیش‌بینی‌پذیر لازم است.

مقایسهٔ دو جهان‌بینی

محور	نظام امت–ملت	نظام دولت–ملت
واحد سیاسی	جماعت مؤمنان	قلمرو و دستگاه حکومت
منبع مشروعیت	ایمان، عدالت، سابقه، نسب پیامبر	نظم، امنیت، کارآمدی، غلبه
جانشینی	شورا، نص، شایستگی	وراثت و ولایت‌عهدی
اداره	سبک، شخصی، کم‌دیوان	دیوان‌سالاری، برید، کاتبان حرفه‌ای
ارتش	داوطلب و ایمانی	منظم، حقوق‌بگیر، وفادار به حاکم
اقتصاد	توزیعی، زکات، برابری در عطا	مالیات، تجارت، انباشت، امتیاز
غیرعرب‌ها	برابری ایمانی (در آرمان)	فرودستی یا به‌کارگیری ابزاری
نقطهٔ قوت	مشروعیت و انسجام معنایی	توان ادارهٔ قلمرو بزرگ

محور	نظام امت–ملت	نظام دولت–ملت
نقطهٔ ضعف	ناتوانی سازمانی، انشعاب	بحران مشروعیت، اتکا به خشونت

استدلال اصلی کتاب

استدلال این کتاب در چهار گزاره خلاصه می‌شود:

1. این دو جهان‌بینی از درون قریش و پیش از اسلام ریشه داشتند و پس از رحلت پیامبر به دو جریان سیاسی تبدیل شدند.
2. در پنج قرن نخست، جریان دولت‌گرا تقریباً همیشه قدرت را در دست داشت و جریان امت‌گرا تقریباً همیشه مشروعیت اخلاقی را.
3. هیچ‌یک نتوانست کاستی خود را با دستاورد دیگری جبران کند. نتیجه، چرخه‌ای تکرارشونده از دولت‌های کارآمد اما نامشروع و قیام‌های مشروع اما ناکام بود.
4. تا حدود سال ۵۰۰ هجری، اندیشهٔ سیاسی اسلامی به «سازش با غلبه» رسید: سلطان قدرت را داشت و خلیفه به او مشروعیت می‌داد. این سازش، نه امت ساخت و نه دولت–ملت؛ و میراث آن، به‌ویژه در ایران، فقر نظریه و عمل حکمرانی کارآمد بوده است.

بخش یکم — ریشه‌ها: مکه و مدینه

مکهٔ پیش از اسلام شهری بی‌کشاورزی بود که در دره‌ای خشک و سنگلاخ قرار داشت. بقای آن به دو چیز وابسته بود: **کعبه** که زائران قبایل را به خود می‌کشید، و **تجارت** که ثروت شهر را تأمین می‌کرد. قریش از این دو، در طول چند نسل، نوعی «نظم حکمرانی بدوی» ساخته بود که بر شبکه‌ای از پیمان‌ها، کاروان‌ها، مناصب موروثی و توازن میان خاندان‌ها استوار بود. برای فهم کشمکش‌های پنج قرن بعد، باید از همین نظم آغاز کرد؛ زیرا هر دو جهان‌بینی این کتاب، در درون همین شهر و همین قبیله زاده شدند.

۱. قصی بن کلاب؛ بنیان‌گذار نظم قریش

بنا بر گزارش منابع کهن، قریش تا نسل قصی بن کلاب (جد چهارم پیامبر) در دره‌ها و پیرامون مکه پراکنده بودند و تولیت کعبه در دست قبیلهٔ خزاعه بود. قصی، با ترکیبی از پیوند خویشاوندی (ازدواج با دختر رئیس خزاعه)، ائتلاف قبیله‌ای و نیروی نظامی، تولیت کعبه را به دست گرفت و تیره‌های پراکندهٔ قریش را در مکه گرد آورد. به همین سبب او را «مُجَمِّع» (گردآورنده) لقب دادند (ابن هشام، السیرة النبویة، بخش «ذکر قصی بن کلاب»؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوک، بخش «ذکر نسب رسول الله»).

قصی نخستین ساختار نهادی مکه را پی‌ریزی کرد:

- **دارالندوه:** خانه‌ای در کنار کعبه که بزرگان قریش در آن رایزنی می‌کردند. تصمیم‌های جنگ و صلح، ازدواج‌های مهم و آیین‌های بلوغ در آن گرفته می‌شد. ورود به رایزنی دارالندوه تنها برای مردان بالای چهل سال یا فرزندان قصی آزاد بود.
- **حِجابه:** کلیدداری و پرده‌داری کعبه.
- **سِقایه:** تأمین آب برای زائران در موسم حج.
- **رِفاده:** خوراک دادن به حاجیان؛ قصی قریش را به پرداخت سهمی سالانه برای این کار ملزم کرد. این نخستین شکل «مالیات عمومی» در مکه بود.

- **لِواء:** پرچم‌داری در جنگ.

اهمیت این ساختار در آن است که مکه، بی‌آنکه پادشاه یا دولت داشته باشد، **نهادهای عمومی** داشت. قدرت میان خاندان‌ها تقسیم شده بود و هیچ‌کس به‌تنهایی فرمانروا نبود. این «حکومت اشرافی شورایی» زمینهٔ هر دو جهان‌بینی آینده بود: هم منطق رایزنی و همبستگی، هم منطق امتیاز و ثروت.

۲. نخستین شکاف: مطیّبین و احلاف

قصی مناصب را به پسر بزرگ‌ترش عبدالدار سپرد. اما در نسل بعد، فرزندان عبدمناف (برادر عبدالدار) که از نظر نفوذ و ثروت برتری یافته بودند، خواستار سهم شدند. قریش به دو اردو تقسیم شد:

- **مُطَیَّبین** (هم‌پیمانان عطرآگین): فرزندان عبدمناف و هم‌پیمانانشان (اسد، زهره، تیم، حارث بن فهر) که دست در ظرفی پر از عطر فرو بردند و سوگند خوردند.
- **احلاف** (هم‌پیمانان): فرزندان عبدالدار و هم‌پیمانانشان (مخزوم، سهم، جُمَح، عدی بن کعب).

جنگ رخ نداد و سازشی پذیرفته شد: سقایه و رفاده به فرزندان عبدمناف رسید و حجابه، لواء و دارالندوه در دست فرزندان عبدالدار ماند (ابن هشام، السیرة، بخش «حلف المطیبین»؛ بلاذری، انساب الاشراف، بخش فرزندان قصی).

این نخستین الگوی **حل منازعه با تقسیم مناصب** در قریش بود؛ الگویی که بعدها در سازش‌های سیاسی جهان اسلام بارها تکرار شد.

۳. فرزندان عبدمناف: هاشم و عبدشمس

عبدمناف چهار پسر داشت: هاشم، عبدشمس، مطّلب و نوفل. دو شاخهٔ اصلی این کتاب از همین‌جا جدا می‌شوند:

شاخه	نیای اصلی	ویژگی برجسته	چهره‌های بعدی
بنی‌هاشم	هاشم بن عبدمناف	سقایه و رفاده، منزلت دینی، پیمان‌های تجاری	عبدالمطلب، ابوطالب، پیامبر، علی
بنی‌امیه (از بنی‌عبدشمس)	امیه بن عبدشمس	ثروت، فرماندهی کاروان و جنگ	حرب، ابوسفیان، معاویه

هاشم و پیمان‌های ایلاف

منابع، هاشم را بنیان‌گذار تجارت بین‌المللی قریش می‌دانند. به روایت ابن سعد و دیگران، او با قیصر روم در شام پیمانی بست که به بازرگانان قریش امان می‌داد، و برادرانش با نجاشی حبشه (عبدشمس)، با پادشاهان حِمیَر در یمن (مطلب) و با دربار ساسانی از راه عراق (نوفل) پیمان‌های مشابه بستند. این پیمان‌ها «ایلاف» نام گرفت (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، بخش «ذکر هاشم بن عبدمناف»). قرآن نیز در سورهٔ قریش به «ایلاف قریش» و «سفر زمستان و تابستان» اشاره می‌کند.

سازوکار ایلاف چنین بود: قریش با قبایل مسیر کاروان پیمان می‌بستند، کالای آنان را بی‌سرمایه همراه کاروان می‌بردند و سودش را به آنان بازمی‌گرداندند. در عوض، قبایل امنیت راه را تضمین می‌کردند. این نظامی بود که **منافع مشترک** را جایگزین غارت می‌کرد؛ نوعی دیپلماسی اقتصادی پیشادولتی.

هاشم همچنین به سنت اطعام حاجیان شهرت داشت. نام اصلی او عمرو بود و لقب «هاشم» (شکنندهٔ نان) را از آن یافت که در قحطی، نان را در آبگوشت خرد می‌کرد و به مردم می‌داد. هاشم در غزه درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد.

امیه و نخستین رقابت

منابع از رقابتی میان هاشم و برادرزاده‌اش امیه بن عبدشمس گزارش می‌دهند. به روایتی، امیه بر هاشم رشک برد و او را به «مُنافَره» (داوری در برتری) نزد کاهنی فراخواند. داوری

به سود هاشم بود و امیه، بنا بر شرط، ده سال به شام رفت (بلاذری، انساب الاشراف، بخش «بنی عبدشمس»؛ مقریزی، النزاع والتخاصم فیما بین بنی امیة وبنی هاشم).

اعتبار جزئیات این روایت قطعی نیست و مقریزی آن را در قرن نهم هجری، در فضای مجادلات سیاسی، گرد آورده است. اما نکتهٔ مهم برای بحث ما این است: **پیوند دیرینهٔ بنی‌امیه با شام**، که چند نسل بعد به پایتخت معاویه تبدیل شد، در حافظهٔ تاریخی مسلمانان به همان عصر پیش از اسلام بازمی‌گشت.

۴. حِلف الفُضول؛ نطفهٔ اخلاق امت

یکی از مهم‌ترین رویدادهای مکهٔ پیش از اسلام برای بحث این کتاب، «حلف الفضول» است. بنا بر روایت ابن اسحاق، بازرگانی یمنی از قبیلهٔ زبید کالایی به عاص بن وائل سهمی، از اشراف قریش، فروخت و عاص بهای آن را نپرداخت. بازرگان در کنار کعبه دادخواهی کرد. در پاسخ، تیره‌های بنی‌هاشم، بنی‌مطلب، بنی‌اسد، بنی‌زهره و بنی‌تیم در خانهٔ عبدالله بن جُدعان گرد آمدند و سوگند خوردند که در مکه از هر ستم‌دیده‌ای، بومی یا غریب، دفاع کنند تا حقش را بستانند (ابن هشام، السیرة، بخش «حلف الفضول»؛ ابن سعد، الطبقات، ج ۱).

محمد بن عبدالله، که در آن زمان جوانی حدود بیست‌ساله بود، در این پیمان حضور داشت. روایت شده که پس از بعثت فرمود: در خانهٔ عبدالله بن جدعان در پیمانی حاضر بودم که دوست ندارم در برابر آن شتران سرخ‌مو داشته باشم، و اگر در اسلام نیز به آن فرا خوانده شوم، می‌پذیرم.

دو نکته در این رویداد برجسته است:

1. **غیبت بنی‌امیه و بنی‌عبدشمس:** این دو تیره در حلف الفضول شرکت نداشتند. این امر نشان می‌دهد که حتی پیش از اسلام، دو گرایش در قریش وجود داشت: یکی که

پشتیبانی از ستم‌دیده و عدالت را در کانون می‌گذاشت، و دیگری که نظم تجاری و منافع اشراف را.

2. **عدالت فراقبیله‌ای:** حلف الفضول از «هر ستم‌دیده، بومی یا غریب» دفاع می‌کرد. این همان اصلی بود که بعدها در مفهوم «امت» به اوج رسید: عدالتی که به خون و قبیله محدود نمی‌شود.

۵. عبدالمطلب و ابوطالب؛ منزلت بدون ثروت

عبدالمطلب، پسر هاشم، در مدینه نزد خویشان مادری‌اش (بنی‌نجار) بزرگ شد و سپس به مکه آمد. او سقایه و رفاده را بر عهده گرفت و چاه زمزم را، که پوشیده مانده بود، دوباره کند. منزلت او در ماجرای حملهٔ ابرهه به مکه (عام‌الفیل، حدود ۵۷۰ میلادی) به اوج رسید؛ همان سالی که پیامبر زاده شد.

اما پس از عبدالمطلب، بنی‌هاشم از نظر ثروت رو به ضعف رفتند. ابوطالب، عموی پیامبر و پدر علی، با وجود منزلت بالا، تهیدست بود؛ تا جایی که پیامبر و عباس برای کاستن از بار او، هر یک یکی از فرزندانش را به سرپرستی گرفتند و علی در خانهٔ پیامبر بزرگ شد (ابن هشام، السیرة، بخش «ذكر أن علي بن أبي طالب أول ذكر أسلم»).

این واقعیت اقتصادی اهمیت دارد: **بنی‌هاشم منزلت دینی و اخلاقی داشتند، اما ثروت و ابزار قدرت در دست دیگران بود.** این عدم توازن، بعدها در رقابت علی و معاویه بازتولید شد.

۶. حرب و ابوسفیان؛ مدیران جنگ و کاروان

در سوی دیگر، شاخهٔ اموی ثروت و فرماندهی را در دست داشت. حرب بن امیه، پدر ابوسفیان، فرمانده قریش در «جنگ‌های فِجار» بود؛ جنگ‌هایی میان قریش و هم‌پیمانانش با قبیلهٔ هوازن که در ماه‌های حرام رخ داد و به همین سبب «فجار» (جنگ‌های گناه‌آلود)

نام گرفت. پیامبر در نوجوانی در یکی از این جنگ‌ها، به گفتهٔ منابع، تیرهای عموهایش را جمع می‌کرد (ابن هشام، السیرة، بخش «حرب الفجار»).

ابوسفیان صخر بن حرب در نسل پیامبر سرشناس‌ترین چهرهٔ این شاخه بود. ویژگی‌های او از منابع چنین برمی‌آید:

- **رهبر کاروان‌های بزرگ:** کاروان‌های تجاری قریش به شام را رهبری می‌کرد. کاروانی که در سال دوم هجری به بدر انجامید، حدود هزار شتر کالا داشت و بیشتر خاندان‌های قریش در آن سرمایه‌گذاری کرده بودند (واقدی، المغازی، بخش «غزوة بدر»؛ طبری، تاریخ، حوادث سال ۲ ه‍.ق).
- **آشنا با دربار بیزانس:** در روایت مشهوری که بخاری در آغاز صحیح خود آورده، ابوسفیان در سفری تجاری به شام به حضور هراکلیوس، امپراتور روم، برده شد و امپراتور دربارهٔ پیامبر از او پرسش‌هایی کرد (صحیح بخاری، کتاب بدء الوحی، حدیث هرقل). صرف‌نظر از جزئیات، این روایت نشان می‌دهد که ابوسفیان در حافظهٔ تاریخی مسلمانان، مردی آشنا با جهان امپراتوری‌ها بود.
- **منطق واقع‌گرا:** او قدرت را در قالب منافع، پیمان و توازن می‌فهمید. جهان او جهانی بود که در آن قدرت از ثروت می‌آید، ثروت از تجارت، و تجارت از امنیت و نظم.

۷. آیا مکه واقعاً یک «امپراتوری تجاری» بود؟

برای دقت علمی باید یادآوری کرد که در پژوهش‌های معاصر، دامنهٔ تجارت مکه محل بحث است. پاتریشیا کرون در کتاب «تجارت مکه و ظهور اسلام» (۱۹۸۷) استدلال کرد که تصویر سنتی از مکه به‌عنوان مرکز تجارت ادویه و کالاهای گران‌بهای جهانی، اغراق‌آمیز است و تجارت قریش بیشتر به کالاهای ساده‌ای چون چرم و پوشاک محدود بوده است. پژوهشگران دیگر، از جمله فرد دانر و هیو کندی، دامنهٔ منطقه‌ای این تجارت را پذیرفته‌اند.

این بحث، استدلال این فصل را تضعیف نمی‌کند. آنچه برای ما مهم است، نه حجم تجارت، بلکه **منطق آن** است: قریش، چه تجارتشان جهانی بود و چه منطقه‌ای، نظمی

ساخته بودند که بر منافع، پیمان و امتیاز اشرافی تکیه داشت. همین منطق بود که دعوت پیامبر آن را به چالش کشید.

۸. چرا دعوت پیامبر برای مکه تهدید بود؟

مخالفت اشراف قریش با پیامبر تنها اعتقادی نبود. ابن اسحاق گزارش می‌دهد که بزرگان قریش بارها نزد ابوطالب آمدند و خواستند که برادرزاده‌اش را از دعوت باز دارد؛ و حتی پیشنهاد دادند که اگر محمد ثروت، ریاست یا پادشاهی بخواهد، به او بدهند (ابن هشام، السیرة، بخش «ما دار بین رسول الله و بین رؤساء قریش»). این پیشنهاد خود نشان‌دهندهٔ منطق آنان است: هر چیزی قابل معامله است.

دعوت توحیدی سه پایهٔ نظم مکه را تهدید می‌کرد:

1. **پایهٔ اقتصادی:** کعبه با بت‌های قبایل، مرکز جذب زائران و بازارهای فصلی چون عُکاظ، مَجَنّه و ذوالمجاز بود. نفی بت‌ها، اقتصاد زیارت و پیمان‌های قبیله‌ای را به خطر می‌انداخت.
2. **پایهٔ اجتماعی:** سوره‌های مکی بارها انباشت ثروت و بی‌اعتنایی به یتیم و مسکین را نکوهش می‌کردند (سوره‌های همزه، ماعون، تکاثر و فجر). دعوتی که برده و آزاد، فقیر و ثروتمند را در برابر خدا برابر می‌دانست، سلسله‌مراتب اشرافی را نفی می‌کرد. بلال حبشی، بردهٔ امیه بن خلف، و عمار یاسر و خانواده‌اش از نخستین مسلمانان بودند و سخت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کردند.
3. **پایهٔ سیاسی:** پذیرش پیامبری از بنی‌هاشم، توازن قدرت میان خاندان‌ها را به سود یک تیره بر هم می‌زد. ابوجهل، از بنی‌مخزوم، به روشنی گفته بود که بنی‌هاشم در هر شرافتی با ما رقابت کردند تا آنکه گفتند پیامبری از ماست؛ این را از کجا بیاوریم؟ (ابن هشام، السیرة، بخش «استماع قریش الی قراءة النبی»).

۹. محاصرهٔ شِعب ابی‌طالب؛ تحریم اقتصادی

پاسخ قریش به گسترش دعوت، تحریم اقتصادی و اجتماعی بنی‌هاشم و بنی‌مطلب بود. حدود سال هفتم بعثت، قریش پیمان‌نامه‌ای نوشتند و در کعبه آویختند که با این دو تیره ازدواج و داد و ستد نکنند. بنی‌هاشم، مسلمان و غیرمسلمان، به رهبری ابوطالب در درهٔ موسوم به «شعب ابی‌طالب» محصور شدند و نزدیک به سه سال در سختی گذراندند. ابولهب، عموی پیامبر، تنها فرد بنی‌هاشم بود که به قریش پیوست (ابن هشام، السیرة، بخش «خبر الصحیفة»؛ ابن سعد، الطبقات، ج ۱).

نکتهٔ شایان توجه این است که بنی‌عبدشمس، با وجود خویشاوندی نزدیک با بنی‌هاشم (هر دو از فرزندان عبدمناف بودند)، در این تحریم در کنار قریش ماندند. ابوطالب در قصیده‌ای مشهور، از عبدشمس و نوفل گله کرد که خویشاوندی را فدای همراهی با دیگر تیره‌ها کرده‌اند.

۱۰. از تهدید تا جنگ: بدر، احد و خندق

پس از هجرت به مدینه (۶۲۲ م)، تقابل دو جهان‌بینی به جنگ انجامید. هر یک از نبردهای بزرگ، بُعدی از این تقابل را نشان می‌دهد:

نبرد	سال	نقش ابوسفیان و بنی‌امیه	معنای سیاسی
بدر	۲ هـ.ق / ۶۲۴ م	کاروان ابوسفیان هدف بود؛ او از راه ساحل گریخت. عُتبه و شیبه از بنی‌عبدشمس و حنظله پسر ابوسفیان کشته شدند	ضربه به شریان اقتصادی مکه
احد	۳ هـ.ق / ۶۲۵ م	ابوسفیان فرمانده کل قریش؛ هند همسرش در میدان	انتقام و تلاش برای بازگرداندن توازن

نبرد	سال	نقش ابوسفیان و بنی‌امیه	معنای سیاسی
خندق (احزاب)	۵ هـ.ق / ۶۲۷ م	ابوسفیان رهبر ائتلاف حدود ده هزار نفری قریش و قبایل غطفان	نخستین ائتلاف بزرگ چندقبیله‌ای علیه امت
حدیبیه	۶ هـ.ق / ۶۲۸ م	سهیل بن عمرو مذاکره‌کنندهٔ قریش بود	پذیرش امت به‌عنوان طرف قرارداد

نبرد بدر بر سر کاروان تجاری ابوسفیان درگرفت؛ نکته‌ای نمادین که نشان می‌دهد نخستین رویارویی نظامی، برخوردی با شریان اقتصادی مکه بود. ابوسفیان، که کاروان را نجات داده بود، به قریش پیغام داد که بازگردند؛ اما ابوجهل بر جنگ پافشاری کرد (واقدی، المغازی؛ طبری، تاریخ، حوادث سال ۲). این تفاوت کوچک، تفاوت دو منطق در درون قریش را نشان می‌دهد: منطق بازرگان حسابگر که جنگ بی‌سود را نمی‌خواهد، و منطق جنگجوی متعصب.

در خندق، ابوسفیان کوشید بزرگ‌ترین ائتلاف نظامی عرب تا آن روز را رهبری کند. ناکامی این ائتلاف در برابر خندق، باد و سرما، و اختلاف درونی متحدان، نشان داد که **ائتلاف قبیله‌ای بدون انسجام درونی، در برابر جماعتی منسجم شکست می‌خورد.** همین درس را معاویه چند دهه بعد آموخت و سپاه شام را منضبط ساخت.

۱۱. فتح مکه؛ پیوستن بی‌آنکه جهان‌بینی تغییر کند

در سال هشتم هجری (۶۳۰ م)، قریش پیمان حدیبیه را با حمله به خزاعه، هم‌پیمان پیامبر، نقض کردند. ابوسفیان برای تمدید پیمان به مدینه آمد اما ناکام بازگشت. پیامبر با سپاهی حدود ده هزار نفری به سوی مکه رفت. ابوسفیان، که برای شناسایی بیرون آمده بود، به همراه عباس عموی پیامبر به اردوگاه مسلمانان آمد و اسلام آورد.

پیامبر در اقدامی که از نظر سیاسی بسیار هوشمندانه بود، اعلام کرد: هر کس به خانهٔ ابوسفیان درآید در امان است، هر کس در خانه‌اش را ببندد در امان است، و هر کس به مسجدالحرام درآید در امان است (ابن هشام، السیرة، بخش «فتح مکة»؛ طبری، تاریخ، حوادث سال ۸). با این اقدام، پیامبر منزلت ابوسفیان را حفظ کرد و از خونریزی جلوگیری نمود.

مؤلفة قلوبهم؛ واقع‌گرایی پیامبر

چند هفته بعد، پس از نبرد حُنین با هوازن، پیامبر از غنایم سهم بزرگی به اشراف تازه‌مسلمان قریش داد. به روایت ابن اسحاق، ابوسفیان و دو پسرش یزید و معاویه هر یک صد شتر دریافت کردند. این گروه در اصطلاح قرآنی «مؤلفة قلوبهم» (کسانی که دلشان به دست آورده می‌شود) نام گرفتند (ابن هشام، السیرة، بخش «اعطاء المؤلفة قلوبهم»).

این رویداد اهمیت فراوانی دارد. پیامبر، که بنیان‌گذار جهان‌بینی امت‌محور بود، در اینجا با منطق واقع‌گرایانه رفتار کرد: اشراف قدرتمند را با امتیاز اقتصادی جذب کرد تا وحدت جامعهٔ نوپا حفظ شود. انصار مدینه به این تقسیم اعتراض کردند و پیامبر در سخنانی مشهور، آنان را دلجویی کرد که دیگران با گوسفند و شتر بازمی‌گردند و شما با پیامبر خدا.

درس این رویداد برای کتاب ما روشن است: **خود پیامبر میان آرمان و واقع‌گرایی تعادل برقرار می‌کرد.** او نه آرمان‌گرای محض بود و نه واقع‌گرای محض. مسئلهٔ تاریخ پس از او این بود که جانشینانش، این تعادل را نگه نداشتند: برخی تنها آرمان را برگرفتند و برخی تنها ابزار را.

خاندان ابوسفیان در دولت نوپا

پس از فتح مکه، خاندان ابوسفیان به‌سرعت در ساختار تازه جای گرفتند. معاویه از کاتبان پیامبر شد. یزید بن ابی‌سفیان در دوران ابوبکر یکی از فرماندهان سپاه اعزامی به شام بود. ابوسفیان خود در نبرد طائف یک چشم و بعدها در یرموک چشم دیگرش را از دست داد

(ابن سعد، الطبقات، ج ۷، بخش «ابوسفیان بن حرب»؛ بلاذری، انساب الاشراف، بخش «بنی عبدشمس»).

از منظر این کتاب، این پیوستن بیش از آنکه تغییر جهان‌بینی باشد، پذیرش واقعیت قدرت بود. منطق اداری و تجاری بنی‌امیه از میان نرفت؛ به درون نظام نوپای اسلامی منتقل شد و چند دهه بعد در شام بار دیگر سر برآورد.

۱۲. جمع‌بندی: دو منطق در یک قبیله

محور	منطق هاشمی (زمینهٔ امت‌گرایی)	منطق اموی (زمینهٔ دولت‌گرایی)
منصب سنتی	سقایه و رفاده (خدمت به زائر)	فرماندهی کاروان و جنگ
منبع منزلت	خدمت، کرم، منزلت دینی	ثروت، رهبری نظامی
نمونهٔ پیش از اسلام	حلف الفضول، اطعام هاشم	جنگ‌های فجار، رهبری کاروان
رفتار با ستم‌دیده	پیمان دفاع از هر ستم‌دیده	حفظ نظم و منافع اشراف
وضع اقتصادی در عصر پیامبر	منزلت بالا، ثروت کم	ثروت بالا، ابزار قدرت

جمع‌بندی فصل: پیش از اسلام، قریش میان دو منطق در نوسان بود: منزلت دینی و اخلاق خدمت از یک سو، ثروت تجاری و فرماندهی از سوی دیگر. اسلام این دو را از هم جدا و رودررو کرد. پیامبر، با جذب ابوسفیان و خاندانش، کوشید هر دو را در یک امت گرد آورد؛ اما این آشتی، بیش از آنکه به نهاد تبدیل شود، به شخص او وابسته بود.

منابع این فصل

- ابن هشام، السیرة النبویة (بر پایهٔ روایت ابن اسحاق)

- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱ و ۷
- واقدی، المغازی
- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث پیش از هجرت و سال‌های ۲، ۳، ۵، ۶ و ۸ هجری
- بلاذری، انساب الاشراف، بخش‌های فرزندان قصی و بنی‌عبدشمس
- ازرقی، اخبار مکة
- مقریزی، النزاع والتخاصم
- Patricia Crone, (1987) *Meccan Trade and the Rise of Islam*
- Fred Donner, (2010) *Muhammad and the Believers*

فصل دوم: مدینه و پروژهٔ امت؛ حکمرانی غیردیوانی و اقتصاد عدالت‌محور

هجرت پیامبر از مکه به یثرب در ربیع‌الاول سال ۶۲۲ میلادی تنها جابه‌جایی یک گروه مؤمن نبود؛ آغاز یک تجربهٔ حکمرانی تازه بود. اهمیت این رویداد چنان بود که عمر بن خطاب، سال‌ها بعد، آن را مبدأ تقویم اسلامی قرار داد. در مدینه، برای نخستین بار در شبه‌جزیرهٔ عرب، جامعه‌ای شکل گرفت که **پیوند اعتقادی** را جایگزین بخش بزرگی از پیوندهای خونی و قبیله‌ای کرد. این فصل، اجزای این تجربه را یکایک بررسی می‌کند: ساختار سیاسی، شیوهٔ اداره، اقتصاد، و محدودیت‌هایی که سرانجام آن را در برابر نیازهای یک امپراتوری بی‌دفاع گذاشت.

۱. یثرب پیش از هجرت؛ شهری در جست‌وجوی داور

یثرب برخلاف مکه شهری کشاورز بود؛ با نخلستان‌ها، چاه‌ها و قلعه‌های پراکنده. دو قبیلهٔ عرب، **اوس** و **خزرج**، که از یمن کوچ کرده بودند، و چند قبیلهٔ یهودی، از جمله **بنی‌قَینُقاع**، **بنی‌نَضیر** و **بنی‌قُرَیظه**، در آن زندگی می‌کردند. اوس و خزرج دهه‌ها با یکدیگر در جنگ بودند و آخرین نبرد بزرگشان، «یوم بُعاث»، چند سال پیش از هجرت، هر دو را فرسوده کرده بود (ابن هشام، السیرة، بخش «حدیث یوم بعاث»).

یثرب به یک **داور بی‌طرف** نیاز داشت؛ کسی که از بیرون قبایل بیاید و بتواند میان آنان صلح برقرار کند. همین نیاز، زمینهٔ دعوت از پیامبر را فراهم کرد. در دو «بیعت عقبه» (سال‌های دوازدهم و سیزدهم بعثت)، گروه‌هایی از اوس و خزرج در موسم حج با پیامبر دیدار کردند و با او پیمان بستند که از او، چون خانواده‌شان، دفاع کنند (ابن هشام، السیرة، بخش «بیعة العقبة الثانیة»؛ طبری، تاریخ، حوادث پیش از هجرت).

از منظر حکمرانی، بیعت عقبه یک **قرارداد سیاسی** بود: مردم یک شهر، داوطلبانه، رهبری فردی بیرونی را پذیرفتند و او در برابر، تعهد کرد با آنان بماند. این نخستین «بیعت» در اسلام بود و الگوی مشروعیت مبتنی بر پیمان را بنیان نهاد.

۲. صحیفهٔ مدینه؛ نخستین قرارداد اجتماعی

پیامبر پس از ورود به مدینه، پیمانی میان مهاجران، انصار و قبایل یهودی شهر تنظیم کرد که متن آن را ابن اسحاق نقل کرده و در منابع به «صحیفه» یا «کتاب» مشهور است. پژوهشگران معاصر، از جمله مونتگمری وات و رابرت سرجنت، این سند را از کهن‌ترین و معتبرترین متون اسلامی می‌دانند؛ هرچند احتمالاً از چند سند جداگانه در سال‌های مختلف تشکیل شده است (ابن هشام، السیرة، بخش «کتابه صلی الله علیه وسلم بین المهاجرین والانصار وموادعة یهود»؛ ابوعبید، کتاب الاموال).

اصول اصلی صحیفه را می‌توان چنین خلاصه کرد:

1. **امت واحده:** مؤمنان از قریش و یثرب و کسانی که به آنان بپیوندند و همراهشان جهاد کنند، «امتی واحد» در برابر دیگر مردم‌اند.
2. **حفظ ساختار قبیله‌ای در خدمت امت:** هر قبیله همچنان مسئول پرداخت دیه و فدیهٔ اسیران خود است. صحیفه قبیله را منحل نکرد، بلکه آن را در چارچوبی بزرگ‌تر جای داد.
3. **همبستگی در برابر ستم:** مؤمنان پرهیزکار باید در برابر هر کس که ستم کند یا فساد برانگیزد، حتی اگر فرزند یکی از آنان باشد، متحد باشند.
4. **امنیت مشترک:** صلح و جنگ مؤمنان یکی است و هیچ مؤمنی جدا از دیگران صلح نمی‌کند.
5. **جایگاه یهودیان:** یهودیان هم‌پیمان، در کنار مؤمنان «امت» شمرده شدند؛ دین خود را دارند و مسلمانان دین خود را، و در هزینهٔ دفاع از شهر شریک‌اند.
6. **داوری نهایی:** هر اختلافی که به فساد بینجامد، به خدا و محمد ارجاع داده می‌شود.
7. **حرم:** درون یثرب «حرم» و منطقهٔ امن اعلام شد.

اهمیت صحیفه برای نظریهٔ حکمرانی

صحیفه سه نوآوری بنیادین داشت:

- **هویت سیاسی فراقبیله‌ای:** واحد سیاسی، دیگر قبیله نبود، بلکه «امت» بود؛ اجتماعی داوطلبانه که بر پیمان تکیه داشت.
- **کثرت‌گرایی دینی در چارچوب سیاسی:** یهودیان، بی‌آنکه مسلمان شوند، عضو اجتماع سیاسی بودند. «امت» در این سند، دست‌کم در آغاز، مفهومی سیاسی–حقوقی بود و نه صرفاً دینی.
- **مرجعیت داوری واحد:** برای نخستین بار، یک مرجع قضایی بالاتر از قبایل پذیرفته شد.

شگفت‌انگیز است که این سند، که می‌توانست زمینهٔ یک «قانون اساسی» پایدار برای جامعهٔ اسلامی باشد، پس از رحلت پیامبر تقریباً به فراموشی سپرده شد و در مجادلات جانشینی به آن استناد نشد. **امت، پیمان‌نامه داشت؛ اما پیمان‌نامه به نهاد تبدیل نشد.**

۳. مؤاخات؛ برادری دینی به‌جای خویشاوندی خونی

چند ماه پس از هجرت، پیامبر میان مهاجران و انصار پیمان «مؤاخات» (برادری) بست؛ هر مهاجر با یک انصاری برادر شد. منابع از حدود نود یا صد نفر سخن می‌گویند (ابن سعد، الطبقات، ج ۱، بخش «ذکر مؤاخاة رسول الله»؛ ابن هشام، السیرة، بخش «المؤاخاة بین المهاجرین والانصار»).

مهاجران تقریباً همه چیز خود را در مکه جا گذاشته بودند. مؤاخات راهی برای ادغام اقتصادی و اجتماعی آنان بود. در آغاز، این برادری حتی در ارث نیز اثر داشت، تا آنکه پس از نبرد بدر، آیه‌ای ارث را به خویشاوندان خونی بازگرداند (انفال، ۷۵).

روایت مشهوری دربارهٔ عبدالرحمن بن عوف و برادر انصاری‌اش سعد بن ربیع نقل شده است: سعد پیشنهاد کرد نیمی از دارایی‌اش را به او بدهد؛ اما عبدالرحمن پذیرفت فقط راه بازار را به او نشان دهد. او با تجارت به یکی از ثروتمندترین صحابه تبدیل شد (صحیح بخاری، کتاب البیوع). این روایت، به‌خوبی تنش دو منطق را حتی در درون جامعهٔ مدینه نشان می‌دهد: **سخاوت انصاری** در برابر **مهارت بازرگانی مکی**.

مؤاخات یکی از روشن‌ترین نمونه‌های اولویت دادن به همبستگی اجتماعی بر مالکیت فردی است. اما این نکته نیز مهم است: مؤاخات یک سیاست **موقت و اضطراری** بود و پس از ثبات مهاجران، اثر حقوقی‌اش برچیده شد.

۴. حکمرانی غیردیوانی؛ دولتی بی‌دیوان

مدینهٔ پیامبر هیچ‌یک از نهادهای رسمی دولت را نداشت: نه دیوان، نه وزیر، نه ارتش دائمی، نه خزانهٔ رسمی، نه زندان. با این حال، حکومت می‌کرد. ویژگی‌های این حکمرانی چنین بود:

الف) مسجد؛ کانون همه چیز

نخستین بنایی که پیامبر در مدینه ساخت، مسجد بود. مسجد پیامبر همزمان عبادتگاه، محل داوری، مجلس رایزنی، مرکز آموزش، پذیرایی از هیئت‌های قبایل و حتی محل اسکان تهیدستان بود. «اصحاب صُفّه»، مهاجران بی‌خانمانی که در سکویی سایه‌دار در گوشهٔ مسجد زندگی می‌کردند، نمونهٔ روشن این کارکرد اجتماعی بودند.

ب) رایزنی (شورا)

قرآن به پیامبر فرمان می‌دهد که در کارها با یاران مشورت کند (آل عمران، ۱۵۹) و مؤمنان را کسانی معرفی می‌کند که کارشان با رایزنی میان خودشان است (شوری، ۳۸). نمونه‌های تاریخی این رایزنی:

- **بدر:** پیامبر پیش از نبرد با مهاجران و انصار مشورت کرد. حُباب بن مُنذر پیشنهاد داد محل اردوگاه به کنار آخرین چاه منتقل شود و پیامبر پذیرفت (ابن هشام، السیرة، بخش «غزوة بدر»).
- **احد:** پیامبر خود ماندن در شهر را ترجیح می‌داد، اما جوانان پرشور بر بیرون رفتن پافشاری کردند و پیامبر رأی اکثریت را پذیرفت (واقدی، المغازی، بخش «غزوة احد»).

- **خندق:** پیشنهاد کندن خندق، به روایت منابع، از سلمان فارسی بود؛ تکنیکی ایرانی که پیامبر آن را پذیرفت.

اما این رایزنی **نهادینه نبود**: نه زمان مشخص داشت، نه اعضای معین، نه قاعدهٔ تصمیم‌گیری. همه چیز به ارادهٔ رهبر وابسته بود که چه وقت و با چه کسی مشورت کند.

ج) سپاه داوطلب

هر نبرد با فراخوان عمومی شکل می‌گرفت. مسلمانان سلاح و مرکب خود را می‌آوردند و از غنیمت سهم می‌بردند. ارتش حقوق‌بگیر وجود نداشت. شمار نیروها از ۳۱۳ نفر در بدر به حدود ده هزار نفر در فتح مکه و حدود سی هزار نفر در تبوک رسید.

د) کارگزاران مأموریتی

پیامبر برای کارهای مشخص کارگزار منصوب می‌کرد: فرماندهان سریه‌ها، گردآورندگان زکات («مُصَدِّقون») که از سال نهم هجری به سوی قبایل فرستاده شدند، و فرمانداران مناطق تازه. نمونه‌ها:

- **عتّاب بن اسید:** جوانی از بنی‌امیه که پس از فتح مکه حاکم آن شد؛ نشانه‌ای دیگر از سیاست جذب.
- **معاذ بن جبل:** به یمن فرستاده شد تا قضاوت کند و زکات بگیرد. در روایتی مشهور، پیامبر از او پرسید با چه داوری می‌کنی؟ او گفت با کتاب خدا، سپس سنت پیامبر، و اگر نیافتم با اجتهاد رأی خودم؛ و پیامبر این پاسخ را تأیید کرد (ابوداود، سنن، کتاب الاقضیة).

حدیث معاذ، از نظر نظریهٔ حکمرانی، اهمیت دارد: نشان می‌دهد که **کارگزار باید در غیاب حکم صریح، با خرد خود تصمیم بگیرد**. اما این اصل نیز، مانند شورا، به نظامی از قواعد تبدیل نشد.

هـ) مشروعیت فرهمند

اقتدار در مدینه از نبوت و الگوی شخصی رهبر سرچشمه می‌گرفت، نه از نهاد. پیامبر داور، قانون‌گذار (از راه وحی)، فرمانده و معلم بود. ماکس وبر این نوع اقتدار را «اقتدار کاریزماتیک» می‌نامد و یادآوری می‌کند که مهم‌ترین مسئلهٔ آن، **جانشینی** است: اقتدار کاریزماتیک، با رفتن صاحبش، یا باید به سنت تبدیل شود یا به قانون، وگرنه فرو می‌پاشد.

۵. اقتصاد عدالت‌محور

مجموعه‌ای از سیاست‌ها، اقتصاد مدینه را از اقتصاد مکه متمایز کرد. این سیاست‌ها را می‌توان در چند گروه بررسی کرد:

الف) بازار آزاد و بی‌مالیات

یکی از نخستین اقدام‌های اقتصادی پیامبر، تأسیس بازاری تازه در مدینه بود، در برابر بازار بنی‌قینقاع. روایت شده که فرمود: این بازار شماست؛ از آن کاسته نشود و خراجی بر آن نهاده نشود (ابن ماجه، سنن، کتاب التجارات؛ سمهودی، وفاء الوفاء). پیامبر احتکار را نکوهش کرد و از قیمت‌گذاری دستوری خودداری ورزید. این نشان می‌دهد که اقتصاد مدینه **ضد بازار نبود**؛ با انحصار و احتکار مخالف بود.

ب) سازوکارهای توزیع

سازوکار	منبع قرآنی یا تاریخی	کارکرد
زکات	توبه، ۶۰؛ فرستادن مصدّقان از سال ۹ ه‍.ق	انتقال اجباری بخشی از ثروت به هشت گروه، از جمله فقیران، مسکینان و درراه‌ماندگان
خُمس غنیمت	انفال، ۴۱	سهم خدا، پیامبر، خویشان، یتیمان، مسکینان و درراه‌ماندگان
فیء	حشر، ۶–۷	اموالی که بدون جنگ به دست آمده و برای جلوگیری از گردش ثروت

سازوکار	منبع قرآنی یا تاریخی	کارکرد
		میان ثروتمندان توزیع می‌شود
صدقه و انفاق	بقره، ۲۶۱–۲۷۴	تشویق اخلاقی به بخشش داوطلبانه
تحریم ربا	بقره، ۲۷۵–۲۷۹	محدود کردن انباشت ثروت از راه وام
نکوهش کنز	توبه، ۳۴–۳۵	مخالفت با گنجینه کردن طلا و نقره

ج) آیهٔ فیء؛ اصل ضد تمرکز ثروت

مهم‌ترین متن برای بحث ما، آیهٔ هفتم سورهٔ حشر است. پس از اخراج بنی‌نضیر از مدینه در سال چهارم هجری، زمین‌ها و نخلستان‌های آنان بدون جنگ به دست مسلمانان افتاد. پیامبر این اموال را به‌طور عمده میان مهاجران تهیدست تقسیم کرد و از انصار جز دو نفر نیازمند سهمی نداد (ابن هشام، السیرة، بخش «امر بنی النضیر»؛ بلاذری، فتوح البلدان، بخش «اموال بنی النضیر»). آیه علت این تقسیم را چنین بیان می‌کند: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»؛ تا ثروت میان توانگران شما دست‌به‌دست نگردد.

این جمله را می‌توان روشن‌ترین بیان **اصل ضد تمرکز ثروت** در متون بنیادین اسلام دانست. جالب است که واژهٔ «دُولة» در این آیه، به معنای «چیزی که دست‌به‌دست می‌گردد»، همان ریشه‌ای است که بعدها واژهٔ «دولت» به معنای حکومت از آن ساخته شد.

د) خیبر؛ نخستین تجربهٔ مالیات زمین

پس از فتح خیبر در سال هفتم هجری، پیامبر زمین‌های کشاورزی را از یهودیان آن منطقه نگرفت؛ بلکه با آنان قرارگذاشت که زمین را کشت کنند و نیمی از محصول را به مسلمانان بدهند. این «مُساقات»، که عبدالله بن رواحه برای برآورد محصول فرستاده می‌شد،

نخستین تجربهٔ مالیات زمین در اسلام بود و الگویی شد برای سیاست عمر در عراق و شام (بلاذری، فتوح البلدان، بخش «خیبر»؛ ابوعبید، کتاب الاموال).

این نکته مهم است: **پیامبر خود بذر ابزارهای مالی دولت را کاشت.** خیبر نشان داد که امت برای تأمین هزینه‌هایش، به درآمد پایدار زمین نیاز دارد. همین ابزار، در دست خلفای بعدی، به ستون اقتصادی دولت تبدیل شد.

هـ) ارزیابی

این سیاست‌ها، با همهٔ تفاوت با جهان مدرن، از نظر منطق با الگوهای عدالت‌محور یا سوسیالیستی شباهت ساختاری دارند: کنترل تمرکز ثروت، کاهش شکاف طبقاتی و اولویت توزیع. اما باید سه نکته را افزود:

1. این اقتصاد **مالکیت خصوصی را نفی نمی‌کرد**؛ ثروت مشروع محترم بود و تجارت تشویق می‌شد.
2. سازوکار اصلی آن **اخلاقی و دینی** بود، نه اداری؛ یعنی بر ایمان پرداخت‌کننده تکیه داشت، نه بر دستگاه اجرایی دولت.
3. منابع اصلی درآمد امت، **غنیمت و فیء** بود که به فتوحات وابسته بود؛ منبعی ناپایدار که با توقف فتوحات، بحران مالی پدید می‌آورد. این مسئله در دوران عثمان آشکار شد.

۶. عام‌الوفود؛ از امت به اتحادیهٔ قبایل

در سال نهم هجری، پس از فتح مکه و پیروزی بر هوازن و ثقیف، هیئت‌های قبایل از سراسر شبه‌جزیره به مدینه آمدند و اسلام آوردند. این سال را «عام‌الوفود» (سال هیئت‌ها) نامیدند. ابن سعد بیش از هفتاد هیئت را نام می‌برد (ابن سعد، الطبقات، ج ۱، بخش «وفادات العرب»).

این رویداد پیروزی سیاسی بزرگی بود، اما ماهیت امت را دگرگون کرد. بسیاری از این قبایل، نه از سر ایمان عمیق، بلکه از سر محاسبهٔ قدرت به اسلام پیوستند. قرآن خود به این تفاوت اشاره می‌کند: بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم؛ بگو ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید تسلیم شدیم (حجرات، ۱۴).

پیامد سیاسی این تحول در «جنگ‌های رده» پس از رحلت پیامبر آشکار شد: بسیاری از این قبایل، با مرگ رهبر، پیمان خود را پایان‌یافته دانستند. **امتی که با پیمان شخصی گسترش یافته بود، با رفتن شخص، از هم گسیخت.**

۷. حجةالوداع و غدیر؛ مسئلهٔ جانشینی

در ذی‌الحجهٔ سال دهم هجری، پیامبر تنها حج پس از هجرت خود را به جا آورد. در خطبهٔ حجةالوداع، اصول بنیادین امت را بار دیگر اعلام کرد: حرمت جان و مال مسلمانان، لغو ربا و انتقام‌های خونی جاهلیت، حقوق زنان، و برابری عرب و عجم جز به پرهیزگاری (ابن هشام، السیرة، بخش «حجة الوداع»؛ طبری، تاریخ، حوادث سال ۱۰).

در بازگشت، در محلی به نام غدیر خم، پیامبر دربارهٔ علی سخنی گفت که در منابع شیعه و سنی با عبارت «من کنت مولاه فعلی مولاه» نقل شده است (احمد بن حنبل، المسند؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین؛ ترمذی، سنن). شیعیان این سخن را نص صریح بر جانشینی و امامت علی می‌دانند؛ اهل سنت آن را بیان دوستی و فضیلت علی تفسیر می‌کنند.

از منظر نظریهٔ حکمرانی این کتاب، صرف‌نظر از داوری کلامی، نکتهٔ مهم این است که **پیامبر سازوکار نهادی‌ای برای جانشینی که همهٔ مسلمانان بپذیرند، تثبیت نکرد**؛ یا اگر کرد، جامعه آن را چنین نفهمید. ماجرای «قرطاس» در بیماری پایانی پیامبر، که بنا بر روایت بخاری، پیامبر قلم و کاغذ خواست تا نوشته‌ای بنویسد که پس از او گمراه نشوند و در میان حاضران بر سر آن اختلاف افتاد، نماد همین ابهام است (صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب مرض النبی).

۸. رحلت پیامبر و فروریختن سه فرض

پیامبر در ربیع‌الاول سال یازدهم هجری (ژوئن ۶۳۲ م) در مدینه درگذشت. الگوی مدینه بر سه فرض استوار بود و هر سه، در فاصلهٔ کوتاهی فرو ریختند:

فرض	معنا	زمان فروریختن
جامعهٔ کوچک	امکان رابطهٔ مستقیم رهبر و مردم	با فتوحات (از سال ۱۲ ه‍.ق به بعد)
رهبری فرهمند و حاضر	داوری، قانون‌گذاری و فرماندهی در یک شخص	با رحلت پیامبر (۱۱ ه‍.ق)
همبستگی ایمانی بالا	اطاعت از سر ایمان، نه زور	با عام‌الوفود و سپس رده (۹–۱۱ ه‍.ق)

۹. ارزیابی: میراث دوگانهٔ مدینه

مدینه دو میراث متفاوت به جا گذاشت که هر یک، بعدها، پشتوانهٔ یکی از دو جریان شد:

- **میراث آرمانی:** امت فراقبیله‌ای، عدالت توزیعی، برابری ایمانی، رایزنی، نکوهش تمرکز ثروت. این میراث را علی، ابوذر، خوارج، فقیهان و جنبش‌های اعتراضی پنج قرن بعد، هر یک به شیوهٔ خود، مطالبه کردند.
- **میراث ابزاری:** بیعت به‌عنوان قرارداد سیاسی، مالیات زمین در خیبر، جذب اشراف با امتیاز (مؤلفة قلوبهم)، انتصاب کارگزاران از بنی‌امیه (عتاب بن اسید)، جنگ برای حفظ وحدت. این ابزارها را خلفای نخستین و سپس امویان، به کار گرفتند و گسترش دادند.

پیامبر میان این دو میراث تعادل برقرار می‌کرد. مسئلهٔ بزرگ تاریخ پس از او این بود که **این تعادل در یک نهاد تثبیت نشده بود**، و هر جریان، تنها نیمه‌ای از میراث را برگرفت و نیمهٔ دیگر را به رقیب سپرد.

جمع‌بندی فصل: مدینه الگوی اخلاقی درخشانی از جامعهٔ همبسته ساخت و حتی بذر برخی ابزارهای دولت را کاشت؛ اما سازوکاری برای ادارهٔ یک قلمرو بزرگ و بی‌رهبر فرهمند به ارث نگذاشت. این خلأ، میدان بازگشت منطق دولت‌محور قریش شد.

منابع این فصل

- قرآن کریم (آیات یادشده)
- ابن هشام، السیرة النبویة
- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱
- واقدی، المغازی
- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۱ تا ۱۱ هجری
- بلاذری، فتوح البلدان، بخش‌های بنی‌نضیر و خیبر
- ابوعبید قاسم بن سلام، کتاب الاموال
- صحیح بخاری
- سنن ابوداود
- سنن ابن ماجه
- سمهودی، وفاء الوفاء
- W. Montgomery Watt, *Muhammad at Medina* (1956)
- R. B. Serjeant, "The Sunnah Jāmi'ah, Pacts with the Yathrib Jews…" (1978)
- Max Weber, *Economy and Society*

بخش دوم — قرن نخست: از سقیفه تا کربلا (۱۱–۶۱ هجری)

فصل سوم: خلفای سه‌گانه و همزیستی دو منطق

دوران ابوبکر، عمر و عثمان (۱۱ تا ۳۵ هـ.ق / ۶۳۲ تا ۶۵۶ م) را باید «دوران گذار» نامید. در این ربع قرن، آرمان امت هنوز زبان رسمی قدرت بود؛ خلیفه در مسجد می‌نشست، با مردم بی‌واسطه سخن می‌گفت و خود را «جانشین رسول خدا» یا «امیرالمؤمنین» می‌خواند، نه پادشاه. اما نیازهای یک امپراتوری در حال تولد، گام‌به‌گام ابزارهای دولت را وارد ساختار کرد: ارتش، دیوان، مالیات زمین، والیان و شهرهای پادگانی. هر دو منطق در این دوران همزیستی داشتند و کفهٔ ترازو به‌تدریج به سوی منطق دولت‌محور سنگین شد. این فصل نشان می‌دهد که چگونه و با چه تصمیم‌هایی.

۱. سقیفهٔ بنی‌ساعده؛ نخستین تصمیم بدون نهاد

پیامبر روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال یازدهم هجری درگذشت. در حالی که علی، عباس و دیگر بنی‌هاشم به غسل و کفن پیکر پیامبر مشغول بودند، گروهی از انصار در سایبان بنی‌ساعده، از تیره‌های خزرج، گرد آمدند تا سعد بن عُباده، رئیس خزرج، را به رهبری برگزینند. ابوبکر، عمر و ابوعبیدهٔ جراح از ماجرا آگاه شدند و به سقیفه رفتند (طبری، تاریخ، حوادث سال ۱۱، «حدیث السقیفة»؛ صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی من الزنا اذا احصنت، که روایت خود عمر از سقیفه است).

گفت‌وگوهای سقیفه، بر پایهٔ این گزارش‌ها، نمایانگر سه پیشنهاد برای حکمرانی بود:

پیشنهاد	گوینده	منطق
رهبری انصار	انصار، به نامزدی سعد بن عباده	ما پناه دادیم و یاری کردیم؛ این شهر از آن ماست
«امیری از ما، امیری از شما»	حُباب بن منذر	تقسیم قدرت میان دو گروه، نوعی فدرالیسم قبیله‌ای

پیشنهاد	گوینده	منطق
«امیران از ما، وزیران از شما»	ابوبکر	عرب جز این تیره از قریش را به رهبری نمی‌شناسد؛ قریش خویشاوندان پیامبرند

استدلال برنده، استدلال ابوبکر بود: **عرب جز قریش را نمی‌پذیرد.** این استدلالی دینی نبود، بلکه واقع‌گرایانه بود: پذیرش اجتماعی و توازن قبیله‌ای. رقابت دیرینهٔ اوس و خزرج نیز به سود ابوبکر کار کرد؛ بشیر بن سعد از خزرج و سپس اوسیان، برای جلوگیری از برتری سعد بن عباده، با ابوبکر بیعت کردند.

عمر سال‌ها بعد، در دوران خلافت خود، در خطبه‌ای گفت که بیعت با ابوبکر «فَلْتَه» بود، یعنی کاری ناگهانی و بی‌مقدمه، که خداوند شرّش را بازداشت؛ و هشدار داد که هر کس بدون مشورت مسلمانان با کسی بیعت کند، نه با او و نه با بیعت‌کننده نباید بیعت شود (صحیح بخاری، همان). این سخن، اعتراف آشکار به **فقدان سازوکار نهادی** در نخستین انتقال قدرت است.

موضع بنی‌هاشم

علی و بنی‌هاشم در سقیفه حاضر نبودند و در آغاز بیعت نکردند. به روایت بخاری، علی تا شش ماه، یعنی تا درگذشت فاطمه، با ابوبکر بیعت نکرد (صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر). اختلاف بر سر میراث پیامبر و فدک نیز بر این فاصله افزود.

در این میان، روایتی در طبری اهمیت ویژه دارد: ابوسفیان نزد علی آمد و پیشنهاد کرد که با پشتیبانی او و بنی‌عبدمناف در برابر ابوبکر بایستد. علی این پیشنهاد را رد کرد و گفت ابوسفیان همواره بدخواه اسلام بوده است (طبری، تاریخ، حوادث سال ۱۱). این رویداد کوچک، نمادی بزرگ دارد: **علی ائتلاف با منطق اموی را، حتی برای رسیدن به حقی که آن را از آن خود می‌دانست، نپذیرفت.** این الگو بعدها در خلافت او بارها تکرار شد.

۲. ابوبکر (۱۱–۱۳ ه.ق): حفظ وحدت با زور

خطبهٔ نخست؛ قرارداد خلیفه و امت

ابوبکر در نخستین خطبه‌اش پس از بیعت عمومی گفت: بر شما گماشته شدم و بهترین شما نیستم؛ اگر نیکی کردم یاری‌ام کنید و اگر بدی کردم راستم کنید. تا آنگاه که از خدا و رسولش اطاعت کنم از من اطاعت کنید و اگر نافرمانی کردم، اطاعتی بر شما ندارم (ابن هشام، السیرة، پایان کتاب؛ طبری، حوادث سال ۱۱).

این خطبه، از نظر نظریهٔ حکمرانی، **نزدیک‌ترین بیان صدر اسلام به اطاعت مشروط** است: اطاعت از حاکم، مشروط به اطاعت او از قانون الهی است. اما همانند صحیفهٔ مدینه، این اصل نیز سازوکار اجرایی نیافت: روشن نبود چه کسی تشخیص می‌دهد خلیفه نافرمانی کرده و چگونه می‌توان او را برکنار کرد.

جنگ‌های رده؛ امت به زور شمشیر

با رحلت پیامبر، بسیاری از قبایل شبه‌جزیره پیمان خود را پایان‌یافته دانستند. سه گونه «رده» را می‌توان از هم جدا کرد:

1. **ادعای نبوت:** مُسَیلمه در یمامه، طُلَیحه در بنی‌اسد، سَجاح در بنی‌تمیم و اسود عنسی در یمن.
2. **امتناع از زکات:** قبایلی که نماز را می‌پذیرفتند اما پرداخت زکات به مدینه را نه.
3. **بازگشت کامل:** قبایلی که به آیین پیشین بازگشتند.

گروه دوم برای بحث ما اهمیت ویژه دارد. این قبایل در واقع می‌گفتند: **دین را می‌پذیریم، اما دولت را نه.** عمر در آغاز با جنگ با آنان مخالف بود و به حدیثی استناد کرد که هر کس شهادتین بگوید جان و مالش محفوظ است. ابوبکر پاسخ داد: به خدا سوگند اگر از دادن زانوبندی که به رسول خدا می‌دادند خودداری کنند، با آنان می‌جنگم (صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة).

تصمیم ابوبکر یکی از سرنوشت‌سازترین تصمیم‌های تاریخ اسلام بود: **امت از این پس تنها جماعت ایمانی نبود، بلکه یک واحد سیاسی–مالی بود که اطاعت از مرکز و پرداخت مالیات به آن، شرط عضویت شمرده می‌شد.** این گامی بزرگ به سوی منطق دولت بود، و آن را نه امویان، بلکه نخستین خلیفه برداشت.

ماجرای مالک بن نُوَیره

در جریان سرکوب رده، خالد بن ولید، فرمانده سپاه، مالک بن نویره، رئیس بنی‌یربوع، را کشت و همان شب با همسر او ازدواج کرد. گروهی از صحابه، از جمله ابوقتادهٔ انصاری، گواهی دادند که مالک و قومش مسلمان بودند. عمر از ابوبکر خواست خالد را قصاص یا دست‌کم برکنار کند. ابوبکر نپذیرفت و گفت شمشیری را که خدا بر کافران کشیده است، در نیام نمی‌کنم؛ و دیهٔ مالک را از بیت‌المال پرداخت (طبری، حوادث سال ۱۱، «خبر مالک بن نویرة»).

این رویداد، تنش دو منطق را در قلب خلافت نخستین نشان می‌دهد: **منطق عدالت** (عمر) در برابر **منطق ضرورت نظامی** (ابوبکر). در این مورد، ضرورت پیروز شد.

سیاست مالی ابوبکر

ابوبکر درآمدهای بیت‌المال را به‌طور **برابر** میان همهٔ مسلمانان تقسیم می‌کرد؛ آزاد و برده، زن و مرد، پیشگام و تازه‌مسلمان. وقتی به او گفتند که سابقه‌داران را برتری دهد، پاسخ داد که پاداش سابقه با خداست و این معاش است که برابری در آن بهتر است (ابن سعد، الطبقات، ج ۳، بخش ابوبکر؛ ابویوسف، کتاب الخراج). در این زمینه، ابوبکر به منطق امت وفادار ماند.

آغاز فتوحات و جانشینی

ابوبکر در سال ۱۲ و ۱۳ هجری سپاهیانی به عراق و شام فرستاد. یکی از چهار فرمانده سپاه شام، **یزید بن ابی‌سفیان** بود و برادرش معاویه در سپاه او خدمت می‌کرد. این نخستین گام حضور خاندان ابوسفیان در شام بود.

ابوبکر پیش از مرگ (جمادی‌الآخر سال ۱۳ هجری)، با نامه‌ای که عثمان به املای او نوشت، عمر را جانشین خود کرد. او با برخی صحابه مشورت کرد، اما تصمیم نهایی از آن خود او بود. این دومین شیوهٔ انتقال قدرت بود: **تعیین از سوی خلیفهٔ پیشین**؛ شیوه‌ای که بعدها مبنای مشروعیت ولایت‌عهدی شد.

۳. عمر (۱۳–۲۳ ه‍.ق): زهد شخصی، دیوان نهادی

عمر بن خطاب نماد یک تناقض سازنده است. از یک سو زندگی شخصی زاهدانه داشت، جامهٔ وصله‌دار می‌پوشید، شب‌ها در کوچه‌های مدینه می‌گشت و بر ساده‌زیستی کارگزاران سخت‌گیر بود. از سوی دیگر **بنیان‌گذار نخستین نهادهای دولتی اسلام** بود. در دوران ده‌سالهٔ او، امت به امپراتوری تبدیل شد.

فتوحات بزرگ

نبرد یا فتح	سال تقریبی (ه‍.ق)	نتیجه
یرموک	۱۵	پایان حاکمیت بیزانس بر شام
قادسیه	۱۵–۱۶	شکست سپاه ساسانی به فرماندهی رستم فرخزاد
فتح تیسفون (مدائن)	۱۶	تسخیر پایتخت ساسانیان
بیت‌المقدس	۱۶–۱۷	تسلیم شهر و سفر عمر به آنجا
مصر	۲۰–۲۱	فتح به فرماندهی عمرو بن عاص
نهاوند	۲۱	«فتح الفتوح»؛ فروپاشی مقاومت سازمان‌یافتهٔ ساسانی

این فتوحات، مسلمانان را با دو میراث بزرگ اداری روبه‌رو کرد: دیوان‌سالاری بیزانسی در شام و مصر، و دیوان‌سالاری ساسانی در عراق و ایران. عمر، به‌جای ویران کردن این میراث، آن را به خدمت گرفت.

نهادهای عمر

- **دیوان (حدود ۱۵ تا ۲۰ هـ.ق):** به روایت منابع، با افزایش درآمدها، عمر با صحابه مشورت کرد و بنا بر پیشنهادی، الگوی دیوان ایرانی را برگرفت: فهرستی از همهٔ مسلمانان مقرری‌بگیر، با مبلغ سالانهٔ هر یک (بلاذری، فتوح البلدان، بخش «ذکر العطاء فی خلافة عمر»؛ ماوردی، الأحکام السلطانیة، باب وضع الدیوان).
- **امصار:** شهرهای پادگانی بصره (حدود ۱۴–۱۶ هـ.ق)، کوفه (۱۷ هـ.ق) و فسطاط (۲۱ هـ.ق) برای اسکان سپاه فاتح ساخته شدند. اعراب در این شهرها جدا از مردم بومی زندگی می‌کردند و از دیوان مقرری می‌گرفتند.
- **زمین‌های عراق:** عمر زمین‌های سواد عراق را میان فاتحان تقسیم نکرد، بلکه آن‌ها را **فیء** و ملک همهٔ مسلمانان، از جمله نسل‌های آینده، قرار داد و بر آن خراج نهاد. او برای این تصمیم با صحابه رایزنی کرد؛ زبیر و بلال خواستار تقسیم بودند و علی و عثمان و معاذ با عمر هم‌نظر شدند (ابویوسف، کتاب الخراج؛ ابوعبید، کتاب الاموال). عثمان بن حُنَیف مأمور مساحی سواد شد.
- **تقویم هجری:** مبدأ تاریخ اسلامی بر پایهٔ هجرت تعیین شد.
- **لقب امیرالمؤمنین:** عمر نخستین کسی بود که این لقب را برگزید؛ لقبی که بیش از «خلیفهٔ رسول خدا»، بر فرماندهی سیاسی تأکید داشت.
- **نظارت بر کارگزاران:** عمر دارایی والیان را پیش و پس از مأموریت می‌سنجید و گاه نیمی از ثروتشان را مصادره می‌کرد. خالد بن ولید را از فرماندهی برکنار کرد، سعد بن ابی‌وقاص را از کوفه عزل نمود و از ابوهریره، والی بحرین، حساب کشید (طبری، حوادث سال‌های ۱۷ و ۲۱؛ بلاذری، فتوح البلدان).

عطای تفاضلی؛ گسست از برابری

مهم‌ترین تصمیم عمر برای بحث ما، شیوهٔ تقسیم مقرری بود. برخلاف ابوبکر، عمر مقرری را بر پایهٔ **سابقه در اسلام و نسبت با پیامبر** درجه‌بندی کرد: همسران پیامبر و عباس بالاترین سهم را داشتند، سپس جنگجویان بدر، سپس شرکت‌کنندگان در نبردهای بعدی، و به همین ترتیب تا تازه‌مسلمانان و موالی که کمترین سهم را می‌گرفتند (ابن سعد، الطبقات، ج ۳، بخش عمر؛ بلاذری، فتوح البلدان).

این نظام سه پیامد داشت:

1. **پیدایش اشرافیت تازه:** صحابهٔ پیشگام به طبقه‌ای ثروتمند تبدیل شدند. ثروت طلحه، زبیر و عبدالرحمن بن عوف، که منابع با شگفتی از آن یاد می‌کنند، محصول همین دوره است.
2. **فرودستی موالی:** غیرعرب‌ها، حتی پس از اسلام آوردن، در پایین هرم ماندند.
3. **منازعهٔ آینده:** وقتی علی خواست برابری را بازگرداند، صاحبان این امتیازها در برابرش ایستادند.

طبری روایت می‌کند که عمر در پایان عمر از این سیاست پشیمان شد و گفت اگر آنچه را اکنون می‌دانم از پیش می‌دانستم، اضافهٔ اموال توانگران را می‌گرفتم و میان تهیدستان مهاجر تقسیم می‌کردم (طبری، حوادث سال ۲۳، «ذکر بعض سیره»).

انتصاب معاویه

در سال ۱۸ هجری طاعون عَمَواس شام را فراگرفت و ابوعبیده جراح، معاذ بن جبل و یزید بن ابی‌سفیان، فرماندهان شام، درگذشتند. عمر **معاویه** را به جای برادرش یزید به حکومت دمشق گماشت و قلمرو او به‌تدریج گسترش یافت. منابع نقل کرده‌اند که عمر، هنگام دیدار از شام و دیدن شکوه دستگاه معاویه، او را «کسرای عرب» خواند و بر او خرده گرفت؛ و معاویه پاسخ داد که در سرزمینی است که جاسوسان دشمن فراوان‌اند و باید

شکوه حکومت را به آنان نشان داد. عمر نه او را تأیید کرد و نه بازداشت (بلاذری، انساب الاشراف، بخش معاویه؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ذیل معاویه).

این گفت‌وگو، به شکلی شگفت، **کل تقابل این کتاب را در دو جمله** خلاصه می‌کند: عمر از منظر زهد امت سخن می‌گفت و معاویه از منظر ضرورت دولت.

شورای شش‌نفره؛ نخستین نهاد انتخاب

عمر در ذی‌الحجهٔ سال ۲۳ هجری به دست ابولؤلؤ فیروز، غلامی ایرانی، زخمی شد. او پیش از مرگ، به جای تعیین جانشین، **شورایی شش‌نفره** تشکیل داد: علی، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص، زبیر و طلحه. قرار شد آنان در سه روز یکی را از میان خود برگزینند و در صورت تساوی، رأی گروهی که عبدالرحمن بن عوف در آن است، برتر باشد.

عبدالرحمن پس از رایزنی با مردم مدینه، نخست به علی پیشنهاد کرد که با او بیعت می‌کند به شرط آنکه به کتاب خدا، سنت پیامبر و **سیرهٔ دو شیخ** (ابوبکر و عمر) عمل کند. علی پاسخ داد که به کتاب خدا و سنت پیامبر و اجتهاد خودش عمل می‌کند. همین پیشنهاد به عثمان داده شد و او پذیرفت؛ و عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد (طبری، حوادث سال ۲۳، «قصة الشوری»؛ یعقوبی، تاریخ).

این رویداد اهمیت فراوانی دارد:

- شورا **نخستین نهاد انتخاب** در تاریخ اسلام بود؛ اما اعضایش را خلیفه برگزیده بود، نه امت.
- شرط «سیرهٔ شیخین» نشان می‌دهد که **سنت حکومتی دو خلیفهٔ نخست**، اکنون به مرجعی هم‌ردیف قرآن و سنت تبدیل شده بود.
- پاسخ علی، پافشاری بر **استقلال اجتهاد رهبر** و بازگشت مستقیم به منابع امت بود. او حاضر نشد برای رسیدن به قدرت، به شرطی که آن را درست نمی‌دانست، تن دهد. این همان الگویی است که در برابر پیشنهاد ابوسفیان دیدیم.

۴. عثمان (۲۳–۳۵ هـ.ق): بازگشت بنی‌امیه به مرکز

عثمان بن عفان از بنی‌امیه و از نخستین مسلمانان بود؛ مردی ثروتمند و بخشنده که در دوران پیامبر هزینهٔ سپاه تبوک را به‌طور عمده پرداخته بود. شش سال نخست خلافت او آرام گذشت. در شش سال دوم، اعتراض‌ها بالا گرفت.

دستاوردها

- **تدوین مصحف واحد (حدود ۲۵–۳۰ هـ.ق):** به پیشنهاد حذیفه بن یمان، که از اختلاف قرائت سپاهیان عراق و شام در ارمنستان نگران شده بود، عثمان گروهی به سرپرستی زید بن ثابت را مأمور کرد تا مصحفی واحد فراهم کنند و نسخه‌های دیگر را از میان برد (صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن). این اقدامی **دولتی** برای وحدت متن دینی بود.
- **نیروی دریایی:** معاویه با اجازهٔ عثمان نخستین ناوگان را ساخت و قبرس را گشود (۲۸ هـ.ق)؛ و ناوگان مسلمانان به فرماندهی عبدالله بن سعد در نبرد «ذات‌الصواری» (حدود ۳۴ هـ.ق) ناوگان بیزانس را شکست داد.
- **ادامهٔ فتوحات:** در شمال آفریقا، ارمنستان و خراسان.

خویشاوندان در مناصب

کارگزار	نسبت با عثمان	منصب	رویداد مهم
معاویه بن ابی‌سفیان	خویشاوند اموی	والی کل شام	گسترش قلمرو و قدرت
ولید بن عقبه	برادر مادری	والی کوفه	به گزارش منابع، در حال مستی نماز خواند و عزل شد
سعید بن عاص	خویشاوند اموی	والی کوفه پس از ولید	سخن مشهورش که سواد عراق «بستان قریش» است، کوفیان را برآشفت

کارگزار	نسبت با عثمان	منصب	رویداد مهم
عبدالله بن سعد بن ابی‌سَرح	برادر رضاعی	والی مصر	نارضایتی مصریان
عبدالله بن عامر	پسردایی	والی بصره	فتوحات خراسان
مروان بن حکم	پسرعمو و داماد	کاتب و مشاور خلیفه	نفوذ گسترده در دربار

(طبری، حوادث سال‌های ۲۵ تا ۳۴؛ بلاذری، انساب الاشراف، بخش عثمان)

سخن سعید بن عاص، که سواد را «بستان قریش» خواند، و پاسخ مالک اشتر که آن را غنیمت شمشیرهای ما دانست، چکیدهٔ منازعه بود: آیا زمین‌های فتح‌شده **ملک همهٔ امت** است، چنان‌که عمر مقرر کرده بود، یا **ملک خاندان حاکم**؟ کوفیان در سال ۳۴ هجری سعید را به شهر راه ندادند.

ابوذر؛ صدای اقتصاد امت

ابوذر غفاری، از نخستین مسلمانان، در شام با معاویه بر سر ثروت درگیر شد. به روایت طبری، معاویه می‌گفت این مال «مال خدا» است و ابوذر اعتراض می‌کرد که معاویه با این تعبیر می‌خواهد آن را از دسترس مسلمانان بیرون ببرد؛ باید گفت «مال مسلمانان» (طبری، حوادث سال ۳۰، «ذکر ما کان من امر ابی ذر و معاویة»).

این مجادلهٔ به ظاهر لفظی، در واقع **منازعه بر سر مالکیت دولت** بود: اگر مال «مال خدا» باشد، خلیفه به‌عنوان جانشین خدا اختیار کامل آن را دارد؛ اگر «مال مسلمانان» باشد، امت صاحب آن است و حاکم امانت‌دار. ابوذر آیهٔ کنز (توبه، ۳۴) را بر ثروتمندان می‌خواند و از انباشت ثروت انتقاد می‌کرد. معاویه به عثمان شکایت کرد؛ ابوذر به مدینه فراخوانده شد و سرانجام به **ربذه**، بیابانی در شرق مدینه، تبعید شد و در سال ۳۲ هجری در تنهایی درگذشت.

عمار یاسر و عبدالله بن مسعود نیز، به روایت منابع، به سبب اعتراض به سیاست‌های این دوره، با خشونت روبه‌رو شدند.

محاصره و قتل

در سال ۳۵ هجری، گروه‌هایی از مصر، کوفه و بصره به مدینه آمدند. خواسته‌هایشان عزل والیان و بازگرداندن عدالت در تقسیم اموال بود. پس از مذاکره‌ها و وعده‌هایی که اجرا نشد، و ماجرای نامه‌ای منسوب به دربار خلیفه که فرمان مجازات معترضان مصری را داشت، خانهٔ عثمان محاصره شد و او در ۱۸ ذی‌الحجهٔ سال ۳۵ هجری کشته شد (طبری، حوادث سال ۳۵، «ذکر مسیر من سار الی ذی خشب»).

قتل عثمان، نخستین «فتنهٔ» بزرگ را گشود و **مهم‌ترین ابزار تبلیغی معاویه** شد: خون‌خواهی خلیفهٔ مقتول.

۵. ارزیابی دوران گذار

روایت ساده‌ای که خلفای سه‌گانه را یکسره در اردوی «امت» یا یکسره در اردوی «دولت» قرار دهد، با واقعیت سازگار نیست. هر سه خلیفه، عناصری از هر دو منطق را در خود داشتند:

خلیفه	منطق امت‌محور	منطق دولت‌محور
ابوبکر	خطبهٔ اطاعت مشروط؛ تقسیم برابر مقرری؛ سادگی حکومت	جنگ‌های رده؛ پشتیبانی از خالد در ماجرای مالک؛ تعیین جانشین
عمر	زهد شخصی؛ نظارت سخت بر کارگزاران؛ فیء بودن زمین‌های عراق؛ شورای شش‌نفره	دیوان؛ عطای تفاضلی؛ امصار؛ لقب امیرالمؤمنین؛ انتصاب معاویه
عثمان	تدوین مصحف برای وحدت امت	قدرت‌یابی بنی‌امیه؛ «مال خدا»؛ تبعید ابوذر؛ تمرکز ثروت

سه روند بلندمدت این دوران

1. **از برابری به سلسله‌مراتب:** تقسیم برابر ابوبکر به عطای تفاضلی عمر و سپس به امتیاز خویشاوندی عثمان رسید.
2. **از جماعت به دستگاه:** مسجد و رایزنی مستقیم، جای خود را به دیوان، امصار، والیان و ارتش داد.
3. **از مدینه به پیرامون:** مرکز ثقل قدرت از مدینه به شام و عراق منتقل شد؛ جایی که معاویه بیست سال فرصت داشت دولت خود را بسازد.

> **جمع‌بندی فصل:** امت در دوران خلفای سه‌گانه با زبان آرمان، ابزارهای دولت را پذیرفت. ابوبکر امت را با شمشیر یکپارچه کرد، عمر به آن دیوان داد و عثمان آن را به دست خاندانش سپرد. وقتی این ابزارها به دست خاندان ابوسفیان افتاد، تضاد پنهان آشکار شد. علی در دو لحظهٔ کلیدی، پیشنهاد ابوسفیان و شرط سیرهٔ شیخین، نشان داد که حاضر نیست برای رسیدن به قدرت، از اصل بگذرد؛ و همین ویژگی، هم سرمایهٔ اخلاقی او شد و هم پاشنهٔ آشیل سیاسی‌اش.

منابع این فصل

- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۱۱ تا ۳۵ هجری
- صحیح بخاری (کتاب الحدود، کتاب المغازی، کتاب الزکاة، کتاب فضائل القرآن)
- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳
- بلاذری، فتوح البلدان و انساب الاشراف
- ابویوسف، کتاب الخراج
- ابوعبید، کتاب الاموال
- یعقوبی، تاریخ
- ابن عبدالبر، الاستیعاب
- ماوردی، الأحکام السلطانیة

- (1997) *The Succession to Muhammad* ,Wilferd Madelung
- (2007) *The Great Arab Conquests* ,Hugh Kennedy

خلافت علی بن ابی‌طالب (ذی‌الحجهٔ ۳۵ تا رمضان ۴۰ هـ.ق / ۶۵۶–۶۶۱ م) کوتاه‌ترین و پرآشوب‌ترین دوران خلافت نخستین بود. در این پنج سال، سه جنگ داخلی بزرگ رخ داد و دو جهان‌بینی این کتاب، برای نخستین بار بی‌پرده و با شمشیر، رودررو شدند. این فصل، برنامهٔ حکمرانی علی، منطق معاویه، و دلایل پیروزی دومی بر اولی را بررسی می‌کند. مهم‌تر از همه، سندی را معرفی می‌کند که شاید کامل‌ترین متن حکمرانی اردوگاه امت در این پنج قرن باشد: عهدنامهٔ علی به مالک اشتر.

۱. بیعتی متفاوت

پس از قتل عثمان، مردم مدینه، شورشیان و بسیاری از صحابه به سوی علی رفتند. به روایت طبری، علی در آغاز نپذیرفت و گفت مرا رها کنید و دیگری را بجویید؛ و افزود که اگر بپذیرد، آنچه را خود می‌داند به کار خواهد بست و به سخن گوینده و سرزنش سرزنش‌گر گوش نخواهد داد (طبری، حوادث سال ۳۵، «بیعة علی»؛ نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۹۲).

علی خواست بیعت در مسجد و آشکارا باشد، نه پنهانی در خانه. گروهی از صحابه، از جمله سعد بن ابی‌وقاص، عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه، از بیعت کناره گرفتند. طلحه و زبیر بیعت کردند؛ هرچند بعدها گفتند از سر اجبار بوده است.

این بیعت، **گسترده‌ترین بیعت مردمی** در میان خلفای نخستین بود؛ اما در فضای پس از قتل یک خلیفه انجام شد و همین، مشروعیت آن را در چشم هواداران عثمان، به‌ویژه بنی‌امیه، مخدوش کرد.

۲. برنامهٔ علی: بازگشت به برابری

علی بی‌درنگ برنامه‌ای را اعلام کرد که در واقع **بازگشت به منطق مدینهٔ پیامبر** بود. سه رکن این برنامه:

الف) برابری در عطا

علی نظام عطای تفاضلی عمر را کنار گذاشت و بیت‌المال را به‌طور برابر میان همه تقسیم کرد؛ عرب و موالی، پیشگام و تازه‌مسلمان. به روایت یعقوبی و ابن ابی‌الحدید، وقتی طلحه و زبیر به این برابری اعتراض کردند و سهم بیشتر خواستند، علی پاسخ داد که در این باره پیامبر چنین عمل می‌کرد و من از سنت او پیروی می‌کنم (یعقوبی، تاریخ، بخش خلافت علی؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ذیل خطبهٔ ۲۰۵).

در خطبه‌ای دیگر، در پاسخ به کسانی که پیشنهاد کردند برای جلب حمایت اشراف، در تقسیم اموال تبعیض روا دارد، گفت: آیا از من می‌خواهید پیروزی را با ستم بر کسانی که حاکم آنانم بجویم؟ به خدا تا شب و روز پی‌درپی می‌آیند، چنین نخواهم کرد. اگر این مال از آن خودم بود، به برابری تقسیمش می‌کردم؛ چه رسد به آنکه مال خداست (نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۲۶).

ب) بازپس‌گیری اموال

علی اعلام کرد زمین‌ها و اموالی که در دورهٔ پیشین به نزدیکان واگذار شده بود، به بیت‌المال بازمی‌گردد. جملهٔ مشهور منسوب به او این است: به خدا اگر آن را بیابم که کابین زنان شده یا با آن کنیزان خریده شده‌اند، بازش می‌گردانم؛ زیرا در عدالت گشایش است و هر کس عدالت بر او تنگ آید، ستم بر او تنگ‌تر خواهد بود (نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۵).

ج) برکناری کارگزاران

علی تصمیم گرفت همهٔ والیان دوران عثمان را برکنار کند، از جمله **معاویه**.

۳. لحظهٔ تصمیم: پند مغیره و ابن عباس

یکی از مهم‌ترین گزارش‌های طبری برای بحث این کتاب، گفت‌وگوی علی با مغیره بن شعبه و عبدالله بن عباس در روزهای نخست خلافت است. مغیره، که به زیرکی سیاسی شهره بود، به علی پیشنهاد کرد که معاویه و دیگر والیان را موقتاً در جای خود نگه دارد تا بیعت بگیرند و اوضاع آرام شود؛ آنگاه هر که را خواست عزل کند. علی نپذیرفت و گفت در دین خود سستی روا نمی‌دارم و در کار خود فرومایگی نمی‌پذیرم. ابن عباس نیز با پند مغیره موافق

بود و به علی گفت که معاویه و یارانش اهل دنیا هستند؛ اگر نگهشان داری، باکی ندارند چه کسی حاکم باشد، و اگر عزلشان کنی، خواهند گفت این کار بی‌شورا بوده و او قاتل عثمان را پناه داده است (طبری، حوادث سال ۳۵، «ذکر ما کان من امر المغیرة»).

این گفت‌وگو **کل تقابل این کتاب را در یک صحنه** نشان می‌دهد:

موضع	گوینده	منطق
تثبیت پیش از اصلاح	مغیره و ابن عباس	نخست قدرت را بگیر، سپس اصلاح کن (واقع‌گرایی)
اصلاح بی‌درنگ	علی	حاکم مشروع نمی‌تواند حتی یک روز ستمگری را تأیید کند (آرمان‌گرایی)

پیش‌بینی ابن عباس دقیقاً به وقوع پیوست. معاویه بیعت نکرد و پیراهن خونین عثمان و انگشتان بریدهٔ همسرش نائله را در مسجد دمشق آویخت تا مردم شام را به خون‌خواهی برانگیزد (طبری، حوادث سال ۳۶).

داوری دربارهٔ این تصمیم آسان نیست. از منظر اخلاقی، علی منسجم و اصولی بود. از منظر واقع‌گرایی سیاسی، هزینهٔ سنگینی داشت: اشراف قریش، صاحبان امتیاز و کارگزاران قدرتمند، همزمان به مخالف تبدیل شدند. علی ترجیح داد اصول را بر ائتلاف موقت مقدم بدارد؛ ویژگی‌ای که در جهان‌بینی امت‌محور ریشه داشت.

۴. سه جبهه

نبرد	تاریخ	طرف مقابل	معنای سیاسی
جمل	جمادی‌الآخر ۳۶ هـ.ق	طلحه، زبیر، عایشه	شکاف درون نخبگان صحابه بر سر خون عثمان و سهم از قدرت

نبرد	تاریخ	طرف مقابل	معنای سیاسی
صفین	صفر ۳۷ ه‍.ق	معاویه و سپاه شام	رویارویی دو الگوی حکمرانی
نهروان	۳۸ ه‍.ق	خوارج	فروپاشی درونی اردوگاه امت

جمل

طلحه و زبیر، که از نظام برابری علی ناراضی بودند، با اجازهٔ عمره از مدینه خارج شدند، در مکه به عایشه پیوستند و با شعار خون‌خواهی عثمان به سوی بصره رفتند. علی برای مقابله به عراق رفت. در نبرد جمل، نزدیک بصره، علی پیروز شد؛ طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه با احترام به مدینه بازگردانده شد.

جمل نشان داد که منازعه، تنها میان «امت» و «بنی‌امیه» نبود. **اشرافیت صحابه**، که از دل نظام عطای تفاضلی برآمده بود، خود به یک قطب قدرت تبدیل شده بود.

انتقال پایتخت به کوفه

پس از جمل، علی در رجب سال ۳۶ هجری به کوفه رفت و آن را مرکز خلافت قرار داد. این انتقال، **اعترافی ضمنی** بود به اینکه مدینه دیگر مرکز ثقل جهان اسلام نیست. اما کوفه، شهری پادگانی با ساختار قبیله‌ای، اشراف حسابگر و قاریان پرشور، پایگاهی ناپایدار بود.

۵. صفین و حکمیت

نبرد

دو سپاه در صفر سال ۳۷ هجری در صفین، در کرانهٔ فرات، روبه‌رو شدند. پس از هفته‌ها نامه‌نگاری و نبردهای پراکنده، جنگ بزرگ درگرفت. عمار یاسر، که پیامبر دربارهٔ او گفته بود «گروه ستمگر او را می‌کشد» (صحیح مسلم، کتاب الفتن)، در سپاه علی کشته شد؛ رویدادی که برای بسیاری، حقانیت علی را آشکار کرد.

هنگامی که سپاه علی، به‌ویژه به فرماندهی مالک اشتر، رو به پیروزی بود، عمرو بن عاص به معاویه پیشنهاد کرد که شامیان قرآن‌ها را بر نیزه کنند و داوری کتاب خدا را بخواهند (نصر بن مزاحم، وقعة صفین؛ طبری، حوادث سال ۳۷).

تفاوت دو اردوگاه

این ماجرا تفاوت ساختاری دو اردوگاه را به روشنی نشان داد:

محور	اردوگاه شام	اردوگاه عراق
فرماندهی	واحد و بی‌چون‌وچرا	چندگانه؛ رؤسای قبایل، قاریان، اشراف
انسجام	ثمرهٔ بیست سال حکمرانی منظم معاویه	وابسته به ایمان و اقناع؛ شکننده در برابر اختلاف
انگیزه	وفاداری به معاویه، مقرری منظم، خون‌خواهی عثمان	باور دینی، اما خستگی از جنگ‌های پیاپی
رابطه با رهبر	اطاعت	بحث، اعتراض و گاه نافرمانی

بخشی از سپاه عراق، به‌ویژه قاریان و اشعث بن قیس، رئیس قبیلهٔ کنده، علی را به پذیرش داوری واداشتند. علی آن را فریب می‌دانست، اما سرانجام پذیرفت. سپس بر خلاف میل علی، **ابوموسی اشعری**، که پیش‌تر کوفیان را به بی‌طرفی فراخوانده بود، به‌عنوان داور عراق برگزیده شد؛ و **عمرو بن عاص** داور شام بود.

نتیجهٔ داوری

دو داور در سال ۳۷ یا ۳۸ هجری در آذرُح (یا دومةالجندل) دیدار کردند. به روایت مشهور، ابوموسی پیشنهاد کرد هر دو، علی و معاویه، کنار گذاشته شوند و مسلمانان خود خلیفه را برگزینند؛ اما عمرو، پس از اعلام عزل علی از سوی ابوموسی، معاویه را ابقا کرد (طبری، حوادث سال ۳۷، «اجتماع الحکمین»). جزئیات این روایت محل بحث مورخان است؛ اما

پیامد آن روشن است: **داوری، نه صلح آورد و نه مشروعیت؛ تنها به معاویه فرصت داد.**

پس از داوری، شامیان معاویه را «امیرالمؤمنین» خواندند و او چندی بعد در ایلیا (بیت‌المقدس) رسماً بیعت خلافت گرفت.

۶. عهدنامهٔ مالک اشتر؛ منشور حکمرانی امت

در سال ۳۸ هجری، علی مالک اشتر نخعی، برجسته‌ترین فرماندهٔ خود، را به حکومت مصر فرستاد و فرمانی مفصل برای او نوشت که در نهج‌البلاغه (نامهٔ ۵۳) آمده است. مالک پیش از رسیدن به مصر، در قُلزُم، به روایت منابع با عسلی زهرآلود به دستور معاویه کشته شد. در همان سال، محمد بن ابی‌بکر، والی پیشین مصر، شکست خورد و کشته شد و مصر به دست عمرو بن عاص افتاد.

عهدنامهٔ مالک اشتر، صرف‌نظر از بحث‌های پژوهشی دربارهٔ تدوین متن نهج‌البلاغه در قرن چهارم، **کامل‌ترین متن حکمرانی** است که از اردوگاه امت در این پنج قرن به ما رسیده است. اصول آن را می‌توان چنین خلاصه کرد:

1. **مهربانی با همهٔ مردم:** «مردم دو گروه‌اند: یا برادر دینی تو هستند یا همانند تو در آفرینش.» این جمله، فراتر از امت دینی، به **کرامت انسانی همهٔ شهروندان** اشاره دارد؛ مسلمان و غیرمسلمان.
2. **رضایت عامه بر رضایت خاصه مقدم است:** خشم عامهٔ مردم، رضایت خواص را بی‌اثر می‌کند؛ اما خشم خواص، با رضایت عامه بخشوده می‌شود.
3. **طبقات جامعه و وظایف هر یک:** سپاهیان، کاتبان و کارگزاران، قاضیان، مالیات‌دهندگان، بازرگانان و صنعتگران، و «طبقهٔ فرودست» از نیازمندان. هر طبقه به دیگری وابسته است و حاکم باید حق همه را بشناسد.

4. **آبادانی پیش از خراج:** باید توجه تو به آبادانی زمین بیش از گردآوری خراج باشد؛ زیرا خراج جز با آبادانی به دست نمی‌آید و هر کس خراج بخواهد و آبادانی نکند، شهرها را ویران و مردم را نابود می‌کند.
5. **گزینش کارگزاران بر پایهٔ شایستگی:** کارگزاران را با آزمودن برگزین، نه از سر میل و خودکامگی؛ حقوق آنان را کافی ده تا به خیانت نیفتند؛ و بازرسانی امین بر آنان بگمار.
6. **قاضی مستقل و بی‌نیاز:** برترین فرد را برای داوری برگزین، حقوقش را چنان ده که نیازمند مردم نباشد، و جایگاهش را چنان بالا بر که دیگران در او طمع نکنند.
7. **بازرگانان و احتکار:** از بازرگانان حمایت کن، اما احتکار و گران‌فروشی را با قاطعیت منع کن.
8. **دسترسی مردم به حاکم:** زمانی را برای نیازمندان قرار ده که بی‌نگهبان و پرده‌دار با تو سخن گویند.
9. **پرهیز از خون‌ریزی ناروا:** هیچ چیز چون خون ناروا، زوال نعمت و پایان دولت را نزدیک نمی‌کند.

اهمیت این عهدنامه برای کتاب ما دوچندان است. نخست اینکه نشان می‌دهد **اردوگاه امت نیز نظریهٔ حکمرانی داشت**: نظریه‌ای که دیوان، مالیات، ارتش و قضاوت را می‌پذیرفت، اما آن‌ها را تابع عدالت و رضایت عامه می‌خواست. دوم اینکه نشان می‌دهد شکست علی، **شکست یک نظریه نبود، بلکه شکست در فرصت و ابزار اجرای آن بود.** مالک اشتر پیش از رسیدن به مصر کشته شد و نظریه، هرگز در مقیاس یک ولایت آزموده نشد.

۷. منطق معاویه در برابر علی

معاویه هیچ‌گاه آشکارا مدعی برتری دینی بر علی نشد. راهبرد او بر چند پایه استوار بود:

- **خون‌خواهی عثمان:** ادعایی که به او مشروعیت، و به شام انگیزه می‌داد.

- **خریدن وفاداری:** با پول، منصب و وعده، اشراف قبایل عراق را جذب می‌کرد. منابع از نامه‌نگاری او با رؤسای کوفه و بصره گزارش می‌دهند. حتی عقیل، برادر علی، در اواخر کار به معاویه پیوست.
- **فرسایش با غارت‌ها:** در سال‌های ۳۹ و ۴۰ هجری، معاویه گروه‌های مسلحی را برای یورش به سرزمین‌های تحت حکومت علی فرستاد. **بُسر بن ارطاه** به حجاز و یمن تاخت، در مدینه و مکه از مردم بیعت گرفت و در یمن، به روایت منابع، دو فرزند خردسال عبیدالله بن عباس، والی علی، را کشت. سفیان بن عوف به انبار و نعمان بن بشیر به عین‌التمر حمله کردند (ثقفی، الغارات؛ طبری، حوادث سال ۴۰).
- **صبر و حلم:** معاویه خود به این سخن شهره بود که جایی که تازیانه کار را پیش ببرد، شمشیر به کار نمی‌برم، و جایی که زبانم کافی باشد، تازیانه را؛ و اگر میان من و مردم تار مویی باشد، پاره‌اش نمی‌کنم.

علی در خطبه‌های پایانی‌اش از سستی یارانش در برابر این یورش‌ها گلایه کرد: مرا خشمناک کردید و دلم را از خشم آکندید؛ حتی قریش گفتند پسر ابوطالب مردی دلیر است اما دانش جنگ ندارد. اما کسی که فرمانش اطاعت نمی‌شود، تدبیر ندارد (نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۷، معروف به خطبهٔ جهاد).

این جملهٔ آخر، **دقیق‌ترین تشخیص علی از مسئلهٔ خود** است: مسئله نه در اندیشه یا شجاعت، بلکه در **فقدان سازوکار اطاعت** بود؛ همان چیزی که معاویه در شام ساخته بود.

۸. پایان: شهادت علی و صلح حسن

شهادت علی

در سحرگاه نوزدهم رمضان سال ۴۰ هجری، عبدالرحمن بن ملجم، از خوارج، در مسجد کوفه با شمشیری زهرآلود بر سر علی زد. علی دو روز بعد درگذشت. به روایت طبری، ابن ملجم یکی از سه خارجی بود که سوگند خورده بودند علی، معاویه و عمرو بن عاص را در

یک شب بکشند؛ معاویه زخمی سطحی برداشت و عمرو آن روز به مسجد نیامد (طبری، حوادث سال ۴۰). **تنها نمایندهٔ اردوگاه امت کشته شد.**

علی در وصیتش به حسن و حسین سفارش کرد که اگر زنده ماند، خود دربارهٔ قاتلش تصمیم می‌گیرد، و اگر درگذشت، تنها یک ضربه در برابر یک ضربه بزنند و او را مثله نکنند (نهج‌البلاغه، نامهٔ ۴۷).

صلح حسن

حسن بن علی به خلافت رسید؛ اما با سپاهی روبه‌رو بود که در آن خیانت و بی‌انگیزگی رخنه کرده بود. عبیدالله بن عباس، فرمانده پیش‌قراول او، با دریافت پول به معاویه پیوست و حسن خود در ساباط مدائن زخمی شد. حسن در سال ۴۱ هجری با معاویه صلح کرد.

منابع شرط‌هایی را برای این صلح نقل کرده‌اند که روایت‌هایشان یکسان نیست؛ از جمله: عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر، امنیت یاران علی، و اینکه معاویه پس از خود کسی را به جانشینی تعیین نکند و کار به شورای مسلمانان یا به حسن بازگردد (ابن اعثم، الفتوح؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب). اهل سنت این سال را «عام الجماعة» (سال همبستگی) نامیدند.

صلح حسن را می‌توان **آخرین تلاش جهان‌بینی امت‌محور برای سازش** دانست؛ سازشی که امید داشت با حفظ جان یاران و مشروعیت خاندان پیامبر، آینده را باز نگه دارد. نقض شرط جانشینی در سال‌های بعد، همان چیزی بود که دو دهه بعد کربلا را رقم زد.

۹. نکته‌ای دربارهٔ زیاد بن ابیه

شایان توجه است که زیاد بن ابیه، که در فصل ششم به‌عنوان مجری نظم اموی در عراق معرفی می‌شود، در دوران علی، والی او در فارس و کرمان بود و در آرام کردن آن سرزمین‌ها کارآمدی بسیار نشان داد. پس از صلح حسن، معاویه او را جذب کرد. این نمونه نشان

می‌دهد که **مدیران کارآمد به اردوگاهی می‌پیوندند که ابزار و آینده دارد**؛ و اردوگاه امت، با همهٔ مشروعیتش، نتوانست چنین افرادی را نگه دارد.

> **جمع‌بندی فصل:** علی نشان داد که حکمرانی بر اساس اصول ناب، در جهان قبایل و امپراتوری، بدون سازمان و ائتلاف شکننده است؛ اما عهدنامهٔ مالک اشتر نشان داد که اردوگاه امت، نظریهٔ حکمرانی داشت و آنچه نداشت، ابزار و فرصت اجرای آن بود. معاویه نشان داد که سازمان و ائتلاف، بدون اصول، پیروزی می‌آورد اما مشروعیت نمی‌آورد. تراژدی این دوره آن بود که نظریهٔ یکی و ابزار دیگری، هرگز در یک دولت به هم نرسیدند.

منابع این فصل

- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۳۵ تا ۴۱ هجری
- نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین
- ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات
- نهج‌البلاغه (گردآوری شریف رضی)، خطبه‌های ۱۵، ۲۷، ۹۲، ۱۲۶ و نامه‌های ۴۷ و ۵۳
- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه
- یعقوبی، تاریخ
- بلاذری، انساب الاشراف، بخش علی و معاویه
- ابن اعثم کوفی، الفتوح
- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین
- ابن عبدالبر، الاستیعاب
- صحیح مسلم، کتاب الفتن
- Wilferd Madelung, *The Succession to Muhammad* (1997)
- Martin Hinds, "The Siffin Arbitration Agreement" (1972)

خوارج نخستین جریانی بودند که جهان‌بینی امت‌محور را تا منطقی‌ترین و در عین حال افراطی‌ترین نتیجهٔ آن پیش بردند. آنان از دل اردوگاه علی برخاستند، اما به دشمن خونین او تبدیل شدند؛ و در دو قرن بعد، هم دولت اموی را بارها به لرزه درآوردند و هم در حاشیه‌های جهان اسلام دولت‌هایی ساختند که برخی تا امروز ادامه یافته‌اند. تاریخ خوارج، آزمایشگاه این پرسش است: **اگر امت‌گرایی از هر سازشی با واقعیت سر باز زند، به کجا می‌رسد؟**

۱. تولد در صفین: «لا حکم الا لله»

پس از پذیرش داوری در صفین (صفر ۳۷ ه‍.ق)، گروهی از سپاه علی، که بسیاری از آنان قاریان قرآن از قبایل تمیم و دیگر قبایل عراق بودند، اعلام کردند که داوری انسان در امری که خدا حکمش را روشن کرده، کفر است. شعار آنان «لا حکم الا لله» (داوری جز از آن خدا نیست) بود. نکتهٔ تلخ آنکه بسیاری از همین افراد، پیش‌تر علی را به پذیرش داوری واداشته بودند؛ اکنون از او می‌خواستند به «گناه» خود اعتراف و توبه کند.

آنان در محلی به نام **حروراء** نزدیک کوفه گرد آمدند؛ به همین سبب «حروریه» نیز خوانده شدند. واژهٔ «خوارج» به معنای «بیرون‌شدگان» است؛ اما خود آنان ترجیح می‌دادند «شُراة» (فروشندگان جان در راه خدا) نامیده شوند، با اشاره به آیه‌ای که از کسانی سخن می‌گوید که جان خود را برای رضای خدا می‌فروشند (بقره، ۲۰۷).

۲. پاسخ علی: ضرورت حکومت

علی ابتدا با گفت‌وگو کوشید آنان را بازگرداند و ابن عباس را برای مناظره نزدشان فرستاد. به روایت منابع، گروهی از آنان بازگشتند (طبری، حوادث سال ۳۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، بخش خوارج). اما سخن علی دربارهٔ شعار آنان، یکی از مهم‌ترین گزاره‌های نظریهٔ حکمرانی در این پنج قرن است:

«سخنی حق است که از آن باطل اراده شده است. آری، داوری جز از آن خدا نیست؛ اما اینان می‌گویند فرمانروایی جز از آن خدا نیست، در حالی که مردم را ناگزیر فرمانروایی باید، نیکوکار یا بدکار؛ که در فرمانروایی او مؤمن به کار خود پردازد و کافر بهره‌اش را ببرد... و به وسیلهٔ او مالیات گرد آید، با دشمن نبرد شود، راه‌ها امن گردد و حق ناتوان از توانا ستانده شود» (نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۴۰).

این سخن اهمیت فراوانی دارد. علی، نمایندهٔ برجستهٔ اردوگاه امت، در اینجا **از ضرورت دولت دفاع می‌کند**؛ حتی دولتی که حاکمش بدکار باشد. او پنج کارکرد اساسی حکومت را برمی‌شمارد: امنیت فردی، گردآوری مالیات، دفاع، امنیت راه‌ها و دادرسی. این نشان می‌دهد که مرز میان دو جهان‌بینی، مرز «دولت» و «بی‌دولتی» نبود؛ بلکه مرز **دولت پاسخ‌گو به عدالت** و **دولت بی‌قید** بود. خوارج، در افراطی‌ترین صورتشان، حتی ضرورت دولت را زیر سؤال بردند؛ و علی در برابر آنان، به دفاع از نظم برخاست.

۳. نهروان

خوارج عبدالله بن وهب راسِبی را به امامت برگزیدند و به نهروان، در شرق دجله، رفتند. در راه، به روایت منابع، عبدالله بن خبّاب بن ارت، فرزند یکی از صحابهٔ پیشگام، را که از سخن گفتن علیه علی خودداری کرد، همراه همسر باردارش کشتند (طبری، حوادث سال ۳۷ و ۳۸). این رویداد علی را، که در حال آماده شدن برای نبرد دوباره با معاویه بود، ناچار کرد نخست به سوی نهروان برود.

در نبرد نهروان (۳۸ ه.ق) بیشتر خوارج کشته شدند. اما این پیروزی، به بهای سنگینی تمام شد: سپاه علی، که برای شام آماده شده بود، از ادامهٔ جنگ خسته و پراکنده شد. و از میان بازماندگان همین خوارج، ابن ملجم برخاست که علی را در سال ۴۰ هجری کشت.

۴. نظریهٔ حکمرانی خوارج

اندیشهٔ سیاسی خوارج، از نظر ساختاری، **رادیکال‌ترین صورت امت‌گرایی** در تاریخ اسلام است. اصول آن را از گزارش‌های شهرستانی، اشعری و بغدادی، که خود مخالف خوارج بودند و باید با احتیاط خوانده شوند، می‌توان چنین خلاصه کرد (اشعری، مقالات الاسلامیین، بخش خوارج؛ شهرستانی، الملل والنحل؛ بغدادی، الفرق بین الفرق):

1. **امامت بر پایهٔ شایستگی محض:** خلافت نه ویژهٔ قریش است و نه خاندان پیامبر. هر مسلمان پرهیزگار و دانا، حتی یک بردهٔ حبشی، می‌تواند امام شود.
2. **انتخاب به دست امت:** امام را جماعت مؤمنان برمی‌گزینند، نه نص و نه وراثت.
3. **عزل امام ستمگر:** اگر امام از عدالت منحرف شود، عزل او، و در صورت ایستادگی، جنگ با او واجب است.
4. **نفی امتیاز نسب و قبیله:** هیچ نسب و خاندانی حق ویژه‌ای در قدرت ندارد.
5. **مشروعیت دو خلیفهٔ نخست:** خوارج خلافت ابوبکر و عمر و شش سال نخست عثمان را مشروع می‌دانستند، اما از سال هفتم عثمان و از پذیرش داوری علی به بعد، آنان را از امامت ساقط می‌شمردند.

اصل	خوارج	دیدگاه غالب سنی	دیدگاه شیعی
شرط نسب	ندارد	قریشی بودن	از خاندان پیامبر و منصوص
شیوهٔ تعیین	انتخاب امت	بیعت اهل حل و عقد یا تعیین خلیفه	نص الهی
عزل امام ستمگر	واجب	معمولاً نه، برای پرهیز از فتنه	امام معصوم ستم نمی‌کند
ضرورت امام	گروهی آن را ضروری نمی‌دانستند	واجب	واجب

این نظریه، بر کاغذ، **شبیه‌ترین نظریهٔ صدر اسلام به اندیشهٔ جمهوری‌خواهانه** است: حاکم برگزیدهٔ مردم، قابل عزل و بی‌امتیاز نسبی. حتی گروهی از خوارج، **نجدات**، پیرو نجدة بن عامر، معتقد بودند که اگر مردم میان خود به عدالت رفتار کنند، اساساً نیازی به امام نیست؛ و امام تنها در صورت نیاز برگزیده می‌شود (اشعری، مقالات الاسلامیین؛ شهرستانی، الملل والنحل، بخش نجدات). اما در عمل، این نظریه با مشکلی بنیادین روبه‌رو شد.

۵. مشکل تکفیر

خوارج مرز امت را با معیار **عمل** تعریف کردند: مرتکب گناه کبیره کافر است و از امت بیرون. این اصل، که «تکفیر» نام گرفت، دو پیامد ویرانگر داشت:

- **کوچک شدن امت:** امت به گروهی کوچک از «پاکان» فروکاسته شد و دیگر مسلمانان دشمن به شمار آمدند.
- **انشعاب بی‌پایان:** چون هر اختلاف در عمل می‌توانست به تکفیر بینجامد، خوارج خود به ده‌ها فرقه تقسیم شدند و یکدیگر را کافر خواندند.

ازارقه؛ اوج افراط

ازارقه، پیروان نافع بن ازرق (کشته در حدود ۶۵ ه‍.ق)، افراطی‌ترین شاخهٔ خوارج بودند. به گزارش منابع، آنان مخالفان خود را، حتی کسانی که از خوارج بودند اما به جنگ نپیوسته بودند («قَعَده»)، کافر می‌دانستند؛ کشتن زنان و کودکان مخالفان را روا می‌شمردند؛ سرزمین مخالفان را «دارالکفر» می‌خواندند؛ و هر که به اردوگاهشان می‌پیوست، آزمایش می‌کردند (اشعری، مقالات؛ مبرّد، الکامل).

ازارقه نزدیک به پانزده سال جنوب عراق، اهواز، فارس و کرمان را ناامن کردند. سرانجام مُهَلَّب بن ابی‌صُفره، فرمانده‌ای کارآمد از قبیلهٔ ازد، با پشتیبانی ابتدا ابن زبیر و سپس حجاج، در نبردهای طولانی (حدود ۶۵ تا ۷۸ ه‍.ق) آنان را از پا درآورد. انشعاب‌های درونی ازارقه، بیش از شمشیر مهلب، در نابودی آنان مؤثر بود.

شبیب بن یزید؛ چریک کوفه

شبیب بن یزید شیبانی، از خوارج صُفریه، در سال‌های ۷۶ و ۷۷ هجری با گروهی کوچک از چند صد جنگجو، چندین سپاه حجاج را شکست داد و دو بار به کوفه حمله کرد. همسرش **غزاله** نیز در این نبردها حضور داشت و به روایت منابع، شبی در مسجد کوفه نماز گزارد تا سوگند خود را به جا آورد (طبری، حوادث سال‌های ۷۶–۷۷). شبیب سرانجام هنگام عبور از رود دُجَیل غرق شد.

داستان شبیب، توانایی نظامی امت‌گرایی رادیکال را نشان می‌دهد: گروه‌های کوچک با انگیزهٔ ایمانی بالا، در برابر سپاهیان بزرگ دولتی، بارها پیروز شدند. اما این پیروزی‌ها **هرگز به حکومت تبدیل نشد**؛ زیرا خوارج برنامه‌ای برای ادارهٔ شهرهایی که می‌گرفتند نداشتند.

۶. شاخه‌های معتدل: قعده، صفریه و اباضیه

همهٔ خوارج افراطی نبودند. در کنار ازارقه، گرایش‌های معتدل‌تری پدید آمدند:

- **ابوبلال مِرداس بن اُدَیّه:** از نخستین خوارج معتدل بصره که با زیاد بن ابیه و عبیدالله بن زیاد مخالف بود، اما کشتن غیرجنگجویان را نمی‌پذیرفت. او با چهل نفر از بصره بیرون رفت و در سال ۶۱ هجری، در همان سال کربلا، در آسک فارس به دست سپاه ابن زیاد کشته شد. ابوبلال برای همهٔ شاخه‌های خوارج، به‌ویژه اباضیه، نماد پرهیزگاری بود.
- **صفریه:** شاخه‌ای میانه‌روتر از ازارقه که کودکان مخالفان را نمی‌کشتند و «قعده» را کافر نمی‌دانستند.
- **اباضیه:** منسوب به عبدالله بن اباض، و به‌ویژه **جابر بن زید ازدی** (درگذشت حدود ۹۳ ه‍.ق)، فقیه برجستهٔ بصره و از شاگردان ابن عباس. اباضیان تکفیر خونین را کنار گذاشتند و مخالفان مسلمان خود را «کافر نعمت» (ناسپاس) می‌خواندند، نه «کافر دین»؛ و ازدواج، داد و ستد و همزیستی با آنان را روا می‌دانستند.

اباضیان مفهومی کلیدی را نیز در نظریهٔ سیاسی وارد کردند: **«مسالک الدین»** یا مراحل حیات جماعت:

مرحله	معنا	شکل رهبری
ظهور	جماعت قدرت آشکار دارد	امام آشکار با دولت
دفاع	جماعت در برابر تهاجم می‌جنگد	امام دفاع، موقت
شراء	گروهی جان خود را در راه حق می‌فروشند	قیام فداکارانه
کتمان	جماعت در پنهان زندگی می‌کند	رهبری پنهان علما

این مفهوم، **انعطاف واقع‌گرایانه** در درون یک نظریهٔ آرمان‌گرا پدید آورد: جماعت می‌تواند بسته به شرایط، از دولت آشکار تا زندگی پنهان را برگزیند، بی‌آنکه هویت خود را از دست بدهد. همین انعطاف، راز دوام اباضیه بود.

۷. دولت‌های خوارج

قیام بربرهای مغرب

در سال ۱۲۲ هجری، بربرهای مغرب، که از تبعیض و مالیات‌های سنگین والیان اموی، از جمله گرفتن بردگان و دوشیزگان به‌عنوان خراج، به ستوه آمده بودند، به رهبری **مَیسره مَطغَری**، که به اندیشهٔ صفری گرویده بود، قیام کردند. این قیام، که به «قیام بربرها» شهرت یافت، سپاهیان اموی را چند بار شکست داد و مغرب دور را برای همیشه از سلطهٔ مستقیم خلافت شرق بیرون برد (ابن عبدالحکم، فتوح مصر والمغرب؛ طبری، حوادث سال ۱۲۲).

این رویداد نشان می‌دهد که **اندیشهٔ برابری خوارج، برای مسلمانان غیرعرب، جذاب بود؛** زیرا وعدهٔ امامتی می‌داد که نسب عربی در آن امتیاز نبود. همان چیزی که دولت عربی اموی از بربرها و موالی دریغ می‌کرد.

رستمیان تاهرت (۱۶۱–۲۹۶ هـ.ق)

عبدالرحمن بن رستم، از تباری ایرانی، که پیش‌تر از سوی اباضیان والی قیروان بود، در سال ۱۶۱ هجری در تاهرت (الجزایر کنونی) امامتی اباضی بنیان گذاشت. ویژگی‌های این دولت، بر پایهٔ تاریخ ابن صغیر، مورخ همان عصر:

- **انتخاب امام با رایزنی بزرگان:** عبدالرحمن از سوی شورایی از بزرگان اباضی برگزیده شد. هرچند امامت بعدها در خاندان او موروثی شد.
- **زهد و سادگی امامان:** امامان نخست به ساده‌زیستی و عدالت در تقسیم بیت‌المال شهره بودند.
- **تسامح:** تاهرت شهری چندفرهنگی بود که مسلمانان غیراباضی، مسیحیان و پیروان مذاهب دیگر در آن زندگی می‌کردند و مناظره‌های آزاد در آن رواج داشت.
- **تجارت فراصحرایی:** تاهرت مرکز مهم تجارت با آفریقای سیاه بود و ثروتمند شد.

رستمیان در سال ۲۹۶ هجری به دست فاطمیان برافتادند. اما جماعت اباضی در جنوب الجزایر (وادی میزاب)، جزیرهٔ جربه در تونس و کوه‌های نفوسه در لیبی تا امروز باقی مانده است.

امامت عمان

در عمان، جماعت اباضی در سال ۱۳۲ هجری **جُلَندی بن مسعود** را به امامت برگزیدند. این امامت، با فراز و نشیب‌ها و دوره‌های «کتمان»، بارها احیا شد. عمان امروز تنها کشوری است که اکثریت مسلمانانش اباضی‌اند؛ و می‌توان گفت اباضیه، **پایدارترین میراث سیاسی خوارج** بوده است.

۸. نمایندگان و اقدام‌ها

نماینده	دوره	شاخه	اقدام مهم در حکمرانی
عبدالله بن وهب راسبی	۳۷–۳۸ ه‍.ق	محکّمهٔ نخستین	نخستین امام برگزیدهٔ خوارج پس از صفین
ابوبلال مرداس بن ادیه	کشته ۶۱ ه‍.ق	قعده و معتدلان	اعتراض بدون کشتار غیرجنگجویان
نافع بن ازرق	حدود ۶۴–۶۵ ه‍.ق	ازارقه	نظریهٔ تکفیر و جنگ با همهٔ مخالفان
نجدة بن عامر	حدود ۶۶–۷۲ ه‍.ق	نجدات	حکومت بر یمامه و بحرین؛ امام تنها در صورت نیاز
شبیب بن یزید	۷۶–۷۷ ه‍.ق	صفریه	جنگ چریکی با سپاه حجاج
جابر بن زید	درگذشت حدود ۹۳ ه‍.ق	اباضیه	فقه اباضی و همزیستی با دیگر مسلمانان
میسره مطغری	۱۲۲ ه‍.ق	صفریهٔ مغرب	قیام بربرها علیه تبعیض اموی
جلندی بن مسعود	۱۳۲ ه‍.ق	اباضیهٔ عمان	نخستین امامت اباضی عمان
عبدالرحمن بن رستم	۱۶۱ ه‍.ق به بعد	اباضیهٔ مغرب	تأسیس دولت رستمی تاهرت

۹. ارزیابی: سه درس خوارج

1. **آرمان برابری بدون تحمل تکثر، به انحصار تازه می‌انجامد.** خوارج می‌خواستند امت را از سلطهٔ خاندان‌ها رها کنند، اما خود امت را به «پاکان» و «کافران» تقسیم کردند. ازارقه، با همهٔ شعار عدالت، از بی‌رحم‌ترین جنبش‌های این پنج قرن بودند.
2. **قدرت نظامی بدون برنامهٔ حکمرانی، دولت نمی‌سازد.** خوارج بارها سپاهیان اموی را شکست دادند، اما تا وقتی برنامه‌ای برای ادارهٔ شهرها نداشتند، پیروزی‌هایشان به حکومت تبدیل نشد.
3. **انعطاف، راز بقاست.** تنها شاخه‌ای که دوام آورد، اباضیه بود: شاخه‌ای که همزیستی را پذیرفت و با مفهوم «مسالک الدین»، میان آرمان و شرایط، تعادل برقرار کرد.

> **جمع‌بندی فصل:** خوارج نشان دادند که امت‌گرایی، اگر از هر سازشی سر باز زند، به دشمنی با خود امت می‌انجامد؛ و اگر انعطاف بیابد، می‌تواند قرن‌ها در مقیاس کوچک دوام آورد. پاسخ علی به آنان، که مردم را ناگزیر حکومتی باید، نیز یادآور این حقیقت است که در اردوگاه امت، ضرورت دولت انکار نمی‌شد؛ پرسش این بود که چه دولتی و پاسخ‌گو به چه کسی.

منابع این فصل

- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۳۷، ۳۸، ۶۱، ۶۵ تا ۷۸ و ۱۲۲ هجری
- بلاذری، انساب الاشراف، بخش خوارج
- نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۴۰
- مبرّد، الکامل فی اللغة والادب
- اشعری، مقالات الاسلامیین
- شهرستانی، الملل والنحل
- عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق
- ابن عبدالحکم، فتوح مصر والمغرب
- ابن صغیر، اخبار الائمة الرستمیین

- Patricia Crone, (2004) *God's Rule: Government and Islam*، فصل خوارج
- John C. Wilkinson (2010) *Ibâḍism: Origins and Early Development in Oman*
- Adam Gaiser (2010) *Muslims, Scholars, Soldiers: The Origin and Elaboration of the Ibāḍī Imāmate Traditions*

فصل ششم: معاویه و زیاد بن ابیه؛ بنیان‌گذاری دولت

معاویه بن ابی‌سفیان نزدیک به چهل سال بر شام حکم راند: حدود بیست سال به‌عنوان والی (۱۸–۳۵ ه‍.ق و سپس در دوران علی به‌عنوان حاکم مستقل) و نوزده سال (۴۱–۶۰ ه‍.ق / ۶۶۱–۶۸۰ م) به‌عنوان خلیفه. او نخستین کسی بود که جهان‌بینی تجاری–ساختارمند خاندان ابوسفیان را به یک **دولت واقعی** تبدیل کرد. در کنار او، زیاد بن ابیه، که از اردوگاه علی آمده بود، همان منطق را با شدتی بیشتر در عراق به اجرا گذاشت. این فصل، ساختار دولت اموی نخستین، روش‌های حکمرانی آن، صدای مخالف آن (حجر بن عدی) و بزرگ‌ترین تصمیم آن، یعنی وراثت، را بررسی می‌کند.

۱. عام‌الجماعة؛ وحدت به چه بهایی؟

پس از صلح حسن در سال ۴۱ هجری، معاویه وارد کوفه شد و از مردم بیعت گرفت. اهل سنت این سال را «عام‌الجماعة» نامیدند: سال بازگشت وحدت امت پس از پنج سال جنگ داخلی. از منظر دولت‌گرایی، این دستاوردی بزرگ بود: **امنیت و یکپارچگی** پس از هرج‌ومرج.

اما به روایت منابع، معاویه در نخلیه، نزدیک کوفه، در خطبه‌ای گفت که برای نماز و روزه و حج با شما نجنگیدم، بلکه جنگیدم تا بر شما فرمان برانم؛ و هر شرطی که با حسن پذیرفته‌ام زیر پای من است (ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶). اعتبار دقیق این خطبه محل بحث است و منابع آن بیشتر شیعی‌اند؛ اما منطقی که به معاویه نسبت می‌دهد، با عملکرد او سازگار است: **مشروعیت حکومت در توان فرمانروایی است، نه در شرایط دینی.**

۲. چرا شام؟

شکست امپراتوری‌های روم و ایران در دوران عمر، فرصتی تاریخی پدید آورده بود. شام برای معاویه یک موهبت بود:

- **میراث اداری بیزانس:** شهرهایی با نظام مالیاتی ثبت‌شده، دیوان‌های یونانی‌زبان و کارگزاران باتجربه.
- **کشاورزی و تجارت:** دشت‌های حاصلخیز، راه‌های تجاری و بنادر مدیترانه.
- **جمعیت مسیحی ماهر:** که معاویه آنان را به خدمت گرفت، نه اخراج.
- **فاصله از مدینه:** دور از نگاه صحابهٔ پیشگام و فارغ از رقابت‌های حجاز.
- **وفاداری قبایل یمانی:** به‌ویژه قبیلهٔ نیرومند **کلب** که مسیحی‌تبار و ساکن بادیهٔ شام بودند.

معاویه به‌جای ویران کردن این میراث، آن را به خدمت گرفت. شام برای او همان چیزی شد که مکه برای پدرش بود: یک شبکه؛ اما این بار شبکه‌ای از دیوان‌ها، سپاه و قبایل هم‌پیمان.

۳. ستون‌های دولت اموی

الف) سپاه شام و پیوند با کلب

معاویه با میسون دختر بَحدَل، از رؤسای کلب، ازدواج کرد و یزید فرزند همین پیوند بود. این ازدواج، **ائتلاف سیاسی خاندان اموی با بزرگ‌ترین قبیلهٔ بادیهٔ شام** را رقم زد. شام به پنج «جُند» (حوزهٔ نظامی) تقسیم شد: دمشق، حمص، اردن، فلسطین و بعدها قنّسرین. هر جند سپاه، دیوان و فرماندهٔ خود را داشت. سپاهیان شام مقرری منظم می‌گرفتند و به معاویه وفادار بودند؛ وفاداری‌ای که در صفین آزموده شده بود.

ب) دیوان‌ها

- **دیوان خاتَم:** به روایت منابع، معاویه حواله‌ای صد هزار درهمی برای کسی نوشت و حامل نامه، رقم را به دویست هزار تغییر داد. معاویه پس از کشف این جعل، دیوانی تأسیس کرد که از هر فرمان نسخه‌ای نگه دارد و نامه‌ها را مهر و موم کند (طبری، حوادث سال ۶۰، «ذکر بعض سیر معاویة»؛ یعقوبی، تاریخ). این نخستین **نظام ثبت و بایگانی** در دولت اسلامی بود.

- **دیوان خراج و دیوان رسائل:** ادارهٔ مالیات و مکاتبات، در شام به زبان یونانی و در عراق به زبان پهلوی، با کارگزاران بومی.
- **نظام بَرید:** شبکهٔ چاپارخانه‌ها برای انتقال سریع خبر و فرمان، با الگوی ایرانی و بیزانسی. منابع ایجاد برید منظم را به معاویه نسبت می‌دهند.

ج) متخصصان غیرعرب و غیرمسلمان

سرجون بن منصور رومی، کارگزار مسیحی، ادارهٔ مالی شام را بر عهده داشت و از نزدیک‌ترین مشاوران معاویه و سپس یزید بود. پدرش منصور در دوران بیزانس نیز در همین سمت بود و نوه‌اش، یوحنای دمشقی، از الهی‌دانان بزرگ مسیحی شد. **ابن اُثال**، پزشک مسیحی، طبیب ویژهٔ معاویه بود. این به‌کارگیری نشان می‌دهد که در دولت معاویه، **شایستگی فنی بر هویت دینی مقدم بود**؛ ویژگی‌ای که از منطق دولت‌محور برمی‌خاست.

د) امنیت حاکم

پس از سوءقصد خوارج در سال ۴۰ هجری، معاویه نخستین کسی بود که در مسجد «مقصوره» (جایگاه محصور حاکم) ساخت و نگهبانان شخصی («حَرَس») گماشت. خلیفه دیگر در میان مردم نمی‌نشست؛ میان او و امت، دیوار و نگهبان بود. این تغییر کوچک معماری، **نمادگذار از امت به دولت** است.

هـ) نیروی دریایی

معاویه، که در دوران عثمان نخستین ناوگان را ساخته و قبرس را گشوده بود، در دوران خلافت جزیرهٔ رودس را گرفت (حدود ۵۳ هـ.ق) و سپاهی را برای محاصرهٔ قسطنطنیه فرستاد. محاصره‌های قسطنطنیه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ هجری، که یزید نیز در یکی از آن‌ها شرکت داشت، به نتیجه نرسید.

و) زمین‌های دولتی (صوافی)

معاویه زمین‌های بی‌صاحب، زمین‌های خاندان ساسانی و زمین‌های بایر را به ملک «صوافی» (خالصه) دولت درآورد و با آبیاری و آبادانی، آن‌ها را به منبع درآمد مستقیم خلیفه تبدیل

کرد؛ در حجاز، عراق و شام. این روند، مرز میان **دارایی امت** و **دارایی دستگاه حکومت** را بیش از پیش کمرنگ کرد.

۴. سیاست «حِلم»

معاویه به مدارا، دیپلماسی و خریدن وفاداری با بخشش مشهور بود. سخن منسوب به او شهرت دارد: جایی که تازیانه کافی باشد، شمشیر به کار نمی‌برم؛ و جایی که زبانم کافی باشد، تازیانه را؛ و اگر میان من و مردم تار مویی باشد، پاره‌اش نمی‌کنم: اگر آنان بکشند، رها می‌کنم و اگر رها کنند، می‌کشم. «شعرهٔ معاویه» (تار موی معاویه) در فرهنگ عربی به ضرب‌المثل سیاست انعطاف‌پذیر تبدیل شد.

معاویه با مخالفان سرشناس، چون عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عباس و حتی حسن و حسین، با احترام و بخشش رفتار می‌کرد؛ تا وقتی که مشروعیت او را به چالش نمی‌کشیدند. این **دو چهرگی حساب‌شده**، بخشش برای خواص و قاطعیت برای تهدیدکنندگان، جوهر منطق دولت‌محور بود.

۵. والیان؛ دستگاه حکمرانی ولایات

والی	ولایت	دوره (ه‍.ق)	ویژگی
عمرو بن عاص	مصر	۳۸–۴۳	فاتح مصر؛ پاداش همراهی با معاویه
مغیره بن شعبه	کوفه	۴۱–۵۰	مدارا با مردم، اما رواج لعن علی بر منبر
زیاد بن ابیه	بصره، سپس کل عراق و مشرق	۴۵–۵۳	نظم آهنین
مروان بن حکم و سعید بن عاص	مدینه	به تناوب	نظارت بر حجاز و خاندان‌های صحابه
عبیدالله بن زیاد	خراسان، سپس بصره	از ۵۴	ادامهٔ روش پدر

(طبری، حوادث سال‌های ۴۱ تا ۶۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، بخش معاویه)

۶. زیاد بن ابیه؛ مهندس نظم در عراق

اگر معاویه معمار دولت در شام بود، زیاد بن ابیه مجری آن در عراق بود؛ سرزمینی که خاطرهٔ علی را در خود داشت و مرکز مخالفت با امویان بود.

استلحاق؛ جذب یک مدیر

زیاد، که نسب پدری روشنی نداشت و به همین سبب «ابن ابیه» (پسر پدرش) خوانده می‌شد، از کارگزاران کارآمد علی در فارس و کرمان بود. پس از صلح حسن، مدتی در برابر معاویه ایستادگی کرد. معاویه در سال ۴۴ هجری با استناد به گواهی کسانی که می‌گفتند ابوسفیان در جاهلیت با مادر زیاد، سمیّه، رابطه داشته، او را رسماً برادر خود و «زیاد بن ابی‌سفیان» خواند. این اقدام، که «استلحاق» نام گرفت، با اصل اسلامی «الولد للفراش» در تعارض بود و بسیاری، از جمله برخی از امویان، آن را رسوایی شمردند (طبری، حوادث سال ۴۴؛ بلاذری، انساب الاشراف).

از منظر دولت‌سازی، اما، این حرکت منطقی بود: **معاویه یک مدیر توانا را با هزینهٔ نسب خانوادگی خرید.** در دولت‌گرایی، کارآمدی بر اصول حقوقی و اخلاقی مقدم است.

خطبهٔ بَتراء

زیاد در سال ۴۵ هجری به بصره آمد؛ شهری که در آن ناامنی، دزدی شبانه و درگیری قبایل رایج بود. در نخستین خطبه‌اش، که بی‌آنکه نام خدا و درود بر پیامبر را بیاورد، آغاز شد و از همین رو «بَتراء» (دم‌بریده) نام گرفت، اعلام کرد: به خدا سوگند، ولی‌نعمت را به جای بنده، حاضر را به جای غایب، فرمانبر را به جای نافرمان و تندرست را به جای بیمار مؤاخذه می‌کنم... هر کس را شب در راه بیابم، خونش را می‌ریزم (طبری، حوادث سال ۴۵، «خطبة زیاد البتراء»؛ جاحظ، البیان والتبیین).

این خطبه، **مانیفست دولت امنیت‌محور** است: مسئولیت جمعی، مجازات پیشگیرانه و اولویت مطلق نظم. زیاد تصریح کرد که پیش از این، مجازات‌ها را بر پایهٔ گناه شخصی اجرا می‌کردند؛ اکنون او بر پایهٔ ظن و احتمال تهدید عمل خواهد کرد.

اقدام‌های اداری زیاد

- **شُرطه:** نیروی انتظامی منظمی، به روایت منابع حدود چهار هزار نفر، که امنیت شهر را تضمین می‌کرد.
- **منع رفت‌وآمد شبانه:** هر کس پس از نماز عشا در کوچه دیده می‌شد، مجازات می‌شد. منابع گزارش می‌دهند که امنیت بصره چنان شد که کالای افتاده در راه، دست‌نخورده می‌ماند.
- **سازماندهی دوبارهٔ قبایل:** قبایل بصره در پنج واحد («اَخماس») و قبایل کوفه، پس از سال ۵۰ هجری، در چهار واحد («اَرباع») سازمان یافتند. رئیس هر واحد از سوی حکومت منصوب می‌شد و مسئول نظم افراد قبیله بود. این، **قبیله را به واحد اداری دولت** تبدیل کرد.
- **کوچ پنجاه‌هزار خانوار:** در سال ۵۱ هجری، زیاد حدود پنجاه هزار خانوار عرب را از کوفه و بصره به خراسان کوچ داد (طبری، حوادث سال ۵۱؛ بلاذری، فتوح البلدان، بخش خراسان). این اقدام هم فشار جمعیتی و سیاسی عراق را کاهش داد و هم مرز شرقی را تقویت کرد. همین اعراب ساکن خراسان، هشتاد سال بعد، بخشی از نیروی انقلاب عباسی شدند.
- **نظارت بر کارگزاران:** زیاد به گزینش کارگزاران کاردان و نظارت دقیق بر آنان شهره بود.

زیاد در سال ۵۳ هجری بر اثر طاعون درگذشت. پسرش عبیدالله، که بعدها فرمان کربلا را صادر کرد، راه او را ادامه داد.

۷. حُجر بن عدی؛ صدای امت در برابر دولت

پیشینه

حجر بن عدی کندی، از صحابه و از یاران نزدیک علی، در صفین و نهروان در کنار او جنگیده بود. پس از صلح حسن، در کوفه ماند و به نماد مخالفت اخلاقی با امویان تبدیل شد.

منازعه بر سر لعن

مغیره بن شعبه، والی کوفه، به دستور معاویه بر منبر علی را نکوهش و عثمان را ستایش می‌کرد. حجر و یارانش هر بار به این سخنان اعتراض می‌کردند. مغیره با مدارا از کنار آن می‌گذشت. اما پس از او، زیاد چنین نکرد. وقتی حجر در مسجد به خطبهٔ طولانی زیاد اعتراض کرد و گفت وقت نماز گذشته است، و یارانش زیاد را سنگ‌باران کردند، زیاد او و دوازده تن از یارانش را دستگیر کرد. گواهی‌نامه‌ای علیه آنان نوشته شد که گروهی از اشراف کوفه آن را امضا کردند: حجر گروه‌ها گرد آورده، خلیفه را دشنام داده و به جنگ با امیرالمؤمنین فرا خوانده است (طبری، حوادث سال ۵۱، «ذکر مقتل حجر بن عدی»).

مرج عذراء

حجر و یارانش به شام فرستاده شدند. در مرج عذراء، نزدیک دمشق، به آنان پیشنهاد شد که اگر از علی بیزاری بجویند، آزاد می‌شوند. حجر و شش تن از یارانش نپذیرفتند و در سال ۵۱ هجری اعدام شدند. به روایت طبری، حجر پیش از اعدام خواست دو رکعت نماز بگزارد و گفت که اگر نمی‌ترسیدم بگویید از مرگ ترسیده‌ام، نمازم را طولانی می‌کردم.

واکنش‌ها

قتل حجر، نخستین اعدام سیاسی یک صحابی به دست حکومت اسلامی بود. **عایشه** به معاویه اعتراض کرد. **حسن بصری**، زاهد و عالم برجستهٔ بصره، بعدها چهار خصلت معاویه را برشمرد که هر یک برای هلاک او کافی بود: به دست گرفتن قدرت بدون مشورت امت در حالی که صحابه در میان مردم بودند؛ جانشین کردن پسرش یزید که میگسار بود؛ استلحاق زیاد بر خلاف حکم پیامبر؛ و کشتن حجر و یارانش (طبری، حوادث سال ۵۱).

نقد حسن بصری اهمیت ویژه دارد؛ زیرا او نه شیعه بود و نه خارجی، بلکه از پیشوایان جریان اصلی سنی. چهار خصلتی که او برشمرد، دقیقاً **چهار ستون منطق دولت‌محور** را نشانه می‌گیرد:

خصلت	از منظر دولت‌گرایی	از منظر امت‌گرایی
قدرت بدون شورا	پایان جنگ داخلی	غصب حق امت در انتخاب
ولایت‌عهدی یزید	جانشینی پیش‌بینی‌پذیر	تبدیل خلافت به سلطنت
استلحاق زیاد	جذب مدیر کارآمد	زیر پا گذاشتن حکم شرع
قتل حجر	حذف تهدید امنیتی	کشتن صدای اخلاق امت

۸. «دولت–ملت» عربی؟

آیا می‌توان گفت معاویه به دنبال چیزی شبیه دولت–ملت بود؟ اگر این اصطلاح را به معنای مدرن آن بگیریم، نه. اما اگر منظور یک **دولت سرزمینی متمرکز** باشد که مشروعیتش بیش از آنکه از ایمان مشترک بیاید، از نظم، امنیت و هویت قومی عربی تغذیه کند، پاسخ مثبت است. پروژهٔ معاویه سه ویژگی داشت:

1. **سرزمین به جای امت:** قلمرو سیاسی، نه جماعت مؤمنان، واحد حکمرانی شد.
2. **عرب‌محوری:** اعراب طبقهٔ حاکم و جنگجو بودند و غیرعرب‌ها، حتی مسلمانان، در جایگاه فرودست «موالی» قرار گرفتند.
3. **پوشش اسلامی:** عنوان خلافت حفظ شد، اما محتوای آن به پادشاهی نزدیک شد.

داوری ابن خلدون

ابن خلدون (درگذشت ۸۰۸ هـ.ق)، در «مقدمه» تحلیلی دقیق از این گذار ارائه می‌دهد. به نظر او، خلافت به‌تدریج به پادشاهی («مُلک») تبدیل شد؛ زیرا **عصبیت**، یعنی همبستگی گروهی که پشتوانهٔ قدرت است، در دست بنی‌امیه بود و طبیعت عصبیت، به پادشاهی می‌انجامد. ابن خلدون معاویه را نخستین پادشاه اسلام می‌داند، اما تأکید می‌کند که پادشاهی

او هنوز در چارچوب مقاصد شرع عمل می‌کرد؛ و در زمان او، تنها **وازع** (بازدارندهٔ) دینی جای خود را به وازع پادشاهی می‌داد (ابن خلدون، المقدمة، فصل «فی انقلاب الخلافة الی الملک»).

تحلیل ابن خلدون، با وجود فاصلهٔ هفت‌صدساله، با چارچوب این کتاب هم‌خوانی دارد: **دولت‌گرایی معاویه، نه انحراف ناگهانی، بلکه پیامد طبیعی قدرت گرفتن عصبیت قبیله‌ای در غیاب نهاد امت بود.**

۹. وراثت: نقطهٔ قوت و پاشنهٔ آشیل

تصمیم

به روایت منابع، پیشنهاد ولایت‌عهدی یزید نخست از سوی مغیره بن شعبه مطرح شد. معاویه پس از درگذشت حسن (حدود ۴۹–۵۰ هـ.ق)، که بنا بر شرط صلح می‌توانست مانع این کار باشد، به‌تدریج زمینه را فراهم کرد و در سال ۵۶ هجری از اشراف شام، عراق و دیگر ولایات برای یزید بیعت گرفت؛ گاه با تطمیع، گاه با تهدید (طبری، حوادث سال ۵۶؛ ابن اثیر، الکامل).

مقاومت مدینه

چهار تن از فرزندان صحابهٔ بزرگ در مدینه از بیعت سر باز زدند: **حسین بن علی، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر** و **عبدالرحمن بن ابی‌بکر**. وقتی مروان بن حکم، والی مدینه، در خطبه‌ای برای یزید بیعت خواست و گفت که این سنت ابوبکر و عمر است، عبدالرحمن بن ابی‌بکر به او اعتراض کرد. اصل این رویداد در صحیح بخاری آمده است (کتاب التفسیر، سورهٔ احقاف)، و منابع دیگر، از جمله ابن اثیر، سخن عبدالرحمن را چنین نقل کرده‌اند: این سنت هرقل و قیصر است! (ابن اثیر، الکامل، حوادث سال ۵۶).

این جمله، **کوتاه‌ترین و دقیق‌ترین نقد امت‌گرایانه بر منطق وراثت** است: وراثت، آیین امپراتوری‌های بیگانه است، نه سنت امت.

استدلال‌های دو طرف

استدلال‌های دولت‌گرایان	استدلال‌های امت‌گرایان
جانشینی موروثی از جنگ داخلی پس از مرگ حاکم جلوگیری می‌کند؛ درس فتنهٔ پس از عثمان	وراثت در فرهنگ سیاسی عرب و اسلامی پذیرفته نبود و ابوبکر و عمر آن را به کار نبستند
یزید در سپاه شام پرورش یافته و پشتیبانی کلب را دارد	با شرط صلح حسن تعارض دارد
ثبات دولت از شایستگی فرد مهم‌تر است	فرد شایسته‌تری چون حسین در میان امت هست
روم و ایران با وراثت قرن‌ها دوام آوردند	«سنت هرقل و قیصر» است، نه سنت پیامبر

پیامد

از منظر دولت‌سازی، تصمیم معاویه منطقی بود و در درازمدت، وراثت به قاعدهٔ حکمرانی در سراسر جهان اسلام تبدیل شد. اما از منظر مشروعیت، این تصمیم انفجاری بود. معاویه، به روایت طبری، پیش از مرگ به یزید سفارش کرد که از سه تن بر حذر باشد: حسین، که اهل عراق او را رها نمی‌کنند تا به قیام وادارند؛ ابن زبیر، که چون روباه نیرنگ می‌کند و چون شیر حمله؛ و ابن عمر، که عبادت او را از سیاست بازمی‌دارد (طبری، حوادث سال ۶۰، «وصیة معاویة»). این وصیت نشان می‌دهد که معاویه به‌خوبی می‌دانست چه بحرانی را به ارث می‌گذارد.

۱۰. ارزیابی: کارنامهٔ معاویه از دو منظر

محور	دستاورد از منظر دولت‌گرایی	هزینه از منظر امت‌گرایی
امنیت	پایان جنگ داخلی، نظم در عراق	سرکوب مخالفان و اعدام حجر

محور	دستاورد از منظر دولت‌گرایی	هزینه از منظر امت‌گرایی
اداره	دیوان خاتم، برید، کارگزاران متخصص	فاصلهٔ حاکم و مردم؛ مقصوره و نگهبان
ارتش	سپاه منظم و وفادار شام	وابستگی دولت به یک قبیله و یک منطقه
اقتصاد	زمین‌های دولتی، آبادانی، ناوگان	کمرنگ شدن مرز بیت‌المال و دارایی حاکم
جانشینی	پیش‌بینی‌پذیری	تبدیل خلافت به سلطنت؛ نقض شرط صلح
غیرعرب‌ها	به‌کارگیری متخصصان مسیحی	فرودستی موالی مسلمان

جمع‌بندی فصل: معاویه دولت ساخت، اما مشروعیت نساخت. زیاد نشان داد که منطق دولت، در شدیدترین شکل خود، امنیت را با مسئولیت جمعی و مجازات پیشگیرانه تأمین می‌کند؛ و حجر نشان داد که امت، حتی بی‌سلاح، می‌تواند با «نه» گفتن، مشروعیت این دولت را به چالش بکشد. ابزارهایی که معاویه به ارث گذاشت، قرن‌ها در منطق حکمرانی منطقه ماند؛ و بحرانی که با ولایت‌عهدی یزید آفرید، در کربلا منفجر شد.

منابع این فصل

- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۴۱ تا ۶۰ هجری
- بلاذری، انساب الاشراف، بخش معاویه و زیاد
- بلاذری، فتوح البلدان
- یعقوبی، تاریخ
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ
- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین

- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه
- جاحظ، البیان والتبیین
- صحیح بخاری، کتاب التفسیر
- ابن خلدون، المقدمة
- (1902) *The Arab Kingdom and its Fall* ,Julius Wellhausen
- *Mu'awiya ibn Abi Sufyan: From Arabia to* ,R. Stephen Humphreys (2006) *Empire*
- (2000) *The First Dynasty of Islam* ,Gerald Hawting

فصل هفتم: یزید، حسین و کربلا

معاویه در رجب سال ۶۰ هجری (آوریل ۶۸۰ م) در دمشق درگذشت و یزید بر تخت نشست. از این لحظه، تضادی که دو دهه زیر پوستهٔ «عام‌الجماعة» پنهان مانده بود، ناگهان به سطح آمد. در کمتر از هفت ماه، این تضاد در دشت کربلا به اوج خونین خود رسید. این فصل، رویدادهای این هفت ماه را گام‌به‌گام دنبال می‌کند، منطق هر دو طرف را می‌سنجد، و پیامدهای کربلا را برای هر دو جهان‌بینی بررسی می‌کند.

۱. منبع اصلی: ابومخنف

بیشتر آنچه از جزئیات کربلا می‌دانیم، از **ابومخنف لوط بن یحیی** (درگذشت ۱۵۷ ه‍.ق)، مورخ کوفی، به ما رسیده است. کتاب او «مقتل الحسین» جداگانه باقی نمانده، اما طبری بخش بزرگی از آن را با سلسلهٔ راویان در «تاریخ» خود، ذیل حوادث سال‌های ۶۰ و ۶۱، آورده است. ابومخنف گرایش علوی داشت، اما روایت‌هایش را از شاهدان عینی یا نزدیکان آنان، حتی از سپاهیان عمر بن سعد، گرد آورد. پژوهشگران معاصر روایت او را از معتبرترین گزارش‌های این رویداد می‌دانند؛ در حالی که بسیاری از جزئیات «مقتل»های متأخر، که از دوران صفویه رواج یافتند، پشتوانهٔ تاریخی ندارند. این فصل بر روایت ابومخنف در طبری و گزارش‌های بلاذری و ابن سعد تکیه دارد.

۲. یزید؛ وارث یک پروژه

یزید را می‌توان نمایندهٔ مرحلهٔ دوم پروژهٔ اموی دانست: **مرحلهٔ تثبیت**. پدرش دولت را ساخته بود؛ او باید نشان می‌داد این دولت بدون بنیان‌گذار فرهمندش نیز دوام می‌آورد. یزید حدود سی‌وچهار سال داشت، در میان قبیلهٔ کلب و در بادیه پرورش یافته بود، شعر می‌سرود و در سپاه قسطنطنیه حضور داشت. اما سه کاستی بزرگ داشت:

- **فقدان سابقه:** او نه صحابی بود و نه در فتوحات و سیاست، نامی چون پدرش داشت.

- **فقدان «حلم» پدر:** جایی که معاویه با مدارا و بخشش، مخالفان را خنثی می‌کرد، یزید از نخستین روز خواستار بیعت فوری و قاطع شد.
- **فقدان مشروعیت دینی:** منابع او را به میگساری، سرگرمی با سگ و بوزینه و بی‌اعتنایی به آداب دینی متهم کرده‌اند (طبری، حوادث سال ۶۳، سخن هیئت مدینه پس از بازگشت از دمشق؛ بلاذری، انساب الاشراف، بخش یزید). بخشی از این اتهام‌ها ممکن است رنگ تبلیغاتی داشته باشد؛ اما مهم این است که **در افکار عمومی آن روز، باور به آن‌ها گسترده و اثرگذار بود.**

۳. حسین؛ وارث یک جهان‌بینی

حسین بن علی، در آن هنگام حدود پنجاه‌وهفت سال داشت و برجسته‌ترین بازماندهٔ خاندان پیامبر بود. او در دوران معاویه، به احترام صلح برادرش، قیام نکرد؛ هرچند کوفیان پس از درگذشت حسن، از او خواستند که قیام کند. به روایت بلاذری، حسین در پاسخ گفت که میان او و معاویه پیمانی است که تا معاویه زنده است، آن را نمی‌شکند (بلاذری، انساب الاشراف، بخش حسین).

اما با مرگ معاویه، از دید او، دو چیز تغییر کرده بود: پیمان با شخص معاویه پایان یافته بود، و بیعت با یزید به معنای **تأیید تبدیل خلافت به سلطنت موروثی** بود. برای حسین، مسئله یک نزاع خانوادگی یا جاه‌طلبی شخصی نبود. پرسش او این بود: آیا قدرت سیاسی هنوز باید به اصول عدالت و مسئولیت دینی پاسخ‌گو باشد، یا به ابزار خاندانی برای ادارهٔ قلمرو تبدیل شده است؟

بیان هدف

در منابع، دو بیان از هدف حسین اهمیت ویژه دارد:

- **وصیت به محمد بن حنفیه:** به روایت ابن اعثم و منابع متأخرتر، حسین پیش از خروج از مدینه نوشت که نه از سر سرمستی و فساد و ستم بیرون می‌رود، بلکه برای **اصلاح در امت جدش** و امر به معروف و نهی از منکر، و می‌خواهد به سیرهٔ جد و

پدرش رفتار کند (ابن اعثم، الفتوح؛ خوارزمی، مقتل الحسین). این متن در طبری نیامده و باید با احتیاط به آن نگریست.

- **خطبه در بَیضه:** به روایت ابومخنف در طبری، حسین در برابر سپاه حرّ بن یزید گفت که پیامبر فرموده است: هر کس فرمانروای ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌کند، پیمان خدا را می‌شکند و در میان بندگان خدا به گناه و ستم رفتار می‌کند، و با کردار یا گفتار بر او نشورد، بر خداست که او را به جایگاه آن ستمگر درآورد (طبری، حوادث سال ۶۱).

هر دو بیان، **اصلاح امت** را هدف قیام معرفی می‌کنند؛ نه تصاحب قدرت برای خاندان. این همان منطق امت‌گرایی است: قدرت باید پاسخ‌گوی اصول باشد.

۴. گاه‌شمار بحران

زمان	رویداد	منبع اصلی
نیمهٔ رجب ۶۰	مرگ معاویه؛ فرمان یزید به ولید بن عُتبه، والی مدینه، برای گرفتن بیعت فوری از حسین، ابن زبیر و ابن عمر	طبری، حوادث سال ۶۰
رجب ۶۰	مروان به ولید پیشنهاد می‌کند اگر حسین بیعت نکرد، گردنش را بزند؛ ولید نمی‌پذیرد	طبری
۲۸ رجب ۶۰	خروج حسین با خانواده از مدینه به سوی مکه	طبری
۳ شعبان ۶۰	ورود به مکه؛ اقامت چهارماهه	طبری
رمضان ۶۰	سرازیر شدن نامه‌های کوفیان؛ به روایت منابع صدها نامه	طبری؛ بلاذری

زمان	رویداد	منبع اصلی
نیمهٔ رمضان ۶۰	اعزام مسلم بن عقیل، پسرعموی حسین، به کوفه	طبری
شوال ۶۰	بیعت هزاران نفر (به روایت‌ها ۱۲ تا ۱۸ هزار) با مسلم؛ نامهٔ مسلم به حسین برای آمدن	طبری
ذی‌القعده ۶۰	برکناری نعمان بن بشیر و گماشتن عبیدالله بن زیاد بر کوفه به پیشنهاد سرجون	طبری
۸ ذی‌الحجه ۶۰	حرکت حسین از مکه به سوی عراق	طبری
۹ ذی‌الحجه ۶۰	اعدام مسلم بن عقیل و هانی بن عروه در کوفه	طبری
محرم ۶۱	برخورد با سپاه حر؛ ورود به کربلا در ۲ محرم	طبری
۱۰ محرم ۶۱	عاشورا	طبری

۵. کوفه؛ شهر آرمان و ترس

کوفه پایتخت علی بود و خاطرهٔ او را در خود داشت. اما همان کوفه، با ساختار قبیله‌ای و اشراف حسابگرش، در برابر عبیدالله بن زیاد به‌سرعت فرو ریخت.

روش عبیدالله

نعمان بن بشیر، والی پیشین، مردی ملایم بود و گفته بود که جز با کسی که با او بجنگد نمی‌جنگد. یزید، به پیشنهاد سرجون رومی، مشاور مسیحی خاندان اموی، او را برکنار کرد و عبیدالله بن زیاد، والی بصره، را بر کوفه نیز گماشت. انتخاب سرجون نشان می‌دهد که در بحران، **منطق کارآمدی امنیتی** بر هر ملاحظهٔ دیگری مقدم شد.

عبیدالله، که روش پدرش زیاد را آموخته بود، در چند روز کوفه را خاموش کرد. ابزارهای او:

- **تهدید و تطمیع رؤسای قبایل:** اشراف کوفه را به کاخ فرا خواند و آنان را مأمور کرد که افراد قبیلهٔ خود را از گرد مسلم پراکنده کنند. بسیاری از همان کسانی که به حسین نامه نوشته بودند، اکنون در کاخ عبیدالله بودند.
- **شبکهٔ جاسوسی:** با فرستادن غلامی به نام مَعقِل که خود را هوادار اهل‌بیت جا زد، پناهگاه مسلم را در خانهٔ هانی بن عروه کشف کرد.
- **اعدام نمادین:** هانی بن عروه، رئیس قبیلهٔ مُراد، را دستگیر کرد. وقتی مسلم با هوادارانش کاخ را محاصره کرد، اشراف از بالای کاخ مردم را ترساندند که سپاه شام در راه است. مادران پسرانشان را بازگرداندند. به روایت طبری، مسلم شبانگاه تنها ماند و به خانهٔ زنی به نام طوعه پناه برد. فردای آن روز دستگیر شد و همراه هانی کشته شد (طبری، حوادث سال ۶۰، «مقتل مسلم بن عقیل»).

درس کوفه

این لحظه یکی از مهم‌ترین درس‌های این کتاب است: **پشتیبانی عاطفی گسترده، بدون سازمان و نهاد، در برابر یک دستگاه قدرت منسجم دوام نمی‌آورد.** کوفه همان مشکل اردوگاه علی در صفین را تکرار کرد: هزاران نفر با دل همراه بودند، اما ساختاری نبود که این همراهی را به نیرو تبدیل کند. و ساختاری که بود، یعنی قبیله و اشراف آن، در دست دولت قرار گرفت.

۶. هشدارها و پاسخ حسین

پیش از حرکت از مکه، چند تن از بزرگان حسین را از رفتن به عراق برحذر داشتند:

- **عبدالله بن عباس** به او پیشنهاد کرد اگر ناگزیر است، به یمن برود که دژها و دره‌ها و هواداران پدرش در آن هستند؛ و یادآوری کرد که کوفیان پدر و برادرش را تنها گذاشتند (طبری، حوادث سال ۶۰).

- **عبدالله بن عمر** و **عبدالله بن جعفر** نیز او را از رفتن بازداشتند.
- **فرزدق**، شاعر مشهور، که در راه با کاروان حسین روبه‌رو شد، در پاسخ به پرسش حسین دربارهٔ مردم عراق گفت: دل‌های مردم با توست و شمشیرهایشان با بنی‌امیه؛ و قضا از آسمان فرود می‌آید (طبری، حوادث سال ۶۰).

جملهٔ فرزدق، **دقیق‌ترین تحلیل سیاسی کربلا** است که از آن عصر به ما رسیده است: مشروعیت (دل‌ها) با امت‌گرایان بود و قدرت (شمشیرها) با دولت‌گرایان.

حسین با این همه رفت. به روایت منابع، هنگامی که در منزل «زُباله» خبر قتل مسلم و هانی به او رسید، به همراهانش اعلام کرد که شیعیانش او را تنها گذاشته‌اند و هر کس می‌خواهد بازگردد. بسیاری از بادیه‌نشینانی که در راه به امید غنیمت پیوسته بودند، رفتند و تنها کسانی ماندند که از مکه همراهش آمده بودند (طبری، حوادث سال ۶۰).

۷. کربلا؛ هشت روز

ورود و محاصره

سپاه هزارنفری حرّ بن یزید ریاحی، که برای بستن راه فرستاده شده بود، کاروان حسین را همراهی کرد تا در دوم محرم سال ۶۱ هجری به سرزمینی در کنار فرات به نام کربلا رسیدند. عمر بن سعد بن ابی‌وقاص، که عبیدالله به او وعدهٔ حکومت ری داده بود، با چهار هزار نفر رسید و سپاهیان دیگر به او پیوستند. در هفتم محرم، راه دسترسی به آب فرات بسته شد (طبری، حوادث سال ۶۱).

آیا سازش ممکن بود؟

به روایت ابومخنف، حسین و عمر بن سعد چند بار شبانه میان دو سپاه دیدار کردند. برخی منابع نقل کرده‌اند که حسین سه پیشنهاد داد: بازگشت به حجاز، رفتن به یکی از مرزها، یا رفتن نزد یزید. عمر بن سعد به عبیدالله نامه نوشت و او ابتدا متمایل به پذیرش شد؛ اما **شمر بن ذی‌الجوشن** او را بازداشت و گفت اگر حسین از سرزمین تو برود و دستش را در دست تو نگذارد، او قدرتمندتر و تو ناتوان‌تر خواهی شد. عبیدالله سپس فرمان داد

که یا حسین و یارانش بی‌قیدوشرط تسلیم شوند، یا با آنان بجنگد (طبری، حوادث سال ۶۱).

ابومخنف از قول **عقبه بن سمعان**، غلام رباب همسر حسین که از کربلا جان به در برد، روایت می‌کند که حسین هرگز پیشنهاد رفتن نزد یزید را نداد؛ تنها خواست که بگذارند به جایی دیگر برود (طبری، همان). این دو روایت متفاوت، در پژوهش‌های معاصر محل بحث است.

آنچه روشن است این است که دستگاه اموی، در لحظهٔ تصمیم، تنها یک گزینه را پذیرفتنی می‌دانست: **تسلیم بی‌قیدوشرط یا حذف.** و حسین تنها یک گزینه را ناپذیرفتنی می‌دانست: **بیعت با یزید.**

مؤلفه	منطق دولت اموی	منطق امت‌محور حسین
ارزش بنیادین	ثبات و یکپارچگی قلمرو	مشروعیت و عدالت قدرت
تهدید اصلی	الگوی نافرمانی برای دیگر شهرها	عادی شدن سلطنت موروثی
خط قرمز	وجود مدعی مستقل	بیعت با حاکم نامشروع
استدلال شمر	رقیبی که رها شود، قوی‌تر می‌شود	—
ابزار	قهر، تطمیع، سرعت	شهادت و گواهی

شب عاشورا و پیوستن حر

در شب دهم محرم، حسین بیعت خود را از یارانش برداشت و از آنان خواست در تاریکی شب بروند. به روایت ابومخنف، هیچ‌یک نرفتند. بامداد عاشورا، **حرّ بن یزید**، همان فرمانده‌ای که راه را بر حسین بسته بود، به سپاه او پیوست و در همان روز کشته شد. پیوستن حر، از منظر این کتاب، نمادی است از اینکه **حتی کارگزاران دولت نیز گاه در برابر وجدان، از منطق دستگاه سر باز می‌زنند.**

روز عاشورا

در دهم محرم سال ۶۱ هجری (۱۰ اکتبر ۶۸۰ م)، حسین بن علی همراه با حدود هفتاد و دو تن از یاران و خاندانش، از جمله برادرش عباس، پسرانش علی اکبر و عبدالله شیرخوار، و برادرزاده‌اش قاسم بن حسن، کشته شد. خیمه‌ها غارت شد. زنان و کودکان، از جمله زینب دختر علی و علی بن حسین که بیمار بود، به اسارت به کوفه و سپس دمشق برده شدند.

۸. پس از کربلا: روایت از دست فاتحان بیرون می‌رود

کوفه و دمشق

در کوفه، زینب در برابر مردمی که گرد آمده بودند، خطبه‌ای خواند و آنان را برای تنها گذاشتن حسین سرزنش کرد. در کاخ عبیدالله، در پاسخ به طعنهٔ او، گفت که جز زیبایی ندیدم (بلاذری، انساب الاشراف؛ ابن طیفور، بلاغات النساء).

در دمشق، گزارش‌ها دربارهٔ رفتار یزید متفاوت است. به روایت طبری، یزید هنگام رسیدن خبر، عبیدالله را سرزنش کرد و گفت اگر من بودم، از حسین درمی‌گذشتم؛ و با اسیران با نرمی رفتار کرد و آنان را با احترام به مدینه بازگرداند (طبری، حوادث سال ۶۱). منابع دیگر از شادمانی او و رفتار تحقیرآمیزش با سر حسین گزارش می‌دهند (بلاذری، انساب الاشراف؛ ابن اعثم، الفتوح). این دوگانگی روایت، خود نشانهٔ آن است که **حتی برای دستگاه اموی، کربلا به یک بار سنگین تبدیل شده بود** که باید از آن فاصله گرفت.

۹. پیروزی نظامی، شکست سیاسی

کربلا، که قرار بود با حذف قاطع یک رقیب ثبات بیاورد، دقیقاً عکس آن را به بار آورد:

1. **قیام مدینه و واقعهٔ حرّه (ذی‌الحجهٔ ۶۳ ه‍.ق):** هیئتی از مدینه به ریاست عبدالله بن حنظله به دمشق رفت و پس از بازگشت، از آنچه در دربار یزید دیده بود سخن گفت. مردم مدینه بیعت یزید را شکستند و والی اموی را بیرون کردند. یزید سپاهی به فرماندهی **مسلم بن عقبه مُرّی** فرستاد. در نبرد حرّه، در کنار مدینه، مدنیان شکست

خوردند؛ شهر پیامبر به روایت منابع سه روز غارت شد و بازماندگان ناچار شدند به‌عنوان «بندگان یزید» بیعت کنند. مسلم بن عقبه به همین سبب در منابع «مُسرِف» (زیاده‌رو) لقب گرفت (طبری، حوادث سال ۶۳؛ بلاذری، انساب الاشراف).

2. **محاصرهٔ مکه (۶۴ هـ.ق):** سپاه شام به فرماندهی حُصَین بن نُمَیر، عبدالله بن زبیر را در مکه محاصره کرد. در جریان محاصره، کعبه آتش گرفت.

3. **مرگ یزید (ربیع‌الاول ۶۴ هـ.ق):** یزید پس از حدود سه سال و نیم حکومت، در حُوّارین درگذشت. پسرش **معاویهٔ دوم** پس از چند هفته از خلافت کناره گرفت و به روایتی گفت که نمی‌خواهد بار گناه پدر و جدش را بر دوش کشد (یعقوبی، تاریخ). دولت اموی در آستانهٔ فروپاشی قرار گرفت.

خشونت بی‌حساب، مشروعیت را می‌سوزاند؛ و دولت بی‌مشروعیت، حتی با ارتش منظم، شکننده است. در کمتر از چهار سال، دولتی که معاویه در بیست سال ساخته بود، به لبهٔ پرتگاه رسید.

۱۰. پیروزی معنایی، شکست حکمرانی

در سوی دیگر، حسین در حافظهٔ تاریخ به نماد مقاومت و قهرمان معتقد به اصول تبدیل شد. خطبه‌های زینب و علی بن حسین در کوفه و دمشق، روایت رویداد را از دست فاتحان بیرون کشید. ظرف چند سال، توابین و مختار به نام خون حسین قیام کردند؛ و هفتاد سال بعد، عباسیان با همین میراث، امویان را برانداختند.

اما این پیروزی معنایی، **پیروزی در حکمرانی نبود.** با شهادت حسین، جهان‌بینی امت‌محور، در شکل یک پروژهٔ عملی برای ادارهٔ قدرت، در جریان اصلی شیعه عملاً به پایان رسید و به یک **میراث اخلاقی و اعتراضی** تبدیل شد. جانشینان او در سلسلهٔ امامان، از قیام سیاسی کناره گرفتند (فصل شانزدهم).

۱۱. داوری ابن خلدون

ابن خلدون، در «مقدمه»، تحلیلی ارائه می‌دهد که با چارچوب این کتاب هم‌خوانی شگفت‌انگیزی دارد. به نظر او، حسین از نظر دینی بر حق بود و یزید به سبب فسقش شایستهٔ خلافت نبود؛ اما حسین **در ارزیابی عصبیت** خطا کرد. عصبیت قریش و مُضَر، یعنی نیروی واقعی پشتیبان قدرت، در آن زمان در دست بنی‌امیه بود، نه بنی‌هاشم. ابن خلدون تصریح می‌کند که این خطا، خطای دنیوی بود، نه دینی؛ و حسین، به‌سبب اجتهاد و نیت خالصش، شهید است (ابن خلدون، المقدمة، فصل «فی ولایة العهد»).

داوری ابن خلدون، تفکیکی را انجام می‌دهد که این کتاب در پی آن است: **تفکیک حقانیت اخلاقی از محاسبهٔ قدرت.** حسین در اولی پیروز بود و در دومی نه؛ و یزید در دومی پیروز بود و در اولی نه. هیچ‌یک، هر دو را نداشت.

۱۲. معنای عاشورا در چارچوب این کتاب

عاشورا نه فقط داستان یک کشته شدن، بلکه داستان برخورد دو مسیر تاریخی است:

- مسیر جامعهٔ آرمانی در برابر مسیر دولت واقع‌گرا؛
- مسیر عدالت توزیعی در برابر مسیر تمرکز قدرت؛
- مسیر امت در برابر مسیر دولت سرزمینی؛
- مسیر مشروعیت در برابر مسیر اقتدار.

> **جمع‌بندی فصل:** یزید دولتی کارآمد اما بی‌مشروعیت به ارث برد؛ حسین مشروعیتی ژرف اما بی‌دولت داشت. کربلا نشان داد که آرمان بی‌سازمان، قدرت را به دست نمی‌گیرد؛ و قدرت بی‌مشروعیت، دوام نمی‌آورد. جملهٔ فرزدق، «دل‌ها با تو و شمشیرها با بنی‌امیه»، چکیدهٔ این تراژدی است. فاجعه آن‌جا بود که هیچ‌یک نتوانست از دیگری بیاموزد.

منابع این فصل

- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۶۰ تا ۶۴ هجری (به‌ویژه روایت ابومخنف)
- بلاذری، انساب الاشراف، بخش حسین و یزید
- ابن سعد، الطبقات الکبری، ترجمهٔ الحسین
- ابن اعثم کوفی، الفتوح
- خوارزمی، مقتل الحسین
- یعقوبی، تاریخ
- ابن طیفور، بلاغات النساء
- ابن خلدون، المقدمة
- سید جعفر شهیدی، قیام حسین
- رسول جعفریان، تأملی در نهضت عاشورا
- *Encyclopaedia Iranica* Wilferd Madelung, "Ḥusayn b. 'Ali" in
- I. K. A. Howard, "Ḥusayn the Martyr" (1986)

بخش سوم — دولت مروانی و مخالفانش (۶۱–۱۳۲ هجری)

فصل هشتم: ابن زبیر، توابین و مختار؛ سه پاسخ به کربلا

کربلا دولت اموی را به لرزه انداخت و مرگ زودهنگام یزید (ربیع‌الاول ۶۴ ه‍.ق) آن را تا لبهٔ فروپاشی برد. در دههٔ پس از آن، که مورخان آن را «فتنهٔ دوم» (۶۰–۷۳ ه‍.ق) می‌نامند، جهان اسلام همزمان چند مدعی قدرت داشت. سه پاسخ متفاوت به بحران مشروعیت امویان شکل گرفت؛ هر سه به زبان امت سخن می‌گفتند، اما هر یک تصویری متفاوت از حکمرانی مطلوب داشت. در کنار آنان، جریان چهارمی نیز بود که کمتر دیده می‌شود: کسانی که از همهٔ طرف‌ها کناره گرفتند و منتظر ماندند تا «جماعت» بر یکی گرد آید. این فصل این چهار پاسخ را بررسی می‌کند.

۱. عبدالله بن زبیر؛ بازگشت به خلافت حجازی

پیشینه

عبدالله بن زبیر (۱–۷۳ ه‍.ق) نخستین نوزادی بود که پس از هجرت از مهاجران در مدینه زاده شد؛ رویدادی که مسلمانان آن را به فال نیک گرفتند. پدرش زبیر بن عوام از ده صحابهٔ برجسته و از اعضای شورای شش‌نفرهٔ عمر بود؛ مادرش اسماء دختر ابوبکر؛ و خاله‌اش عایشه. او در نبرد جمل در کنار پدر و خاله‌اش جنگیده بود. با این نسب، ابن زبیر **نمایندهٔ اشرافیت صحابه** بود: همان طبقه‌ای که از نظام عطای عمر برخاسته بود.

ابن زبیر از نخستین کسانی بود که با ولایت‌عهدی یزید مخالفت کرد. پس از مرگ معاویه، همزمان با حسین، از مدینه به مکه رفت و در کنار کعبه پناه گرفت؛ به همین سبب «العائذ بالبیت» (پناه‌گرفته به خانهٔ خدا) خوانده شد. پس از کربلا، او به برجسته‌ترین مخالف یزید تبدیل شد.

خلافت (۶۴–۷۳ ه‍.ق)

پس از مرگ یزید و کناره‌گیری معاویهٔ دوم، ابن زبیر خود را خلیفه خواند. در اوج قدرتش، حجاز، یمن، عراق (کوفه و بصره)، مصر، خراسان و حتی بخش‌هایی از شام او را پذیرفتند.

ضحاک بن قیس فِهری در دمشق، نعمان بن بشیر در حمص و زُفَر بن حارث در قِنَّسرین، در آغاز به نام او بیعت گرفتند (طبری، حوادث سال ۶۴؛ بلاذری، انساب الاشراف، بخش ابن زبیر). برای چند ماه، **ابن زبیر خلیفهٔ تقریباً همهٔ جهان اسلام** بود.

پروژهٔ ابن زبیر

پروژهٔ ابن زبیر را می‌توان **بازگشت به الگوی خلافت نخستین** دانست:

- **مرکزیت حجاز:** پایتخت او مکه بود، نه دمشق؛ یعنی بازگشت قدرت به سرزمین پیامبر و صحابه.
- **مشروعیت از سابقه:** او مشروعیت خود را از نسب صحابی و پیوند با خلفای نخستین می‌گرفت، نه از ارتش شام.
- **بازسازی کعبه:** کعبه، که در محاصرهٔ سال ۶۴ آسیب دیده بود، به دست ابن زبیر بازسازی شد. او بر پایهٔ حدیثی از عایشه، که پیامبر آرزو داشت کعبه را بر پایه‌های ابراهیمی و با دو در بسازد، حِجر اسماعیل را درون بنا آورد و دو در برای آن نهاد (صحیح مسلم، کتاب الحج، باب نقض الکعبة وبنائها). این اقدام، **ادعای نمادین بازگشت به سنت اصیل** بود.

نقطه‌های ضعف

با این همه، ابن زبیر نتوانست دولتی پایدار بسازد. دلایل اصلی:

1. **پایتخت دور از مراکز قدرت:** حجاز نه ثروت عراق را داشت و نه سپاه شام را. ابن زبیر بی‌آنکه هرگز از مکه بیرون بیاید، می‌خواست امپراتوری را اداره کند. برادرش **مصعب** حکومت عراق را بر عهده داشت و در عمل، قدرت واقعی او بود.
2. **نبود ارتش منظم:** او به ائتلافی شکننده از قبایل و والیان تکیه داشت که هر یک انگیزهٔ خود را داشتند.
3. **گسست از بنی‌هاشم:** ابن زبیر با بنی‌هاشم رابطهٔ تیره‌ای داشت. به روایت منابع، محمد بن حنفیه و گروهی از بنی‌هاشم را که از بیعت با او سر باز زده بودند، در درهٔ

زمزم زندانی کرد و تهدید به سوزاندن نمود؛ تا آنکه سوارانی از سوی مختار رسیدند و آنان را رهاندند (طبری، حوادث سال ۶۶؛ بلاذری، انساب الاشراف). همچنین گزارش شده که مدتی از ذکر درود بر پیامبر در خطبه خودداری کرد، تا بنی‌هاشم به آن نبالند. بدین‌سان، او **دو نیروی بزرگ امت‌گرا**، یعنی خاندان پیامبر و هواداران آنان، را از دست داد.

4. **گسست از خوارج:** خوارج در محاصرهٔ نخست مکه (۶۴ ه‍.ق) در کنار ابن زبیر جنگیدند؛ اما وقتی از او خواستند از عثمان بیزاری بجوید و او نپذیرفت، از او جدا شدند و به دشمن تبدیل شدند (طبری، حوادث سال ۶۴).
5. **شهرت به خست:** منابع از بخل او یاد می‌کنند؛ در جهانی که وفاداری با بخشش خریده می‌شد، این ضعفی سیاسی بود.

پایان

عبدالملک در سال ۷۱ هجری مصعب را در دیرالجاثلیق، نزدیک مسکن در عراق، شکست داد و کشت. سپس حجاج بن یوسف در سال ۷۲ هجری مکه را محاصره کرد. محاصره هفت ماه طول کشید؛ منجنیق‌های حجاج کعبه را کوبیدند. بسیاری از یاران ابن زبیر، حتی دو پسرش، با گرفتن امان به حجاج پیوستند. به روایت طبری، ابن زبیر نزد مادرش اسماء، که در آن زمان صدساله و نابینا بود، رفت و با او مشورت کرد. اسماء او را به ایستادگی و مرگ شرافتمندانه فراخواند. ابن زبیر در جمادی‌الاول سال ۷۳ هجری کشته شد و حجاج کعبه را به شکل پیشین، با یک در و بیرون از حِجر، بازسازی کرد (طبری، حوادث سال ۷۳، «ذکر مقتل عبدالله بن الزبیر»).

۲. توابین؛ امت‌گرایی پشیمان

تأسیس

پس از کربلا، گروهی از شیعیان کوفه که حسین را دعوت کرده و سپس تنها گذاشته بودند، در خانهٔ **سلیمان بن صُرَد خُزاعی**، صحابی سالخورده، گرد آمدند. رهبران آنان پنج تن

بودند: سلیمان بن صرد، مسیّب بن نَجَبه، عبدالله بن سعد بن نُفَیل، عبدالله بن وال و رفاعة بن شدّاد. آنان خود را «توّابین» (توبه‌کنندگان) نامیدند، با اشاره به آیه‌ای که به بنی‌اسرائیل فرمان می‌دهد برای توبه خود را بکشند (بقره، ۵۴). هدفشان بیش از گرفتن قدرت، **جبران گناه با جان** بود (طبری، حوادث سال‌های ۶۱ و ۶۵، «ذکر خبر التوابین»).

سازماندهی

توابین برخلاف کوفیانِ زمانِ حسین، سه سال پنهانی سلاح و نیرو گرد آوردند. به روایت ابومخنف، شانزده هزار نفر نام‌نویسی کردند. اما وقتی در ربیع‌الآخر سال ۶۵ هجری در نُخَیله گرد آمدند، تنها حدود چهار هزار نفر حاضر شدند.

خطا یا آگاهی؟

توابین سه تصمیم گرفتند که از منظر حکمرانی بسیار گویاست:

1. **جنگ با ابن زیاد، نه با قاتلان در کوفه:** برخی پیشنهاد کردند نخست با اشراف کوفه که در کربلا شرکت داشتند، از جمله عمر بن سعد، بجنگند و شهر را بگیرند. سلیمان نپذیرفت و گفت قاتل اصلی ابن زیاد است که در شام سپاه گرد می‌آورد.
2. **زیارت پیش از نبرد:** آنان پیش از حرکت به سوی شام، یک شبانه‌روز بر مزار حسین در کربلا گریستند و توبه کردند.
3. **رد پیشنهاد ابن زبیر:** والیان زبیری کوفه به آنان پیشنهاد کردند که بمانند و در کنار آنان با امویان بجنگند. توابین نپذیرفتند.

عین‌الوَرده

توابین در جمادی‌الاول سال ۶۵ هجری در عین‌الورده (رأس‌العین در جزیرهٔ شمالی) با سپاه بزرگ شام به فرماندهی عبیدالله بن زیاد روبه‌رو شدند. سه روز جنگیدند. سلیمان و بیشتر رهبران کشته شدند و بازماندگان به رهبری رفاعة بن شداد شبانه به کوفه بازگشتند.

ارزیابی

توابین **نمونهٔ روشن امت‌گرایی‌ای هستند که به‌جای برنامهٔ حکمرانی، برنامهٔ شهادت داشت.** آنان سازمان داشتند، اما هدف سیاسی روشن نداشتند. شهادت برایشان هدف بود، نه ابزار. این همان الگویی است که در فصل‌های بعد، در فرهنگ سیاسی شیعه، بارها بازتولید شد: **ستایش فداکاری بی‌آنکه پرسیده شود: پس از شهادت، چه کسی حکومت خواهد کرد؟**

۳. مختار ثقفی؛ امت‌گرایی با سازمان

پیشینه

مختار بن ابی‌عُبَید ثقفی (حدود ۱–۶۷ ه‍.ق) از خاندانی برجسته از قبیلهٔ ثقیف در طائف بود. پدرش، ابوعبید، فرمانده سپاه مسلمانان در «نبرد جسر» با ساسانیان (۱۳ ه‍.ق) بود و در آن کشته شد. عمویش، سعد بن مسعود، والی علی در مدائن بود. مختار پیش از کربلا، به سبب پیوند با مسلم بن عقیل، به دستور ابن زیاد زندانی شد و با میانجی‌گری عبدالله بن عمر، که شوهر خواهرش بود، آزاد گشت. او مدتی به ابن زبیر پیوست، اما ناامید شد و در رمضان سال ۶۴ هجری به کوفه بازگشت.

برنامهٔ سیاسی

تفاوت بنیادین مختار با توابین آن بود که **برنامهٔ سیاسی، سازمان و هدف حکومتی** داشت:

- **مشروعیت از اهل‌بیت:** او خود را نمایندهٔ **محمد بن حنفیه**، فرزند علی، معرفی کرد و از او با لقب «مهدی» یاد کرد. این **نخستین کاربرد سیاسی مفهوم مهدی** در تاریخ اسلام بود. محمد بن حنفیه در برابر این ادعا موضعی مبهم داشت؛ نه آن را صریحاً تأیید کرد و نه رد (طبری، حوادث سال‌های ۶۴ تا ۶۶).
- **ائتلاف با نخبگان:** مختار، **ابراهیم بن مالک اشتر**، فرزند فرماندهٔ نامدار علی و رئیس قبیلهٔ نَخَع، را با نامه‌ای منسوب به ابن حنفیه به همراهی خود قانع کرد. این ائتلاف، پایگاه قبیله‌ای و نظامی او را تضمین کرد.
- **شعار خون‌خواهی:** «یا لثارات الحسین» (ای خون‌خواهان حسین) شعار جنبش بود.

تصرف کوفه (ربیع‌الاول ۶۶ ه‍.ق)

مختار و ابراهیم با قیامی سازمان‌یافته، عبدالله بن مُطیع، والی زبیری کوفه، را بیرون راندند و شهر را گرفتند. مختار از مردم بر پایهٔ کتاب خدا، سنت پیامبر، خون‌خواهی اهل‌بیت، جهاد با ستمگران و **دفاع از ناتوانان** بیعت گرفت (طبری، حوادث سال ۶۶).

ادغام موالی؛ انقلاب اجتماعی

مهم‌ترین اقدام مختار، از منظر این کتاب، **ادغام موالی** بود. کوفه جمعیت بزرگی از مسلمانان غیرعرب، به‌ویژه ایرانیان، داشت که از سپاه و مقرری کامل محروم بودند. مختار:

- آنان را به‌صورت گسترده در سپاه پذیرفت؛
- سهمشان را از غنیمت و مقرری با اعراب برابر کرد؛
- به آنان اجازه داد سوار بر اسب بجنگند؛ امتیازی که پیش‌تر ویژهٔ اعراب بود؛
- **ابوعمره کیسان**، یکی از موالی، را به ریاست نگهبانان خود گماشت.

به روایت طبری، اشراف عرب کوفه شکایت کردند که مختار بردگان آزادشدهٔ ما را بر ما برتری داده و در غنیمت شریک کرده است (طبری، حوادث سال ۶۶، «ذکر خروج اشراف الکوفة علی المختار»). اشراف در «جَبّانة السَّبیع» علیه او شوریدند و مختار شورش را سرکوب کرد.

انتقام کربلا

مختار، قاتلان کربلا را یکی‌یکی مجازات کرد: عمر بن سعد، شمر بن ذی‌الجوشن، خولی بن یزید و ده‌ها تن دیگر. در محرم سال ۶۷ هجری، ابراهیم بن مالک اشتر در کنار رود خازر، نزدیک موصل، سپاه شام را شکست داد و **عبیدالله بن زیاد**، فرمانده کربلا، را کشت (طبری، حوادث سال ۶۷).

سقوط

پیروزی مختار، او را با دو دشمن روبه‌رو کرد: امویان در شام و زبیریان در بصره. اشراف کوفه که از او گریخته بودند، به بصره رفتند و مصعب بن زبیر را به جنگ برانگیختند. ابراهیم بن مالک، که پس از نبرد خازر در موصل مانده بود، به یاری مختار نیامد. مصعب در نبردهای مَذار و حروراء سپاه مختار را شکست داد و او را در کاخ کوفه محاصره کرد. مختار در رمضان سال ۶۷ هجری کشته شد. به روایت منابع، مصعب پس از تسلیم شدن بازماندگان، هزاران تن از آنان را، که بیشترشان موالی بودند، اعدام کرد (طبری، حوادث سال ۶۷).

میراث

میراث مختار از خود او ماندگارتر بود:

- **کیسانیه:** پیروان او جریانی پدید آوردند که محمد بن حنفیه را امام و مهدی می‌دانستند و پس از مرگش، به غیبت و بازگشت او باور داشتند. این **نخستین باور به غیبت** در تاریخ اسلام بود.
- **ابوهاشم و عباسیان:** فرزند محمد بن حنفیه، **ابوهاشم عبدالله**، پس از پدر امام کیسانیه شد. بنا بر روایت عباسیان، او پیش از مرگ (حدود ۹۸ هـ.ق) حق امامت خود را به محمد بن علی، از نوادگان عباس، واگذار کرد. این روایت، **پلی میان جنبش مختار و انقلاب عباسی** شد (فصل دوازدهم).
- **موالی به‌عنوان نیروی سیاسی:** مختار نخستین کسی بود که نشان داد **آیندهٔ قدرت در دست موالی است.** هفتاد سال بعد، ابومسلم خراسانی همین درس را به کار بست.

۴. جریان چهارم: کناره‌گیران

در کنار این سه پاسخ، جریانی کم‌صداتر اما مهم نیز وجود داشت: کسانی که از جنگ‌های داخلی کناره گرفتند و تنها با کسی بیعت می‌کردند که «جماعت» بر او گرد آمده باشد.

- **عبدالله بن عمر** (درگذشت ۷۳ هـ.ق): فرزند خلیفهٔ دوم، که در جنگ‌های علی، ابن زبیر و امویان بی‌طرف ماند. به روایت ابن سعد، دربارهٔ موضعش گفت که در فتنه

نمی‌جنگد و پشت سر کسی نماز می‌خواند که پیروز شود. او پس از قتل ابن زبیر، با عبدالملک بیعت کرد (ابن سعد، الطبقات، ج ۴، بخش عبدالله بن عمر).

- **محمد بن حنفیه** (درگذشت ۸۱ ه‍.ق): با وجود نقش نمادینش در جنبش مختار، نه با ابن زبیر بیعت کرد و نه با عبدالملک؛ و گفت هرگاه مردم بر یکی گرد آمدند، بیعت می‌کند. او نیز پس از سال ۷۳ با عبدالملک بیعت کرد.

این جریان را می‌توان **ریشهٔ نظریهٔ «جماعت»** در اندیشهٔ سنی دانست: اولویت وحدت و پرهیز از فتنه بر مشروعیت حاکم. همین اندیشه، چهار قرن بعد، در نظریهٔ ضرورت غزالی به اوج رسید (فصل بیست‌وسوم). سال ۷۳ هجری، که پس از قتل ابن زبیر همگان با عبدالملک بیعت کردند، «عام‌الجماعة» دوم نام گرفت.

۵. مقایسهٔ چهار پاسخ

جنبش	نماینده	تصویر حکمرانی مطلوب	پایگاه اجتماعی	علت ناکامی یا پایان
خلافت حجازی	عبدالله بن زبیر	بازگشت به خلافت صحابه با مرکزیت مکه	اشرافیت صحابه، حجاز	نبود ارتش منظم؛ گسست از بنی‌هاشم و خوارج
توابین	سلیمان بن صرد	جبران گناه و شهادت	شیعیان کوفه	نبود برنامهٔ سیاسی
جنبش مختار	مختار ثقفی	حکومت به نام اهل‌بیت با مشارکت موالی	موالی، شیعیان، نخع	دشمنی اشراف عرب؛ جنگ در دو جبهه
کناره‌گیران	ابن عمر، ابن حنفیه	بیعت با هر که جماعت بر او گرد آید	زاهدان و محدثان	پیروزی عملی با پذیرش غالب

۶. درس‌های فتنهٔ دوم

1. **امت‌گرایی محافظه‌کار (ابن زبیر)** شکست خورد، چون می‌خواست با ابزارهای قرن نخست، امپراتوری قرن دوم را اداره کند.
2. **امت‌گرایی فداکار (توابین)** شکست خورد، چون شهادت را جایگزین سیاست کرد.
3. **امت‌گرایی انقلابی (مختار)** موفق‌ترین بود، چون سازمان، ائتلاف و پایگاه اجتماعی تازه داشت؛ اما شکست خورد، چون اشراف عرب و دو قدرت بزرگ را همزمان دشمن خود کرد.
4. **کناره‌گیری (ابن عمر)** در عمل پیروز شد؛ اما پیروزی‌اش، تسلیم به غالب بود.
5. **پیروز نهایی، دولت‌گرایی مروانی بود،** که از این پراکندگی سود برد. فصل بعد نشان می‌دهد چگونه.

> **جمع‌بندی فصل:** پس از کربلا، امت‌گرایی سه چهره یافت: محافظه‌کار، فداکار و انقلابی؛ و جریان چهارمی، که وحدت را بر عدالت مقدم می‌دانست، زمینهٔ پذیرش غالب را فراهم کرد. هیچ‌یک از سه جریان نخست نتوانست دولتی پایدار بسازد؛ اما مختار نخستین بار نشان داد که آیندهٔ قدرت در دست موالی است، و میراث او از راه ابوهاشم به عباسیان رسید.

منابع این فصل

- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۶۰ تا ۷۳ هجری (به‌ویژه روایت ابومخنف دربارهٔ توابین و مختار)
- بلاذری، انساب الاشراف، بخش‌های ابن زبیر و مختار
- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴ و ۵
- دینوری، الاخبار الطوال
- مسعودی، مروج الذهب
- صحیح مسلم، کتاب الحج
- نوبختی، فرق الشیعة
- Gerald Hawting, (2000) *The First Dynasty of Islam*

- (2005) *Abd al-Malik'* ,Chase Robinson
- *Encyclopaedia of Islam* Wilferd Madelung, "Kaysāniyya" in

فصل نهم: عبدالملک، حجاج و هشام؛ اوج دولت عربی

با شکست ابن زبیر، شاخهٔ مروانی بنی‌امیه پروژهٔ دولت‌سازی معاویه را با قاطعیت بیشتری پیش برد. این دوره، از نبرد مرج راهط (۶۴ ه‍.ق) تا مرگ هشام (۱۲۵ ه‍.ق)، **اوج نظام دولت‌محور** در جهان عرب است. در این شش دهه، دولت اموی زبان واحد، پول واحد، دیوان حرفه‌ای، ارتش منظم و گسترده‌ترین قلمرو تاریخ اسلام را داشت؛ از اندلس تا رود سند. این فصل، چهره‌ها و اقدام‌های این دوره را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه همین دولت قدرتمند، بذر فروپاشی خود را کاشت.

۱. جابیه و مرج راهط؛ تولد دوبارهٔ دولت

کنفرانس جابیه (ذی‌القعدهٔ ۶۴ ه‍.ق)

پس از کناره‌گیری معاویهٔ دوم، بیشتر شام به ابن زبیر گرایش یافته بود. **قبیلهٔ کلب**، که خاندان مادری یزید بودند و سرنوشتشان به امویان گره خورده بود، به رهبری حسّان بن مالک بن بَحدَل، بزرگان یمانی و امویان را در جابیه (جولان کنونی) گرد آورد. پس از چهل روز رایزنی، **مروان بن حکم**، که پیرترین و باتجربه‌ترین مرد خاندان اموی بود، به خلافت برگزیده شد؛ با این شرط که پس از او خالد بن یزید و سپس عمرو بن سعید اشدق جانشین شوند (طبری، حوادث سال ۶۴؛ بلاذری، انساب الاشراف، بخش مروان).

کنفرانس جابیه یک **قرارداد قبیله‌ای–خاندانی** بود، نه بیعت امت: قبایل یمانی شام، خلیفه را برگزیدند و شرط جانشینی را تعیین کردند.

مرج راهط (ذی‌الحجهٔ ۶۴ ه‍.ق)

چند هفته بعد، در مرج راهط، نزدیک دمشق، سپاه مروان، که بیشترش از کلب و دیگر قبایل یمانی بود، با سپاه ضحاک بن قیس فهری، هوادار ابن زبیر، که بیشترش از قبایل **قیسی** بود، روبه‌رو شد. ضحاک کشته شد و شام به امویان بازگشت.

این نبرد دو پیامد بلندمدت داشت:

1. **نجات دولت اموی:** بدون مرج راهط، شام نیز به ابن زبیر می‌پیوست.
2. **آغاز دشمنی قیس و یمن:** قبایل قیسی، که در مرج راهط کشته داده بودند، کینهٔ یمانیان را به دل گرفتند. زُفَر بن حارث، رئیس قیس، سال‌ها در قرقیسیا مستقل ماند. این دشمنی، که ریشه‌اش در نسب‌شناسی عرب (عدنانی و قحطانی) بود، به **گسل اصلی سیاست اموی** تبدیل شد و هر خلیفه ناچار بود به یکی از دو بلوک تکیه کند.

مروان و منطق خاندانی

مروان در سال ۶۵ هجری مصر را گرفت و سپس، بر خلاف قرارداد جابیه، پسرانش **عبدالملک** و **عبدالعزیز** را ولی‌عهد کرد. به روایت منابع، او در رمضان همان سال به دست همسرش، مادر خالد بن یزید که از نقض حق پسرش خشمگین بود، کشته شد (طبری، حوادث سال ۶۵). صرف‌نظر از دقت این روایت، الگو روشن است: **منطق وراثت، حتی قراردادهای درون خاندان حاکم را نیز می‌شکند.**

۲. عبدالملک بن مروان (۶۵–۸۶ هـ.ق)؛ معمار دولت

از مسجد به تخت

عبدالملک پیش از خلافت، در مدینه به فقه و عبادت شهره بود؛ تا جایی که او را «کبوتر مسجد» می‌خواندند و از فقیهان مدینه به شمار می‌آمد. به روایتی مشهور، هنگامی که خبر خلافتش رسید، مشغول خواندن قرآن بود؛ قرآن را بست و گفت: این جدایی میان من و توست (ابن سعد، الطبقات، ج ۵، بخش عبدالملک؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء). اعتبار این روایت قطعی نیست؛ اما **نماد دقیقی است از گذار فرد از جهان امت به جهان دولت.**

ده سال بحران

عبدالملک در سال‌های نخست با بحرانی همه‌جانبه روبه‌رو بود: ابن زبیر بر بیشتر قلمرو حکم می‌راند، مختار کوفه را داشت، خوارج در عراق و ایران فعال بودند، و بیزانس از مرز شمالی تهدید می‌کرد. اقدام‌های او در این دوره، **واقع‌گرایی محض** بود:

- **صلح با بیزانس با پرداخت باج:** برای آسوده شدن مرز شمالی، به امپراتور بیزانس سالانه باج پرداخت (بلاذری، فتوح البلدان، بخش «امر الجراجمة»).
- **حذف رقیب درون خاندان:** عمرو بن سعید اشدق، که بنا بر قرارداد جابیه جانشین بود، در سال ۶۹ هجری در غیاب عبدالملک دمشق را گرفت. عبدالملک با او صلح کرد، امانش داد و سپس او را در کاخ خود کشت (طبری، حوادث سال ۶۹).
- **صبر تا فرسایش رقیبان:** گذاشت مصعب و مختار یکدیگر را تضعیف کنند؛ سپس در سال ۷۱ هجری به عراق رفت و مصعب را، که اشراف عراق رهایش کرده بودند، شکست داد.

بازسازی دولت پس از سال ۷۳

پس از قتل ابن زبیر، عبدالملک مجموعه‌ای از اصلاحات را آغاز کرد که ساختار دولت را از یک ائتلاف قبیله‌ای به یک **دستگاه اداری** تبدیل کرد:

الف) قبةالصخره (۷۲ هـ.ق)

بنای قبةالصخره در بیت‌المقدس، که تاریخ ۷۲ هجری در کتیبهٔ آن آمده است، نخستین بنای بزرگ اسلامی بود. دربارهٔ انگیزهٔ ساخت آن دو دیدگاه وجود دارد: یعقوبی می‌گوید عبدالملک می‌خواست مردم شام را، در دوران تسلط ابن زبیر بر مکه، از حج بازدارد (یعقوبی، تاریخ)؛ مقدسی، جغرافی‌دان قرن چهارم، می‌گوید هدف رقابت با شکوه کلیساهای مسیحی شام بود (مقدسی، احسن التقاسیم). پژوهشگران معاصر بیشتر دیدگاه دوم را می‌پذیرند. کتیبه‌های قبةالصخره بر یگانگی خدا، رسالت محمد و نفی تثلیث تأکید دارند. در هر دو حال، این بنا **اعلام نمادین حضور یک قدرت جهانی تازه** بود.

ب) اصلاح پولی (۷۴–۷۹ هـ.ق)

تا دوران عبدالملک، مسلمانان سکه‌های بیزانسی و ساسانی، یا تقلیدهایی از آن‌ها، به کار می‌بردند. عبدالملک پس از دوره‌ای آزمایشی که سکه‌هایی با تصویر خلیفهٔ ایستاده ضرب

شد، در سال ۷۷ هجری **دینار طلای کاملاً اسلامی** را بی‌تصویر و با عبارات دینی ضرب کرد؛ و درهم نقرهٔ اسلامی از حدود ۷۹ هجری رواج یافت (بلاذری، فتوح البلدان، بخش «امر النقود»). پول واحد، **نشانهٔ استقلال اقتصادی و حاکمیت** بود و پیوند اقتصاد اسلامی با امپراتوری‌های پیشین را گسست.

ج) عربی‌سازی دیوان‌ها

دیوان	زبان پیشین	زمان تغییر	مجری	نکته
عراق	پهلوی (فارسی میانه)	حدود ۷۸ ه‍.ق	صالح بن عبدالرحمن، به فرمان حجاج	صالح خود از موالی ایرانی و شاگرد کاتب پیشین، زادان‌فرّخ، بود
شام	یونانی	حدود ۸۱ ه‍.ق	سلیمان بن سعد خُشَنی	جایگزین سرجون بن منصور
مصر	یونانی و قبطی	حدود ۸۷ ه‍.ق	به فرمان عبدالله بن عبدالملک	—

(بلاذری، فتوح البلدان، بخش «امر الدیوان»؛ جهشیاری، کتاب الوزراء والکتّاب)

بلاذری روایت می‌کند که وقتی صالح بن عبدالرحمن دیوان عراق را به عربی برگرداند، مردانشاه پسر زادان‌فرّخ به او گفت: خدا ریشه‌ات را بکند، چنان‌که ریشهٔ فارسی را کندی! و کاتبان ایرانی صد هزار درهم به او پیشنهاد کردند که ناتوانی در این کار را وانمود کند و او نپذیرفت (بلاذری، فتوح البلدان).

این روایت نشان می‌دهد که عربی‌سازی، **انتقال قدرت اداری از طبقهٔ کاتبان ایرانی و بیزانسی به دولت عربی** بود. اما نکتهٔ جالب این است که مجری آن در عراق، خود یک

ایرانی بود. کاتبان ایرانی از دیوان بیرون نرفتند؛ تنها زبانشان را تغییر دادند. همین کاتبان، چند دهه بعد، ستون دیوان عباسی شدند.

د) برید و راه‌ها

عبدالملک شبکهٔ برید را گسترش داد و منظم کرد. سنگ‌نشانه‌های راه با کتیبه‌هایی به نام او، که فاصله تا دمشق را نشان می‌دادند، از جاده‌های فلسطین به دست آمده است. برید نه تنها نامه می‌برد، بلکه **چشم و گوش خلیفه** در ولایات بود.

هـ) ولایت‌عهدی

عبدالملک، پس از مرگ برادرش عبدالعزیز (والی مصر)، پسرانش **ولید** و سپس **سلیمان** را ولی‌عهد کرد. چهار پسر او یکی پس از دیگری خلیفه شدند (ولید، سلیمان، یزید دوم و هشام). جانشینی در خاندان عبدالملک، **پیش‌بینی‌پذیرترین جانشینی** در تاریخ اموی بود.

۳. حجاج بن یوسف ثقفی؛ دولت به‌مثابهٔ قهر

حجاج (۴۱–۹۵ هـ.ق)، معلم سابق قرآن از طائف، که از رتبه‌های پایین شُرطه به فرماندهی رسیده بود، **کارآمدترین و خشن‌ترین مجری** منطق دولت‌محور در این پنج قرن است.

ورود به کوفه (۷۵ هـ.ق)

حجاج پس از فتح مکه و دو سال حکومت بر حجاز، در سال ۷۵ هجری والی عراق شد. او با چهره‌ای پوشیده وارد مسجد کوفه شد، بر منبر نشست و پس از سکوتی طولانی، خطبه‌ای خواند که مانند خطبهٔ بتراء زیاد، در ادبیات عرب مشهور شد: سرهایی می‌بینم که رسیده و هنگام چیدنشان فرارسیده است، و من چیننده‌شان هستم (طبری، حوادث سال ۷۵؛ جاحظ، البیان والتبیین؛ مبرّد، الکامل).

او اعلام کرد هر کس از سپاه مهلب در جنگ با ازارقه سرپیچی کند، کشته می‌شود. فردای آن روز، عُمَیر بن ضابی، پیرمردی که خواسته بود پسرش را به جای خود بفرستد، به فرمان

حجاج کشته شد. به روایت منابع، کوفیان چنان به سوی سپاه مهلب شتافتند که پل بر رود ازدحام شد (طبری، حوادث سال ۷۵).

قیام ابن اشعث (۸۱–۸۳ ه‍.ق)

بزرگ‌ترین چالش حجاج، قیام **عبدالرحمن بن محمد بن اشعث**، از اشراف کِنده، بود. حجاج او را با سپاهی مجهز و پرهزینه، که «سپاه طاووس‌ها» نام گرفت، برای جنگ با رُتبیل، پادشاه زابلستان، به سیستان فرستاد. ابن اشعث، پس از اختلاف با حجاج بر سر روش جنگ، در اصطخر فارس سپاهش را برانگیخت و آنان **حجاج و سپس عبدالملک را خلع کردند**.

این قیام دو ویژگی مهم داشت:

1. **پیوند اشراف و قاریان:** در کنار اشراف عراق، بسیاری از **قاریان و فقیهان** برجسته، از جمله سعید بن جُبیر، شعبی و ابوالبختری، به قیام پیوستند. این نخستین بار بود که **طبقهٔ عالمان** به‌عنوان یک نیروی سیاسی متشکل در برابر دولت ایستاد.
2. **مذاکره:** عبدالملک برای فرونشاندن قیام، پیشنهاد کرد حجاج را برکنار کند، مقرری عراقیان را با شامیان برابر کند و ابن اشعث را والی هر شهری که بخواهد قرار دهد. حجاج به این پیشنهاد معترض بود. عراقیان پیشنهاد را رد کردند (طبری، حوادث سال ۸۲).

در نبرد **دیر الجماجم** (۸۲–۸۳ ه‍.ق)، سپاه شام پیروز شد. ابن اشعث به رتبیل پناه برد و سرانجام کشته شد. سعید بن جبیر سال‌ها پنهان ماند تا آنکه در سال ۹۵ هجری دستگیر و به فرمان حجاج کشته شد.

واسط؛ پادگان شام در قلب عراق

پس از قیام ابن اشعث، حجاج میان کوفه و بصره شهری تازه به نام **واسط** (حدود ۸۳–۸۶ ه‍.ق) ساخت و سپاه شام را در آن مستقر کرد. عراقیان دیگر در سپاه نقشی نداشتند؛

عراق **سرزمینی اشغال‌شده** به دست سپاه شام شد. این تصمیم، اوج منطق دولت‌محور بود: ارتش وفادار از منطقهٔ دیگر برای کنترل منطقهٔ ناآرام.

سیاست اقتصادی و موالی

حجاج اقدام‌های اداری و اقتصادی مهمی انجام داد:

- **آبادانی کشاورزی:** حفر و بازسازی کانال‌ها، احیای زمین‌های بایر، و به روایت منابع، منع کشتن گاو برای حفظ نیروی کشاورزی.
- **نقطه‌گذاری قرآن:** به روایت منابع، به دستور حجاج، نصر بن عاصم و یحیی بن یعمر حروف قرآن را نقطه‌گذاری کردند تا از خطای خواندن، به‌ویژه از سوی غیرعرب‌ها، جلوگیری شود.
- **سیاست موالی:** با گسترش اسلام در میان کشاورزان عراق، بسیاری از آنان روستا را رها کرده و به شهرها آمدند تا از جزیه رها شوند و در سپاه نام‌نویسی کنند. درآمد خراج کاهش یافت. حجاج فرمان داد آنان را به روستاهایشان بازگردانند، **نام روستا را بر دستشان داغ کنند**، و جزیه را همچنان از آنان بگیرند (طبری، حوادث سال ۸۲؛ ابن اثیر، الکامل).

سیاست آخر، از منظر این کتاب، **نقطهٔ گسست آشکار دولت اموی از اصل امت** بود: مسلمانی که به اسلام گرویده بود، به خاطر حفظ درآمد دولت، همچنان مانند غیرمسلمان مالیات می‌داد. اینجا منطق دولت، صریحاً بر منطق امت پیروز شد.

فتوحات شرق

حجاج دو فرمانده بزرگ را به شرق فرستاد: **قتیبه بن مسلم باهلی** که از ۸۶ تا ۹۶ هجری بخارا، سمرقند و خوارزم را گرفت؛ و **محمد بن قاسم ثقفی**، برادرزادهٔ جوان حجاج، که از ۹۲ تا ۹۵ هجری سند را فتح کرد.

۴. ولید بن عبدالملک (۸۶–۹۶ ه‍.ق)؛ اوج گسترش

دوران ولید، **اوج گسترهٔ جغرافیایی** دولت اموی و اسلامی بود:

- **فتوحات:** طارق بن زیاد و موسی بن نُصَیر اندلس را (از ۹۲ هـ.ق) گشودند؛ قتیبه ماوراءالنهر و محمد بن قاسم سند را.
- **معماری:** مسجد جامع اموی دمشق (۸۷–۹۶ هـ.ق) بر جای کلیسای یوحنای معمدان ساخته شد. مسجد پیامبر در مدینه، به سرپرستی والی آن، **عمر بن عبدالعزیز**، بازسازی و گسترش یافت.
- **رفاه:** به روایت طبری، ولید برای جذامیان، نابینایان و زمین‌گیران مقرری و خادم تعیین کرد و برای بیماران جذامی جایگاهی جداگانه ساخت (طبری، حوادث سال ۸۸).

اقدام‌های رفاهی ولید نشان می‌دهد که **دولت‌گرایی اموی، سویه‌ای از رفاه اجتماعی نیز داشت**؛ اما این رفاه، از بالا و به‌عنوان بخشش حاکم بود، نه به‌عنوان حق امت.

۵. هشام بن عبدالملک (۱۰۵–۱۲۵ هـ.ق)؛ مدیر محتاط

پس از دوره‌های کوتاه سلیمان (۹۶–۹۹)، عمر بن عبدالعزیز (۹۹–۱۰۱، فصل دهم) و یزید دوم (۱۰۱–۱۰۵)، هشام آخرین خلیفهٔ مقتدر اموی بود. ویژگی‌های حکمرانی او:

- **انضباط مالی:** هشام به صرفه‌جویی، و به روایت منابع حتی خست، شهره بود. او بر دیوان‌ها نظارتی دقیق داشت و خزانه را پر نگه داشت.
- **آبادانی:** در رُصافه، در بادیهٔ شام، کاخ و مرکز حکومت ساخت و کانال‌ها و مزارع را گسترش داد.
- **خالد بن عبدالله قسری:** والی عراق (۱۰۵–۱۲۰ هـ.ق)، که در آبادانی و مدارا با مسیحیان و ایرانیان کوشید و ثروتی هنگفت گرد آورد؛ و سرانجام هشام او را عزل و به **یوسف بن عمر**، که سختگیرتر بود، تحویل داد. یوسف خالد را زیر شکنجه کشت.

اما دوران هشام با شکست‌ها و بحران‌ها نیز همراه بود: شکست در نبرد تور (پواتیه) در فرانسه (۱۱۴ هـ.ق)، جنگ‌های پرهزینه با خزرها در قفقاز، شکست‌های سنگین از تُرگِش در ماوراءالنهر، **قیام بربرها** در مغرب (۱۲۲ هـ.ق، فصل پنجم) و **قیام زید** در کوفه (۱۲۲

ه.ق، فصل یازدهم). فشار مالی جنگ‌ها، به افزایش مالیات‌ها و نارضایتی در ولایات انجامید.

۶. کاتبان؛ طبقهٔ تازهٔ دولت

در کنار خلفا، طبقهٔ تازه‌ای از **کاتبان حرفه‌ای** شکل گرفت که بسیاری از آنان ایرانی‌تبار یا از موالی بودند. این طبقه، حامل دانش اداری و سنت اندرزنامه‌نویسی ایرانی و یونانی بود.

سالم ابوالعلاء

سالم، کاتب هشام، رسائلی را به عربی ترجمه یا تألیف کرد که به نامه‌های ارسطو به اسکندر منسوب بود؛ متن‌هایی در آیین پادشاهی و حکمرانی. این **نخستین «آیینهٔ شهریاران»** در ادبیات عربی بود و نشان می‌دهد که دولت اموی، برای حکمرانی، به سنت فکری امپراتوری‌های پیشین روی آورده بود.

عبدالحمید کاتب

عبدالحمید بن یحیی، شاگرد سالم و دبیر مروان دوم، آخرین خلیفهٔ اموی (کشته در ۱۳۲ ه.ق)، در «رسالة الی الکتّاب» نخستین متن عربی دربارهٔ اخلاق و مهارت دیوانی را نوشت (متن در جهشیاری، کتاب الوزراء والکتّاب؛ و ابن خلدون، المقدمة). اصول اصلی رساله:

1. **کاتب ستون حکومت است:** پادشاهی بی‌کاتبان، اداره نمی‌شود.
2. **دانش گسترده:** کاتب باید قرآن، فقه، ادب عرب، تاریخ ایرانیان و عرب، حساب و خط را بداند.
3. **اخلاق حرفه‌ای:** رازداری، انصاف، فروتنی، پرهیز از غیبت و سخن‌چینی، و همبستگی صنفی با دیگر کاتبان.
4. **خدمت به حاکم با خرد:** کاتب باید رأی خود را با نرمی به حاکم عرضه کند و از خودنمایی بپرهیزد.

رسالهٔ عبدالحمید را می‌توان **نخستین نظریهٔ بوروکراسی** در جهان اسلام دانست: دولت‌گرایی‌ای که می‌خواست به جای زور، بر دانش و حرفه تکیه کند. سرنوشت عبدالحمید نمادین است: او تا پایان درکنار مروان دوم ماند و با سقوط امویان کشته شد. اما شاگرد او در هنر نثر، **ابن مقفع**، این سنت را به دولت عباسی برد (فصل سیزدهم).

۷. نمایندگان جریان دولت‌گرا در عصر مروانی

نماینده	نقش	دوره (ه‍.ق)	اقدام مهم در حکمرانی
حسان بن مالک بن بحدل	رئیس کلب	۶۴	رهبری کنفرانس جابیه
مروان بن حکم	خلیفه	۶۴–۶۵	نجات دولت در مرج راهط؛ انتقال وراثت به پسرانش
عبدالملک بن مروان	خلیفه	۶۵–۸۶	قبةالصخره، سکهٔ اسلامی، عربی‌سازی دیوان، برید
حجاج بن یوسف	والی عراق و مشرق	۷۵–۹۵	سرکوب قیام‌ها، واسط، آبادانی، داغ موالی
ولید بن عبدالملک	خلیفه	۸۶–۹۶	اوج فتوحات، مسجد اموی، رفاه جذامیان و نابینایان
قتیبه و محمد بن قاسم	فرماندهان	۸۶–۹۶	فتح ماوراءالنهر و سند
هشام بن عبدالملک	خلیفه	۱۰۵–۱۲۵	انضباط مالی و اداری
خالد قسری	والی عراق	۱۰۵–۱۲۰	آبادانی و مدارا
سالم ابوالعلاء	کاتب هشام	—	نخستین آیینهٔ شهریاران عربی

نماینده	نقش	دوره (ه‍.ق)	اقدام مهم در حکمرانی
عبدالحمید کاتب	دبیر مروان دوم	کشته ۱۳۲	نظریهٔ اخلاق و مهارت دیوانی

۸. ارزیابی: کارنامهٔ دولت مروانی

محور	دستاورد	هزینه یا ضعف
هویت دولت	زبان عربی و پول اسلامی واحد	هویت انحصاری عربی؛ طرد موالی
اداره	دیوان حرفه‌ای، برید، کاتبان	وابستگی به شخص والیان قدرتمند
ارتش	سپاه منظم و وفادار شام	اشغال عراق؛ شکاف قیس و یمن
اقتصاد	آبادانی، مالیات منظم	جزیه از موالی مسلمان؛ فشار مالی جنگ‌ها
رابطه با عالمان	پیروزی بر قاریان در دیرالجماجم	گسست دولت از طبقهٔ عالمان
جانشینی	پیش‌بینی‌پذیر در خاندان عبدالملک	رقابت برادران و پسرعموها پس از هشام

جمع‌بندی فصل: عصر مروانی نشان داد که دولت‌گرایی می‌تواند ابزارهای حکمرانی را به کمال برساند: زبان واحد، پول واحد، دیوان حرفه‌ای، نظریهٔ اداری و ارتش منظم. اما همین دولت، با تکیه بر یک قبیله و یک منطقه، با داغ زدن بر دست مسلمانان غیرعرب و با گسستن از عالمان، پایه‌های اجتماعی خود را از دست داد. حجاج نماد این تناقض است: کارآمدترین مدیر و منفورترین حاکم.

منابع این فصل

- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۶۴ تا ۱۲۵ هجری
- بلاذری، انساب الاشراف (بخش‌های مروان، عبدالملک، حجاج) و فتوح البلدان (بخش‌های امر الدیوان، امر النقود، امر الجراجمة)
- یعقوبی، تاریخ
- جهشیاری، کتاب الوزراء والکتّاب
- جاحظ، البیان والتبیین
- مبرّد، الکامل
- مقدسی، احسن التقاسیم
- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵
- سیوطی، تاریخ الخلفاء
- ابن خلدون، المقدمة
- Chase F. Robinson, (2005) *Abd al-Malik'*
- Oleg Grabar, (2006) *The Dome of the Rock*
- Khalid Yahya Blankinship, *The End of the Jihad State: The Reign of Hisham ibn 'Abd al-Malik* (1994)
- Wadad al-Qadi, "Early Islamic State Letters: The Question of Authenticity" (1992)

فصل دهم: عمر بن عبدالعزیز؛ امت‌گرایی در قلب دولت

عمر بن عبدالعزیز (۹۹–۱۰۱ ه‍.ق / ۷۱۷–۷۲۰ م) یکی از شگفت‌انگیزترین چهره‌های این تاریخ است. او از درون خاندان اموی برخاست، در کاخ‌های امویان پرورش یافت و والی آنان بود؛ اما وقتی به خلافت رسید، کوشید منطق امت را به دولت اموی بازگرداند. به همین دلیل، سفیان ثوری و دیگر عالمان اهل سنت او را **«پنجمین خلیفهٔ راشد»** خواندند و حتی شیعیان، که دربارهٔ امویان سخت‌گیرند، از او به نیکی یاد کرده‌اند. تجربهٔ کوتاه او، تنها آزمایش جدی این پنج قرن برای **ترکیب دو جهان‌بینی در یک دولت** است. این فصل، این آزمایش و دلایل ناکامی آن را بررسی می‌کند.

۱. پیشینه؛ نوهٔ دو جهان

عمر بن عبدالعزیز حدود سال ۶۱ یا ۶۳ هجری زاده شد. نسب او، به شکلی نمادین، دو جهان‌بینی این کتاب را در خود داشت:

- **از سوی پدر:** پدرش عبدالعزیز بن مروان، برادر عبدالملک، بیست سال (۶۵–۸۵ ه‍.ق) والی مصر بود. عمر در خاندانی پرورش یافت که هستهٔ دولت مروانی بود.
- **از سوی مادر:** مادرش، ام‌عاصم، نوهٔ **عمر بن خطاب** بود. عمر بن عبدالعزیز خود را با نیای مادری‌اش مقایسه می‌کرد و می‌کوشید از او پیروی کند.

پدرش او را برای آموختن به مدینه فرستاد. در آنجا نزد **عبیدالله بن عبدالله بن عتبه**، یکی از «فقیهان هفت‌گانهٔ مدینه»، شاگردی کرد. به روایت ابن سعد، در جوانی به زیبایی جامه و عطر شهره بود؛ تا جایی که جامه‌ای را که دیگران گران می‌دانستند، ارزان می‌شمرد (ابن سعد، الطبقات، ج ۵، بخش عمر بن عبدالعزیز).

۲. ولایت مدینه (۸۷–۹۳ ه‍.ق)؛ نخستین شورای نهادی

ولید بن عبدالملک در سال ۸۷ هجری او را والی مدینه کرد. نخستین اقدام عمر در مدینه، از منظر نظریهٔ حکمرانی، **شاید مهم‌ترین نوآوری نهادی جریان امت‌گرا در این پنج قرن** باشد.

به روایت طبری، عمر پس از ورود به مدینه، ده تن از فقیهان برجستهٔ شهر را فرا خواند؛ از جمله عروة بن زبیر، عبیدالله بن عبدالله، ابوبکر بن عبدالرحمن، قاسم بن محمد بن ابی‌بکر، سالم بن عبدالله بن عمر و خارجة بن زید بن ثابت. به آنان گفت: شما را برای کاری فرا خوانده‌ام که در آن پاداش خواهید داشت و یاران من در حق خواهید بود. نمی‌خواهم هیچ کاری را جز با رأی شما یا رأی کسانی از شما که حاضرند، انجام دهم. اگر دیدید کسی ستم می‌کند یا شنیدید که کارگزاری از من ستم کرده، به خدا سوگندتان می‌دهم که به من خبر دهید (طبری، حوادث سال ۸۷).

این **شورای ده‌نفرهٔ فقیهان مدینه** سه ویژگی داشت که آن را از رایزنی‌های پراکندهٔ پیشین متمایز می‌کرد:

1. **اعضای معین:** شورا اعضای مشخص و ثابت داشت.
2. **الزام به مشورت:** والی خود را متعهد کرد که بدون رأی آنان تصمیم نگیرد.
3. **نقش نظارتی:** اعضا مأمور بودند ستم کارگزاران را گزارش دهند.

این شورا، **نزدیک‌ترین نمونه به یک نهاد مشورتی–نظارتی** در تاریخ صدر اسلام بود. اما همانند صحیفهٔ مدینه، به نهادی پایدار در ساختار دولت تبدیل نشد. وقتی عمر در سال ۹۳ هجری، به شکایت حجاج که عمر به پناهندگان عراق گریخته از ستم او پناه می‌دهد، از ولایت مدینه برکنار شد، شورا نیز از میان رفت.

۳. رسیدن به خلافت؛ وصیت‌نامهٔ مُهرشده

پس از ولید، برادرش **سلیمان بن عبدالملک** (۹۶–۹۹ ه‍.ق) خلیفه شد. سلیمان در بستر مرگ در دابِق، شمال شام، بود و پسرانش کودک یا غایب بودند. به روایت منابع، **رجاء بن**

حَیوه، فقیه و مشاور نزدیک سلیمان، به او پیشنهاد کرد عمر بن عبدالعزیز را جانشین کند و برای جلوگیری از نزاع خاندانی، پس از او **یزید بن عبدالملک** را. سلیمان نام آنان را در نامه‌ای نوشت و مهر کرد. رجاء از امویان حاضر خواست با «کسی که در این نامه است» بیعت کنند، بی‌آنکه نامش را بدانند. پس از مرگ سلیمان، نامه گشوده شد (طبری، حوادث سال ۹۹؛ ابن سعد، الطبقات، ج ۵).

این شیوهٔ انتخاب، خود نمادین است: **امت‌گراترین خلیفهٔ اموی، از راه یک وصیت‌نامهٔ مهرشده و یک ترفند درباری به قدرت رسید**، نه از راه بیعت آزاد امت.

پیشنهاد بازگرداندن بیعت

به روایت ابن عبدالحکم و ابن سعد، عمر پس از بیعت به مسجد رفت و گفت: من بی‌آنکه رأی من خواسته شود یا درخواستی از سوی من باشد یا مشورتی با مسلمانان شده باشد، به این کار گرفتار شده‌ام. بیعتی را که بر گردن شماست برداشتم؛ هر که را می‌خواهید برگزینید. مردم یکصدا گفتند تو را برگزیدیم (ابن عبدالحکم، سیرة عمر بن عبدالعزیز؛ ابن سعد، الطبقات، ج ۵).

این صحنه، اگر روایتش دقیق باشد، **تنها تلاش یک خلیفهٔ اموی برای بازگرداندن مشروعیت به بیعت امت** است. اما به یک سازوکار تبدیل نشد: پس از او، یزید دوم بر پایهٔ همان وصیت‌نامه به خلافت رسید.

۴. اقدام‌های اصلاحی

دوران خلافت عمر تنها دو سال و پنج ماه بود؛ اما اصلاحاتش در این مدت کوتاه، گسترده و بنیادین بود.

الف) اصلاح مالی: لغو جزیه از تازه‌مسلمانان

مهم‌ترین اقدام عمر، پایان دادن به سیاستی بود که حجاج آن را به اوج رسانده بود: گرفتن جزیه از غیرعرب‌هایی که اسلام آورده بودند. به روایت طبری، جرّاح بن عبدالله حکمی،

والی خراسان، به عمر نوشت که مردم خراسان برای فرار از جزیه اسلام می‌آورند؛ و پیشنهاد کرد ختنه را شرط پذیرش اسلامشان قرار دهد تا صداقتشان آزموده شود. عمر پاسخ داد: خداوند محمد را هدایتگر فرستاد، نه ختنه‌کننده (طبری، حوادث سال ۱۰۰). در نامه‌ای دیگر، به والی مصر، که از کاهش درآمد شکایت کرده بود، جمله‌ای نوشت که در منابع مشهور است: خداوند محمد را دعوت‌کننده فرستاد، نه جزیه‌گیر (ابن سعد، الطبقات، ج ۵).

ب) تفکیک جزیه از خراج

نکتهٔ مهمی که اغلب نادیده گرفته می‌شود این است که عمر، با همهٔ آرمان‌گرایی‌اش، **پایهٔ مالی دولت را نابود نکرد.** او میان دو مالیات تفکیک قائل شد:

مالیات	ماهیت	سیاست عمر
جزیه	مالیات سرانه بر غیرمسلمانان	از تازه‌مسلمانان برداشته شد
خراج	مالیات زمین	بر زمین باقی ماند، حتی اگر صاحبش مسلمان می‌شد

همچنین، به روایت منابع، فروش زمین‌های خراجی به مسلمانان را پس از سال ۱۰۰ هجری ممنوع کرد تا زمین‌ها از دایرهٔ خراج بیرون نروند (ابوعبید، کتاب الاموال؛ ابویوسف، کتاب الخراج). این تفکیک، **ترکیبی هوشمندانه از دو منطق** بود: برابری دینی افراد (منطق امت) و حفظ درآمد پایدار دولت (منطق دولت).

ج) برابری موالی و اعراب

عمر موالی را در دیوان و سپاه با اعراب برابر کرد. موالی که در جنگ شرکت می‌کردند، همان مقرری و سهم غنیمت اعراب را می‌گرفتند (ابن سعد، الطبقات، ج ۵؛ ابن عبدالحکم، سیرة عمر). این همان کاری بود که مختار پنجاه سال پیش کرده بود و به سبب آن کشته شده بود.

د) لغو مالیات‌ها و عوارض غیرشرعی

عمر عوارضی را که در دوران امویان به مالیات‌های شرعی افزوده شده بود، لغو کرد؛ از جمله هدیه‌های اجباری نوروز و مهرگان، کارمزد نوشتن اسناد، مالیات بر ازدواج و عوارض گوناگون بازار (ابن سعد، الطبقات، ج ۵؛ ابویوسف، کتاب الخراج).

هـ) ردّ مظالم

عمر اعلام کرد هر کس از سوی امویان ستمی دیده و اموالش گرفته شده، می‌تواند دادخواهی کند. او **از خود و خاندانش آغاز کرد**: زمین‌ها و اموالی را که از پدرش و از دیگر امویان به او رسیده بود، به بیت‌المال یا صاحبانش بازگرداند. به روایت ابن سعد، همسرش فاطمه، دختر عبدالملک، گوهری را که پدرش به او بخشیده بود، به بیت‌المال سپرد. **فدک**، که از دوران پیامبر محل منازعه بود، به وضعیتی که در زمان پیامبر داشت بازگردانده شد (ابن سعد، الطبقات، ج ۵؛ بلاذری، فتوح البلدان، بخش فدک).

این اقدام خشم امویان را برانگیخت؛ زیرا ثروت خاندان حاکم را مستقیماً هدف می‌گرفت.

و) توقف لعن علی

از دوران معاویه، نکوهش علی بر منبرها رسم شده بود. عمر این رسم را متوقف کرد و به جای آن، آیهٔ «إنّ الله یأمر بالعدل والإحسان وإیتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی» (نحل، ۹۰) را در خطبهٔ نماز جمعه قرار داد؛ آیه‌ای که تا امروز در خطبه‌های جمعهٔ بسیاری از کشورهای اسلامی خوانده می‌شود (ابن سعد، الطبقات، ج ۵).

ز) پاسخ‌گویی کارگزاران

عمر به والیانش نوشت که هیچ‌کس را بی‌اطلاع او نکشند و شکنجه را ممنوع کرد. **یزید بن مهلّب**، والی قدرتمند و ثروتمند خراسان و عراق در دوران سلیمان، را به اتهام اختلاس از بیت‌المال زندانی کرد. والیان سخت‌گیر را برکنار و به جای آنان کسانی را گماشت که به پرهیزگاری شهره بودند.

ح) گفت‌وگو با مخالفان

یکی از درخشان‌ترین جنبه‌های حکمرانی عمر، رفتار او با خوارج بود. وقتی گروهی از خوارج به رهبری شَوذَب در عراق قیام کردند، عمر به جای فرستادن سپاه، برایشان نامه نوشت و آنان را به مناظره فرا خواند. نمایندگان خوارج نزد او آمدند و دربارهٔ اموی بودنش و جانشینی یزید با او بحث کردند. به روایت طبری، عمر گفت اگر حجتی بیاورید که حق با شماست، از شما پیروی می‌کنم (طبری، حوادث سال ۱۰۰). این **نخستین گفت‌وگوی رسمی یک خلیفه با مخالفان مسلحش** بود. خوارج تا پایان خلافت او دست به شمشیر نبردند.

ط) توقف جنگ‌های توسعه‌طلبانه

عمر سپاهی را که به فرمان سلیمان قسطنطنیه را محاصره کرده بود و در زمستان سخت به گرسنگی افتاده بود، فراخواند. به روایت منابع، حتی به فکر خارج کردن مسلمانان از اندلس افتاد. به جای جنگ، به پادشاهان سند و ماوراءالنهر نامه نوشت و آنان را به اسلام فرا خواند؛ و گزارش شده که برخی از آنان پذیرفتند (بلاذری، فتوح البلدان، بخش سند).

ی) گردآوری حدیث

به روایت بخاری، عمر به ابوبکر بن حزم، قاضی مدینه، نوشت که حدیث پیامبر را بنگرد و بنویسد؛ زیرا از نابودی دانش و رفتن عالمان بیمناک است (صحیح بخاری، کتاب العلم، باب کیف یُقبض العلم). این را نخستین فرمان رسمی برای **تدوین حدیث** دانسته‌اند.

۵. زندگی شخصی

عمر، که در جوانی به تجمل شهره بود، پس از خلافت به زهدی سخت روی آورد. منابع گزارش‌های فراوانی از ساده‌زیستی او دارند: جامهٔ وصله‌دار، خاموش کردن چراغ بیت‌المال هنگام گفت‌وگوی شخصی، رد هدیه‌ها، و فروش اسب‌ها و ابزارهای شکوه خلافت. گزارش‌هایی نیز هست که در دوران او، در برخی ولایات، کسی برای گرفتن زکات پیدا نمی‌شد (ابن عبدالحکم، سیرة عمر). این گزارش‌ها احتمالاً رنگ اسطوره‌ای دارند؛ اما نشان می‌دهند که **حافظهٔ جمعی مسلمانان، دوران او را عصر عدالت می‌دانست.**

۶. پایان

عمر در رجب سال ۱۰۱ هجری، در دیرسمعان، در شمال شام، در حدود چهل سالگی درگذشت. به روایت ابن سعد و دیگران، او مسموم شده بود: غلامی با دریافت هزار دینار، زهر در خوراکش ریخته بود. عمر، که از ماجرا آگاه شد، به روایت منابع، غلام را آزاد کرد و پول را به بیت‌المال بازگرداند (ابن سعد، الطبقات، ج ۵). دربارهٔ اینکه چه کسی پشت این ماجرا بود، منابع روشن سخن نمی‌گویند؛ اما بسیاری آن را به خشم امویان از اصلاحات او نسبت داده‌اند.

۷. بازگشت اصلاحات

جانشینش، **یزید دوم** (۱۰۱–۱۰۵ هـ.ق)، بیشتر اصلاحات عمر را بازگرداند. در عراق، گرفتن جزیه از تازه‌مسلمانان از سر گرفته شد. یزید بن مهلب، که از زندان گریخته بود، در بصره قیام کرد و به دست مسلمه بن عبدالملک سرکوب شد (۱۰۲ هـ.ق). در خراسان، والی اموی **اشرس سُلَمی** (۱۱۰ هـ.ق) به مردم سغد وعده داد که اگر اسلام بیاورند، جزیه از آنان برداشته می‌شود؛ اما وقتی بسیاری اسلام آوردند و درآمد کاهش یافت، وعده را پس گرفت و همین به شورش انجامید (طبری، حوادث سال ۱۱۰).

۸. چرا اصلاحات او دوام نیاورد؟

علت	توضیح
کوتاهی زمان	دو سال و پنج ماه برای دگرگون کردن دولتی شصت‌ساله کافی نبود
وابستگی به شخص	اصلاحات بر ارادهٔ شخصی خلیفه تکیه داشت، نه بر قانون یا نهاد
نبود سازوکار جانشینی	جانشین او از پیش و بدون اختیار او تعیین شده بود
منافع خاندان حاکم	رد مظالم، ثروت امویان را هدف گرفته بود و دشمنی آنان را برانگیخت

علت	توضیح
فشار مالی	لغو جزیه و عوارض، درآمد دولت را کاهش داد و دستاویز بازگشت شد
دستگاه دیوانی	کارگزارانی که به نظم پیشین عادت داشتند، با رفتن او به همان مسیر بازگشتند

ناکامی او درس مهمی دارد: **اصلاحات وابسته به یک شخص، بدون نهادسازی، با رفتن آن شخص از میان می‌رود.** عمر بن عبدالعزیز آرمان امت را در رأس دولت آورد، اما ساختار دولت را تغییر نداد. شورای فقیهان مدینه را که می‌توانست نهاد نظارت باشد، در مقیاس خلافت تکرار نکرد. سازوکاری برای انتخاب جانشین بر پایهٔ بیعت امت پدید نیاورد. و قانونی ننوشت که پس از او نیز الزام‌آور باشد.

۹. ارزیابی: امکان ترکیب

با این همه، تجربهٔ عمر بن عبدالعزیز اهمیتی بنیادین برای استدلال این کتاب دارد. او نشان داد که **ترکیب دو جهان‌بینی ممکن است**:

مؤلفه	از منطق امت	از منطق دولت
مشروعیت	پیشنهاد بازگرداندن بیعت به امت	پذیرش وصیت‌نامهٔ خلیفهٔ پیشین
اقتصاد	لغو جزیه از مسلمانان؛ رد مظالم	حفظ خراج زمین؛ منع فروش زمین خراجی
اداره	شورای فقیهان (در مدینه)؛ گزارش ستم	حفظ دیوان و کارگزاران
غیرعرب‌ها	برابری موالی	—
مخالفان	مناظره با خوارج	—
سیاست خارجی	توقف توسعه‌طلبی؛ دعوت با نامه	حفظ مرزها

این جدول نشان می‌دهد که عمر، **عدالت امت را با ابزارهای دولت** پیوند زد: دیوان و خراج را حفظ کرد، اما آن‌ها را در خدمت برابری و عدالت گذاشت. این دقیقاً همان ترکیبی است که این کتاب در پایان، به‌عنوان درس اصلی پنج قرن پیشنهاد می‌کند. تراژدی آن بود که این ترکیب، **در یک شخص بود، نه در یک نهاد.**

> **جمع‌بندی فصل:** عمر بن عبدالعزیز نشان داد که ترکیب دو جهان‌بینی ممکن است: دولتی با ابزارهای کارآمد و اخلاق امت. اما نشان داد که این ترکیب، اگر به نهاد تبدیل نشود، تنها یک استثنای کوتاه در تاریخ می‌ماند. شورای فقیهان مدینه، که او در جوانی تشکیل داد، شاید کلید گمشدهٔ این تجربه بود: اگر آن شورا در مقیاس خلافت نهادینه می‌شد، شاید اصلاحاتش با مرگش نمی‌مرد.

منابع این فصل

- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، بخش عمر بن عبدالعزیز
- ابن عبدالحکم، سیرة عمر بن عبدالعزیز
- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۸۷، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱ و ۱۱۰ هجری
- بلاذری، فتوح البلدان (بخش‌های فدک و سند)
- ابویوسف، کتاب الخراج
- ابوعبید، کتاب الاموال
- صحیح بخاری، کتاب العلم
- ابن جوزی، سیرة عمر بن عبدالعزیز
- H. A. R. Gibb, "The Fiscal Rescript of 'Umar II" (1955)
- Antoine Borrut, "'Umar II" in *Encyclopaedia of Islam, Three*
- Hawting, *The First Dynasty of Islam* (2000)

فصل یازدهم: زید، حارث بن سریج و فروپاشی دولت اموی

در سه دههٔ پایانی دولت اموی (حدود ۱۰۱ تا ۱۳۲ ه‍.ق)، اعتراض به نظام دولت‌محور از دو سو بالا گرفت: از سوی **علویان**، که مشروعیت دینی را مطالبه می‌کردند؛ و از سوی **موالی و اعراب خراسان**، که برابری را می‌خواستند. همزمان، خود خاندان اموی در جنگی داخلی فرو رفت که «فتنهٔ سوم» نام گرفت. این فصل نشان می‌دهد که چگونه این سه بحران، مشروعیت، برابری و انسجام درونی، در هم تنیدند و دولتی را که در اوج قدرت بود، در کمتر از هفت سال پس از مرگ هشام از پا درآوردند.

۱. زید بن علی؛ امامت با قیام

پیشینه

زید بن علی بن حسین (حدود ۷۵–۱۲۲ ه‍.ق)، فرزند امام سجاد و نوهٔ امام حسین، در مدینه پرورش یافت. او به دانش، شجاعت و فصاحت شهره بود و منابع از پیوند فکری او با **واصل بن عطا**، بنیان‌گذار معتزله، سخن می‌گویند. این پیوند نشان می‌دهد که زید، برخلاف برادرش امام باقر، به **کنش سیاسی و استدلال عقلی** گرایش داشت.

به روایت منابع، زید برای دادخواهی دربارهٔ اموالی که میان خاندانش و والیان مدینه محل منازعه بود، به رُصافه نزد هشام رفت. هشام با او به تحقیر رفتار کرد. زید از آنجا به کوفه رفت (طبری، حوادث سال ۱۲۱–۱۲۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، بخش زید).

برنامهٔ قیام

در کوفه، شیعیان گرد زید آمدند. به روایت ابومخنف در طبری، حدود پانزده هزار نفر در دیوان او نام‌نویسی کردند. برنامه‌ای که زید بر پایهٔ آن بیعت می‌گرفت، **یکی از روشن‌ترین برنامه‌های حکمرانی اردوگاه امت** در این پنج قرن است. زید مردم را به این اصول فرا می‌خواند (طبری، حوادث سال ۱۲۲، «ذکر خبر زید بن علی»):

1. کتاب خدا و سنت پیامبر؛

2. جهاد با ستمگران؛
3. دفاع از ناتوانان (مستضعفان)؛
4. بخشیدن به محرومان؛
5. تقسیم فیء میان صاحبانش **به برابری**؛
6. بازگرداندن اموال ستم‌شده (رد مظالم)؛
7. بازگرداندن سپاهیانی که بیش از اندازه در مرزها نگه داشته شده بودند؛
8. یاری اهل‌بیت در برابر کسانی که با آنان دشمنی کرده‌اند.

این برنامه، هشت بند مشخص اقتصادی، اجتماعی و نظامی دارد که دقیقاً در برابر سیاست‌های دولت مروانی تنظیم شده است: تقسیم برابر در برابر عطای تبعیض‌آمیز، رد مظالم در برابر ثروت خاندان حاکم، و پایان مأموریت‌های طولانی مرزی در برابر سیاست فتوحات.

پرسش ابوبکر و عمر؛ زادن «رافضه»

اندکی پیش از قیام، گروهی از هواداران زید از او پرسیدند دربارهٔ ابوبکر و عمر چه می‌گوید. به روایت طبری، زید پاسخ داد که جز نیکی دربارهٔ آنان نمی‌گوید و از خاندانش نیز جز نیکی دربارهٔ آنان نشنیده است؛ و افزود که آنان در حکومت، به کتاب خدا و سنت پیامبر رفتار کردند. گروه بزرگی از کوفیان که بیزاری از دو خلیفه را شرط می‌دانستند، از او جدا شدند. زید گفت: «رَفَضتمونی» (مرا رها کردید). از همین‌جا، به روایت مشهور، واژهٔ **«رافضه»** برای شیعیانی که از زید جدا شدند به کار رفت (طبری، حوادث سال ۱۲۲).

این رویداد، از منظر این کتاب، اهمیت دوگانه دارد:

- **زید بر وحدت امت تأکید داشت:** او می‌خواست جنبشی فراگیر بسازد که هم شیعیان را دربر گیرد و هم مسلمانانی را که به دو خلیفهٔ نخست احترام می‌گذاشتند. این نوعی **امت‌گرایی ائتلافی** بود.

- **انشعاب پیش از نبرد:** اما همین تلاش برای فراگیری، پایگاه اصلی او را شکافت. در جنبش‌های امت‌گرا، **اختلاف بر سر هویت، بارها بر اتحاد در برابر دشمن مشترک چیره شد.**

قیام و شهادت (صفر ۱۲۲ ه.ق)

زید زمان قیام را برای اول صفر سال ۱۲۲ هجری تعیین کرده بود، اما خبر به یوسف بن عمر، والی عراق، رسید و او زید را ناچار به قیام زودهنگام کرد. از پانزده هزار نام‌نویس، به روایت منابع تنها دویست تا سیصد نفر حاضر شدند. زید با همین شمار اندک دو روز جنگید تا آنکه تیری به پیشانی‌اش خورد و کشته شد. یارانش او را پنهانی در بستر جویی به خاک سپردند؛ اما یوسف بن عمر جسد را یافت، بیرون آورد و در محلهٔ کُناسهٔ کوفه به دار آویخت. به روایت منابع، جسد سال‌ها بر دار ماند و در دوران ولید دوم سوزانده شد (طبری، حوادث سال ۱۲۲؛ مسعودی، مروج الذهب).

بار دیگر، **کوفه کاری را کرد که با مسلم بن عقیل کرده بود:** هزاران بیعت، و چند صد مرد در روز نبرد.

یحیی بن زید و خراسان

فرزند زید، **یحیی**، به خراسان گریخت و در سال ۱۲۵ هجری در جوزجان قیام کرد و کشته شد. جسد او نیز به دار آویخته شد. به روایت مسعودی، چند سال بعد، وقتی ابومسلم خراسانی بر خراسان مسلط شد، جسد یحیی را پایین آورد و به خاک سپرد؛ و مردم خراسان هفت روز برای او سوگواری کردند و در آن سال، هر نوزادی که زاده شد، یحیی یا زید نام گرفت (مسعودی، مروج الذهب).

این روایت، **پیوند مستقیم خون زید و یحیی با انقلاب عباسی** را نشان می‌دهد: عباسیان، سوگ علویان را به سرمایهٔ بسیج خود تبدیل کردند.

زیدیه

پیروان زید، **زیدیه**، اصل مهمی را در اندیشهٔ امت‌گرا وارد کردند: امام کسی از نسل فاطمه است که دانشمند، پرهیزگار و شجاع باشد و **با قیام آشکار** امامت خود را اعلام کند. زیدیه، برخلاف جریان اصلی شیعهٔ امامی که امامت را با نص و کناره‌گیری از قیام پیوند می‌داد، امامت را **با کنش سیاسی** گره زدند. همین اصل به آنان امکان داد که بعدها در طبرستان و یمن دولت بسازند (فصل هفدهم).

۲. خراسان؛ آزمایشگاه بحران موالی

مسئله

خراسان، مرز شرقی خلافت، در دهه‌های پایانی اموی به **کانون اصلی بحران** تبدیل شده بود. ترکیب جمعیتی آن پیچیده بود:

گروه	وضعیت	نارضایتی
اعراب کوچ‌داده‌شده (از زمان زیاد)	جنگجو، مقرری‌بگیر، اما دور از مرکز	خستگی از جنگ‌های پیاپی؛ شکاف قیس و یمن
دهقانان ایرانی	گردآورندگان مالیات، اشراف محلی	فشار برای گرفتن مالیات بیشتر
تازه‌مسلمانان ایرانی و سغدی	از نظر دینی برابر، از نظر مالی فرودست	پرداخت جزیه با وجود اسلام
غیرمسلمانان	پرداخت‌کنندگان جزیه و خراج	سنگینی مالیات

مسئلهٔ اصلی این بود که **گسترش اسلام، درآمد دولت را کاهش می‌داد**؛ و دولت، برای جبران، یا جزیه را از تازه‌مسلمانان می‌گرفت، یا مالیات را بر غیرمسلمانان سنگین‌تر می‌کرد. هر دو راه، نارضایتی می‌آفرید.

اشرس و وعدهٔ شکسته

در سال ۱۱۰ هجری، **اشرس بن عبدالله سُلَمی**، والی خراسان، داعیانی از جمله ابوالصیداء صالح بن طریف را به سغد فرستاد و اعلام کرد هر که اسلام آورد، جزیه از او برداشته می‌شود. بسیاری اسلام آوردند. اما وقتی درآمد خراج کاهش یافت و دهقانان شکایت کردند، اشرس دستور داد جزیه را دوباره از آنان بگیرند، و شرط کرد که فقط کسانی که ختنه کرده‌اند و آداب اسلام را می‌دانند، معاف شوند. ابوالصیداء و گروهی از اعراب، به اعتراض به همراهی تازه‌مسلمانان برخاستند. مردم سغد شوریدند و به ترکان پیوستند (طبری، حوادث سال ۱۱۰).

این رویداد، **تناقض بنیادین دولت اموی را در یک صحنه** نشان می‌دهد: دولت در آن واحد می‌خواست اسلام گسترش یابد (منطق امت) و درآمدش کم نشود (منطق دولت). وقتی این دو با هم برخورد کردند، دولت منطق خود را برگزید و وعده‌اش را شکست.

۳. حارث بن سُرَیج؛ قیام به نام برابری

آغاز (۱۱۶ هـ.ق)

حارث بن سریج، از اعراب قبیلهٔ تمیم در خراسان، در سال ۱۱۶ هجری در بلخ و اندخود قیام کرد. او پرچم سیاه برافراشت و خواسته‌هایش را چنین اعلام کرد (طبری، حوادث سال‌های ۱۱۶–۱۱۷):

- عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر؛
- برکناری کارگزاران ستمگر؛
- **لغو جزیه از مسلمانان؛**
- **رایزنی (شورا)** در انتخاب حاکم.

حارث از پشتیبانی گستردهٔ موالی و بخشی از اعراب برخوردار شد و تا مرو، مرکز خراسان، پیش رفت؛ اما شکست خورد.

جهم بن صفوان؛ دبیر انقلاب

نکتهٔ شایان توجه این است که **جهم بن صفوان**، متکلم برجستهٔ آن دوره و بنیان‌گذار جریان «جهمیه»، دبیر و سخنگوی حارث بود و برنامه‌اش را برای مردم می‌خواند. جهم از **مرجئه** بود؛ جریانی که داوری دربارهٔ ایمان مسلمانان را به خدا وامی‌گذاشت و همهٔ گویندگان شهادتین را مسلمان می‌دانست. این اندیشه، **پشتوانهٔ کلامی برابری موالی** بود: اگر شهادتین برای مسلمانی کافی است، پس تازه‌مسلمان ایرانی و عرب کهن‌مسلمان برابرند.

پناه به ترکان و بازگشت

حارث پس از شکست، به **ترگِش**، دشمنان ترک خلافت، پناه برد و دوازده سال در کنار آنان ماند. این پیوند با دشمن خارجی، او را در چشم بسیاری بدنام کرد. در سال ۱۲۷ هجری، یزید سوم که خود به برنامه‌های اصلاحی گرایش داشت، به او امان داد و حارث به مرو بازگشت. اما در آنجا با **نصر بن سیّار**، والی اموی، درگیر شد و در سال ۱۲۸ هجری در نزاع با جُدَیع کِرمانی، رئیس یمانیان خراسان، کشته شد.

اهمیت حارث در این است که نشان داد **امت‌گرایی در خراسان به خواست اجتماعی برابری تبدیل شده بود.** شعارهای او، پرچم سیاهش و پایگاه اجتماعی‌اش، همه در انقلاب عباسی دوباره پدیدار شدند.

۴. نصر بن سیار؛ اصلاح دیرهنگام

نصر بن سیار، آخرین والی اموی خراسان (۱۲۰–۱۳۱ ه‍.ق)، یکی از کاردان‌ترین مدیران اموی بود. او در سال ۱۲۱ هجری اصلاح مالی مهمی انجام داد: جزیه را تنها از غیرمسلمانان گرفت و خراج را بر زمین نهاد، صرف‌نظر از دین صاحبش. به روایت طبری، با این اصلاح، بار مالیاتی از دوش حدود سی هزار مسلمان برداشته و بر دوش حدود هشتاد هزار غیرمسلمان که پیش‌تر کمتر می‌پرداختند، گذاشته شد (طبری، حوادث سال ۱۲۱).

این همان تفکیکی بود که عمر بن عبدالعزیز بیست سال پیش انجام داده بود. اما برای اموی‌ها **دیر شده بود**. نصر، با وجود کاردانی، نتوانست شکاف قیس و یمن را در خراسان پر کند و در دام جنگ با کرمانی گرفتار شد؛ و ابومسلم از همین شکاف بهره برد. به روایت

منابع، نصر در شعری به مروان دوم هشدار داد که زیر خاکستر، اخگر آتشی را می‌بیند که نزدیک است شعله‌ور شود؛ و از او کمک خواست. کمکی نرسید (طبری، حوادث سال ۱۲۹؛ دینوری، الاخبار الطوال).

۵. فتنهٔ سوم (۱۲۶–۱۳۰ ه‍.ق)؛ فروپاشی از درون

ولید دوم (۱۲۵–۱۲۶ ه‍.ق)

پس از هشام، برادرزاده‌اش **ولید دوم** به خلافت رسید. او شاعری تجمل‌گرا بود و منابع او را به میگساری و بی‌اعتنایی به دین متهم کرده‌اند. ولید، با خالد قسری، والی پیشین عراق، که از یمانیان حمایت می‌شد، بدرفتاری کرد و او را به یوسف بن عمر سپرد تا زیر شکنجه کشته شود. این کار یمانیان را برآشفت.

یزید سوم (۱۲۶ ه‍.ق)؛ خطبهٔ قراردادی

در جمادی‌الآخر سال ۱۲۶ هجری، **یزید بن ولید** (یزید سوم)، با پشتیبانی یمانیان و گروهی از **قدریه**، جریانی کلامی که به اختیار انسان و مسئولیت حاکم باور داشت، ولید دوم را کشت و خلیفه شد. خطبهٔ نخست او، **یکی از شگفت‌انگیزترین متن‌های سیاسی عصر اموی** است. به روایت طبری، یزید سوم تعهد کرد (طبری، حوادث سال ۱۲۶، «خطبة یزید بن الولید»):

1. سنگی بر سنگ و خشتی بر خشت ننهد (کاخ نسازد)؛
2. جویی حفر نکند (بیگاری نکشد)؛
3. ثروت نیندوزد و به همسر و فرزند نبخشد؛
4. مالی را از شهری به شهر دیگر نبرد، مگر پس از برآوردن نیازهای آن شهر؛
5. سپاهیان را بیش از اندازه در مرزها نگه ندارد؛
6. درِ خود را به روی مردم نبندد؛

7. مقرری‌ها را سالانه و روزی‌ها را ماهانه بپردازد، به‌گونه‌ای که دورترین مسلمان با نزدیک‌ترین برابر باشد؛
8. و افزود: اگر به این تعهدات وفا کردم، فرمانبری و یاری بر شماست؛ و اگر وفا نکردم، **می‌توانید مرا برکنار کنید**؛ و اگر کسی را شناختید که در صلاح از من برتر است و حاضر است همین تعهدات را بدهد، و خواستید با او بیعت کنید، من نخستین کسی خواهم بود که با او بیعت می‌کنم.

این خطبه، **کامل‌ترین بیان «حکومت قراردادی» در تاریخ اموی** است؛ و شگفت آنکه از درون خاندان اموی و از زبان خلیفه‌ای برآمد که با کودتا به قدرت رسیده بود. آن را می‌توان پژواک خطبهٔ ابوبکر و برنامهٔ زید دانست. اما یزید سوم پس از تنها شش ماه، در ذی‌الحجهٔ همان سال، درگذشت و هیچ‌یک از تعهداتش فرصت آزمون نیافت.

مروان دوم (۱۲۷–۱۳۲ ه‍.ق)

پس از یزید سوم و کوتاه‌مدت برادرش ابراهیم، **مروان بن محمد** (مروان دوم)، فرماندهٔ کارآزمودهٔ جبههٔ قفقاز، با سپاه قیسی جزیره به دمشق آمد و خلیفه شد. او مرکز حکومت را به **حرّان** در جزیرهٔ شمالی منتقل کرد؛ یعنی شام، پایگاه تاریخی اموی، را رها کرد. در پنج سال خلافتش، تقریباً همیشه در جنگ بود:

شورش	رهبر	سال (ه‍.ق)	ماهیت
شورش شهرهای شام	یمانیان، سلیمان بن هشام	۱۲۷–۱۲۸	نزاع قیس و یمن و رقابت خاندانی
قیام خوارج در عراق	ضحاک بن قیس شیبانی	۱۲۷–۱۲۸	تصرف کوفه و شکست سپاهیان اموی
قیام خوارج در حجاز	ابوحمزهٔ خارجی و طالب‌الحق	۱۲۹–۱۳۰	تصرف مکه و مدینه

شورش	رهبر	سال (ه.ق)	ماهیت
قیام علوی–هاشمی	عبدالله بن معاویه (از نوادگان جعفر طیار)	۱۲۷–۱۲۹	قیام در کوفه، سپس حکومت بر بخش‌هایی از ایران (اصفهان، اصطخر)
دعوت عباسی	ابومسلم خراسانی	از ۱۲۹	پرچم سیاه در مرو

قیام **عبدالله بن معاویه** شایان توجه است: او از پشتیبانی گروه‌های گوناگون هاشمی، از جمله برخی از عباسیان، برخوردار بود و چند سال بر بخش‌هایی از غرب ایران حکم راند؛ تا آنکه به خراسان گریخت و ابومسلم او را کشت. این ماجرا نشان می‌دهد که **عباسیان در آن زمان، حتی رقیبان هاشمی خود را نیز تحمل نمی‌کردند.**

زاب و پایان

در جمادی‌الآخر سال ۱۳۲ هجری، سپاه خراسانی عباسیان در کنار رود زاب بزرگ، در شمال عراق، سپاه مروان دوم را شکست داد. مروان به مصر گریخت و در ذی‌الحجهٔ همان سال در بوصیر کشته شد. عباسیان در نزدیکی رملهٔ فلسطین، در ابوفُطرُس، گروهی از امویان را پس از امان دادن، کشتند.

اما یک شاهزادهٔ جوان اموی، **عبدالرحمن بن معاویه بن هشام**، از کشتار گریخت، از شمال آفریقا گذشت و در سال ۱۳۸ هجری در **اندلس** امارتی اموی بنیان نهاد که نزدیک به سه قرن دوام آورد. بدین‌سان، **الگوی دولت اموی در غرب جهان اسلام زنده ماند.**

۶. چرا دولت عربی فرو ریخت؟

از مجموع آنچه در فصل‌های ششم تا یازدهم آمد، می‌توان هفت علت را برای فروپاشی دولت اموی برشمرد:

علت	شرح	نمونه‌ها
بحران مشروعیت	داغ کربلا، حره، قتل حجر و قتل زید	فصل‌های ۶، ۷ و ۱۱
شکاف قیس و یمن	دولت بر پایهٔ قبیله‌ای ناپایدار ایستاده بود	مرج راهط تا زاب
طرد موالی	اکثریت رو به رشد مسلمانان از قدرت بیرون ماندند	داغ حجاج؛ وعدهٔ شکستهٔ اشرس
فاصلهٔ مرکز و پیرامون	شام نتوانست خراسان و عراق را جذب کند	واسط؛ قیام‌های خراسان
فشار مالی جنگ‌ها	فتوحات متوقف شد و هزینه‌ها ماند	شکست‌های دوران هشام
ناکامی اصلاحات	اصلاحات عمر دوم و یزید سوم نهادینه نشد	فصل ۱۰؛ خطبهٔ یزید سوم
انشعاب خاندان حاکم	جنگ داخلی پسرعموها پس از هشام	قتل ولید دوم؛ فتنهٔ سوم

۷. درسی کلیدی: دو اصلاح‌گر، هیچ نهاد

نکتهٔ شگفت این دوره آن است که **دولت اموی دو بار فرصت اصلاح از درون را داشت:** یک بار با عمر بن عبدالعزیز، و یک بار با یزید سوم. هر دو، برنامه‌هایی را اعلام کردند که با خواسته‌های امت‌گرایان، از زید تا حارث، هم‌خوانی داشت: برابری، رد مظالم، پاسخ‌گویی حاکم و حتی امکان عزل او. و هر دو، پس از مدتی کوتاه درگذشتند و برنامه‌شان با آنان رفت.

اگر یکی از این دو، **نهادی** پدید آورده بود، شورایی، قانونی یا سازوکار جانشینی‌ای، شاید تاریخ مسیر دیگری می‌یافت. اما در دولتی که همه چیز به شخص خلیفه وابسته بود، اصلاح نیز به شخص وابسته ماند.

> **جمع‌بندی فصل:** دولت اموی دولت ساخت، اما ملت نساخت. هویت عربی، بدون مشروعیت و بدون فراگیری، پایهٔ کافی برای یک دولت پایدار نبود. زید برنامهٔ

> امت‌گرا را با هشت بند اعلام کرد؛ حارث آن را به زبان برابری موالی برگرداند؛ و یزید سوم، از درون دولت، آن را به شکل یک قرارداد اجتماعی پذیرفت. اما هیچ‌یک به نهاد تبدیل نشد. وارث همهٔ این شعارها، جنبشی شد که آن‌ها را بهتر از همه سازمان داد: دعوت عباسی.

منابع این فصل

- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۱۱۰ تا ۱۳۲ هجری
- بلاذری، انساب الاشراف، بخش‌های زید و امویان متأخر
- مسعودی، مروج الذهب
- دینوری، الاخبار الطوال
- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین
- اشعری، مقالات الاسلامیین، بخش زیدیه و مرجئه
- نوبختی، فرق الشیعة
- اخبار الدولة العباسیة (مؤلف ناشناخته)
- Julius Wellhausen, *The Arab Kingdom and its Fall* (1902)
- M. A. Shaban, *The 'Abbasid Revolution* (1970)
- Khalid Yahya Blankinship, *The End of the Jihad State* (1994)
- Patricia Crone, *God's Rule* (2004)، فصل‌های مربوط به یزید سوم و قدریه

بخش چهارم — عصر نخست عباسی (۱۳۲–۲۴۷ هجری)

عباسیان در سال ۱۳۲ هجری (۷۵۰ م) دولت اموی را برانداختند. انقلاب آنان شاید **هوشمندانه‌ترین ترکیب تاریخ اسلام از دو جهان‌بینی** بود: زبان امت‌محور برای بسیج، و منطق دولت‌محور برای حکمرانی. عباسیان همهٔ شعارهایی را که امت‌گرایان در هفتاد سال پیش از آن سر داده بودند، از خون‌خواهی حسین تا برابری موالی، برگرفتند و در سازمانی پنهان و منضبط، به نیرویی تبدیل کردند که دولت اموی را از پا درآورد. اما پس از پیروزی، همان منطق دولتی را که برانداخته بودند، با شدتی بیشتر به کار بستند. این فصل، این دگردیسی را گام‌به‌گام بررسی می‌کند.

۱. خاندان عباس؛ از حاشیه به مرکز

عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر، دیرتر از بسیاری از بنی‌هاشم اسلام آورد و در سیاست صدر اسلام نقش برجسته‌ای نداشت. پسرش، **عبدالله بن عباس**، دانشمند و مفسر نامدار، از یاران علی بود و در جمل و صفین در کنار او جنگید. اما نسل‌های بعدی خاندان عباس، برخلاف علویان، در دوران اموی از قیام دوری کردند.

نوهٔ ابن عباس، **علی بن عبدالله**، در دهکدهٔ **حُمَیمه**، در جنوب اردن کنونی، در ملکی که امویان به خاندانش داده بودند، زندگی می‌کرد. حمیمه دور از مراکز قدرت، اما نزدیک به راه کاروان‌های حج و تجارت بود؛ جایی مناسب برای **دریافت خبر و فرستادن پیام** بی‌آنکه توجه برانگیزد.

نسل	چهره	نقش
۱	عباس بن عبدالمطلب	عموی پیامبر
۲	عبدالله بن عباس	دانشمند، یار علی
۳	علی بن عبدالله	سکونت در حمیمه
۴	محمد بن علی (درگذشت حدود ۱۲۵ هـ.ق)	بنیان‌گذار دعوت پنهان

نسل	چهره	نقش
۵	ابراهیم الامام، ابوالعباس سفاح، ابوجعفر منصور	رهبران انقلاب و نخستین خلفا

۲. وصیت ابوهاشم؛ پل از مختار به عباسیان

بنا بر روایت رسمی عباسیان، **ابوهاشم عبدالله**، فرزند محمد بن حنفیه و امام فرقهٔ کیسانیه (فصل هشتم)، در حدود سال ۹۸ هجری، هنگام بازگشت از دمشق، در حمیمه بیمار شد و پیش از مرگ، حق امامت و فهرست داعیان و شبکهٔ هوادارانش را به **محمد بن علی** عباسی سپرد (اخبار الدولة العباسیة؛ نوبختی، فرق الشیعة؛ بلاذری، انساب الاشراف، بخش عباسیان).

اعتبار تاریخی این روایت محل تردید است و ممکن است بعدها برای مشروعیت‌بخشی ساخته شده باشد. اما کارکرد سیاسی آن روشن است: **این روایت، عباسیان را وارث مستقیم جنبش مختار و هواداران محمد بن حنفیه کرد**؛ یعنی وارث شبکه‌ای از شیعیان کوفه و موالی که هفتاد سال در انتظار «مهدی» آل محمد بودند.

۳. سازمان دعوت؛ الگوبرداری از مدینه

محمد بن علی از حدود سال ۱۰۰ هجری، **دعوت پنهان** را آغاز کرد. سازمان این دعوت، از دقیق‌ترین سازمان‌های سیاسی پیشامدرن است:

- **مرکز در کوفه:** رهبری عملیاتی دعوت در کوفه بود؛ ابتدا با میسره نَبّال و بُکیر بن ماهان، و سپس با **ابوسلمه حفص بن سلیمان خلّال**، بازرگانی ثروتمند که بعدها «وزیر آل محمد» لقب گرفت.
- **میدان در خراسان:** خراسان، دور از شام و با جمعیت ناراضی موالی و اعراب کوچ‌داده‌شده، میدان اصلی دعوت شد.

- **دوازده نقیب:** رهبری دعوت در خراسان در دست **دوازده نقیب** بود که به‌عنوان رئیس ایشان، **سلیمان بن کثیر خزاعی** برگزیده شد. شمار دوازده، آگاهانه از الگوی **دوازده نقیبی** گرفته شده بود که پیامبر در بیعت عقبه از میان انصار برگزید (ابن هشام، السیرة؛ اخبار الدولة العباسیة). در کنار آنان، هفتاد داعی فعالیت می‌کردند؛ باز هم با الگوی هفتاد بیعت‌کنندهٔ عقبهٔ دوم.

این الگوبرداری، **نشانهٔ آگاهی کامل رهبران دعوت از قدرت نمادهای امت** بود: آنان سازمان خود را چنان ساختند که گویی تکرار تجربهٔ مدینه است.

- **پنهان‌کاری:** داعیان به نام بازرگان سفر می‌کردند. نام امام فاش نمی‌شد و بیعت به نام «الرضا من آل محمد» گرفته می‌شد.
- **انضباط:** وقتی داعی‌ای به نام **خِداش** (حدود ۱۱۸ هـ.ق) از خط رهبری بیرون رفت و عقاید افراطی رواج داد، رهبری دعوت او را طرد کرد و پس از دستگیری به دست والی اموی، از او بیزاری جست. دعوت حاضر نبود انضباط خود را فدای هیچ فردی کند.

۴. شعار «الرضا من آل محمد»

شعار دعوت، **«الرضا من آل محمد»** بود: دعوت به فردی برگزیده و مورد رضایت از خاندان پیامبر، بی‌آنکه نامش آشکار شود. این ابهام عامدانه بود و چند کارکرد داشت:

1. **فراگیری:** هر کس می‌توانست امام دلخواه خود را در این شعار ببیند. هواداران علویان گمان می‌کردند برای فرزندان علی و فاطمه می‌جنگند؛ کیسانیه گمان می‌کردند برای وارثان ابوهاشم؛ و موالی، برای عدالت و برابری.
2. **امنیت:** پنهان ماندن نام امام، او را از دسترس امویان دور نگه می‌داشت.
3. **انعطاف:** رهبری می‌توانست پس از پیروزی، دربارهٔ هویت «الرضا» تصمیم بگیرد.

جنبش در این دوره «هاشمیه» نام داشت؛ نامی که هم علویان را دربر می‌گرفت و هم عباسیان را. به این ترتیب، **میراث معنایی کربلا و قیام زید به سرمایهٔ سیاسی یک خاندان دیگر تبدیل شد.** جهان‌بینی امت‌محور پرچم انقلاب شد، اما صاحب انقلاب نشد.

۵. ابومسلم و نیروی خراسان

ابومسلم کیست؟

دربارهٔ تبار **ابومسلم خراسانی** منابع هم‌داستان نیستند؛ برخی او را ایرانی از اصفهان یا مرو، و برخی بردهٔ آزادشده می‌دانند؛ و خود او نام و نسبش را عمداً پنهان می‌کرد. **ابراهیم الامام**، فرزند محمد بن علی، در حدود سال ۱۲۸ هجری این جوان کم‌سال را، که به هوش و قاطعیت شهره بود، به‌عنوان نمایندهٔ شخصی خود به خراسان فرستاد. نقیبان کهن‌سال، به‌ویژه سلیمان بن کثیر، در آغاز از رهبری او ناخرسند بودند؛ اما فرمان امام را پذیرفتند.

قیام (رمضان ۱۲۹ ه‍.ق)

ابومسلم در بیست‌وپنجم رمضان سال ۱۲۹ هجری، در روستای سَفیذَنج نزدیک مرو، **پرچم‌های سیاه** را برافراشت. رنگ سیاه، که در احادیث منسوب به پیامبر دربارهٔ پرچم‌های سیاه از مشرق یاد شده، و در قیام حارث بن سریج نیز به کار رفته بود، نماد سوگ بر شهیدان اهل‌بیت و انتظار رهایی بود. در شب نخست، به روایت منابع، مردم ده‌ها روستا با دیدن آتش‌های برافروخته بر بام‌ها به او پیوستند (طبری، حوادث سال ۱۲۹).

نوآوری سازمانی: سپاه بر پایهٔ سکونت

یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های ابومسلم، به گزارش منابع، این بود که سپاهیان را **بر پایهٔ نام و روستای محل سکونت** ثبت کرد، نه بر پایهٔ قبیله (طبری، حوادث سال ۱۲۹؛ و تحلیل Shaban). این تغییر، به‌ظاهر اداری، **انقلابی در مفهوم عضویت سیاسی** بود: برای نخستین بار، عرب و غیرعرب در یک دیوان، با یک معیار، کنار هم ثبت شدند. **سپاه خراسانی، نخستین سپاه «امت» در معنای فراقبیله‌ای آن بود.**

بهره‌برداری از شکاف قیس و یمن

ابومسلم با زیرکی از شکاف قیس و یمن در خراسان بهره برد: نخست با جُدیع کرمانی، رئیس یمانیان، علیه نصر بن سیار، والی قیسی اموی، همراه شد؛ سپس پس از کشته شدن کرمانی،

پسرانش را به خود جذب کرد و در نهایت آنان را نیز کنار گذاشت. در سال ۱۳۰ هجری، مرو به دست او افتاد و نصر گریخت.

پیشروی به سوی غرب

قحطبه بن شبیب طائی، فرماندهٔ عرب سپاه خراسانی، نیشابور، گرگان و ری را گرفت و در سال ۱۳۱ هجری در نهاوند پیروز شد. او در گذر از فرات کشته شد، اما پسرش **حسن بن قحطبه** در محرم ۱۳۲ هجری کوفه را گرفت.

۶. لحظهٔ تصمیم: چه کسی «الرضا» است؟

پس از ورود سپاه خراسانی به کوفه، پرسشی که سال‌ها پنهان مانده بود، آشکار شد: **امام کیست؟** ابراهیم الامام، رهبر عباسی، پیش‌تر به دست مروان دوم دستگیر و در زندان حرّان کشته شده بود (حدود صفر ۱۳۲ ه‍.ق). برادرانش، ابوالعباس و ابوجعفر، به کوفه آمده و در خانهٔ ابوسلمه پنهان بودند.

ابوسلمه خلال، «وزیر آل محمد»، در اعلام نام ابوالعباس درنگ کرد. بنا بر گزارش جهشیاری و مسعودی، او به سه تن از بزرگان علوی، **جعفر بن محمد صادق، عبدالله محض** (از نوادگان امام حسن) و عمر بن علی بن حسین، نامه نوشت و خلافت را به آنان پیشنهاد کرد. به روایت مسعودی، امام صادق نامه را بر شعلهٔ چراغ سوزاند و گفت ابوسلمه شیعهٔ دیگری است (مسعودی، مروج الذهب؛ جهشیاری، کتاب الوزراء والکتّاب).

صرف‌نظر از جزئیات، این ماجرا نشان می‌دهد که **در لحظهٔ پیروزی، دو امکان پیش روی انقلاب بود**: سپردن قدرت به نمایندگان علوی جریان امت‌گرا، یا به خاندان عباسی که سازمان انقلاب را در دست داشت. گروهی از فرماندهان خراسانی، بی‌اعتنا به ابوسلمه، ابوالعباس را یافتند و در **۱۲ ربیع‌الآخر سال ۱۳۲ هجری** در مسجد کوفه با او بیعت کردند. **سازمان بر مشروعیت پیروز شد.**

۷. خطبه‌های کوفه؛ وعدهٔ امت

ابوالعباس و عمویش **داوود بن علی** در مسجد کوفه خطبه خواندند. این خطبه‌ها، که طبری متن آن‌ها را نقل کرده، **زبان امت‌گرای انقلاب** را به روشنی نشان می‌دهند (طبری، حوادث سال ۱۳۲، «خطبة ابی العباس» و «خطبة داود بن علی»):

- ابوالعباس خود را از خاندان پیامبر خواند و کوفیان را که دوستدار اهل‌بیت بودند ستود؛ و وعده داد بر مقرری‌هایشان صد درهم بیفزاید. او در پایان، خود را «السفّاح المبیح» خواند؛ تعبیری که به معنای «بسیار بخشنده» یا «خون‌ریز» تفسیر شده و لقب او از آن آمده است.
- داوود بن علی گفت: به خدا سوگند، بیرون نیامدیم تا در میان شما جوی بکنیم یا کاخ بسازیم یا طلا و نقره بیندوزیم؛ بلکه از خشم برای حق خود و برای پسرعموهایمان، و از اندوه کارهای شما، بیرون آمدیم... شما در پناه خدا و رسولش و عباس هستید که میان شما به آنچه خدا فرو فرستاده حکم کنیم، و با شما به کتاب خدا رفتار کنیم، و در میان عامه و خاصهٔ شما به سیرهٔ رسول خدا عمل کنیم.

این وعده‌ها، **پژواک دقیق خطبهٔ یزید سوم** (فصل یازدهم) و برنامهٔ زید بن علی بود: نه کاخ، نه بیگاری، نه انباشت ثروت؛ حکم به کتاب و سنت. هفت ماه بعد، در جمادی‌الآخر سال ۱۳۲، سپاه مروان در زاب شکست خورد.

۸. چرخش: حذف بنیان‌گذاران

قتل ابوسلمه (۱۳۲ ه.ق)

اندکی پس از به قدرت رسیدن ابوالعباس، ابوسلمه خلال، که در اعلام نام او درنگ کرده بود، شبانه در کوفه کشته شد. به روایت منابع، قتل او با هماهنگی ابومسلم انجام شد و آن را به خوارج نسبت دادند (طبری، حوادث سال ۱۳۲؛ جهشیاری).

قتل سلیمان بن کثیر

ابومسلم، به روایت منابع، سلیمان بن کثیر خزاعی، رئیس نقیبان و یکی از بنیان‌گذاران دعوت، را نیز به اتهام گرایش به علویان کشت.

قتل ابومسلم (شعبان ۱۳۷ ه‍.ق)

ابوجعفر منصور، دومین خلیفهٔ عباسی، از قدرت و محبوبیت ابومسلم در خراسان بیمناک بود. پس از آنکه ابومسلم به فرمان منصور، قیام عمویش **عبدالله بن علی** را در شام سرکوب کرد (۱۳۷ ه‍.ق)، منصور او را به اردوگاه خود در رومیه، نزدیک مدائن، فرا خواند. ابومسلم، با وجود هشدار یارانش، رفت. منصور پس از گفت‌وگویی که در آن خطاهای ابومسلم را برشمرد، او را به دست نگهبانانی که پشت پرده پنهان کرده بود، کشت (طبری، حوادث سال ۱۳۷، «ذکر الخبر عن قتل ابی مسلم»).

بنیان‌گذار انقلاب	نقش	سرنوشت	سال (ه‍.ق)
ابوسلمه خلال	«وزیر آل محمد»، رهبر دعوت در کوفه	کشته شد	۱۳۲
سلیمان بن کثیر	رئیس دوازده نقیب خراسان	کشته شد	۱۳۲
ابومسلم خراسانی	فرمانده انقلاب	کشته شد	۱۳۷
عبدالله بن علی	عموی خلیفه، فاتح زاب	زندانی و کشته شد	۱۳۷–۱۴۷

همان منطق حذف رقیب که در کربلا دیده شد، این بار علیه **بنیان‌گذاران خود انقلاب** به کار رفت. این الگو، در تاریخ انقلاب‌ها بارها تکرار شده است: انقلاب، فرزندان خود را می‌خورد.

۹. واکنش خراسان؛ شورش‌های ایرانی

قتل ابومسلم، که در خراسان قهرمان بود، موجی از شورش‌ها را برانگیخت. این شورش‌ها رنگی آشکارا ایرانی و گاه دینی–ایرانی داشتند:

شورش	رهبر	سال (ه‍.ق)	ماهیت
سنباد	سنباد، از یاران ابومسلم	۱۳۷	خون‌خواهی ابومسلم در نیشابور و ری؛ رنگ زرتشتی–مزدکی
اسحاق ترک	اسحاق	پس از ۱۳۷	ادعای غیبت و بازگشت ابومسلم
راوندیه	گروهی از خراسانیان	۱۴۱	ستایش افراطی منصور به‌عنوان خدا؛ سرکوب به دست خود منصور
استادسیس	استادسیس	۱۵۰	شورش بزرگ در بادغیس و هرات
المقنّع	هاشم بن حکیم	۱۵۹–۱۶۳	ادعای الوهیت؛ «سپیدجامگان» در ماوراءالنهر
بابک خرم‌دین	بابک	۲۰۱–۲۲۳	خرمیان در آذربایجان؛ بیست سال مقاومت

این شورش‌ها نشان می‌دهند که **وعدهٔ امت‌گرای انقلاب، برای بسیاری از ایرانیان خراسان، تحقق نیافته بود.** کسانی که به امید عدالت و رهایی به پرچم سیاه پیوسته بودند، اکنون شاهد دولتی بودند که بنیان‌گذارانش را کشته و خراج را همچنان می‌گرفت. برخی از آنان، به جای اسلام سیاسی، به آیین‌های پیش از اسلام بازگشتند.

۱۰. از وصیت ابوهاشم تا ارث عباس؛ دگردیسی مشروعیت

با تثبیت قدرت، عباسیان نیاز داشتند پایهٔ مشروعیت خود را از ابهام «الرضا من آل محمد» بیرون آورند. سه مرحله در این دگردیسی دیده می‌شود:

1. **وصیت ابوهاشم:** در آغاز، مشروعیت عباسیان بر وصیت ابوهاشم تکیه داشت؛ یعنی ادامهٔ خط علوی–کیسانی.
2. **ارث عباس:** در مکاتبهٔ مشهور منصور با محمد نفس زکیه (۱۴۵ ه‍.ق)، نفس زکیه استدلال کرد که او از نسل فاطمه، دختر پیامبر، است و از همه سزاوارتر. منصور پاسخ داد که خداوند فرزندان دختر را وارث قرار نداده؛ و **عباس، به‌عنوان عمو، وارث پیامبر** بوده است؛ و افزود که علویان بارها قیام کردند و شکست خوردند، و عباسیان بودند که خون‌خواهی آنان را کردند (طبری، حوادث سال ۱۴۵، «ذکر الکتب التی کتبها محمد والمنصور»).
3. **خلافت الهی:** در دوران مهدی و پس از آن، خلیفهٔ عباسی خود را **«خلیفة الله»** و «سایهٔ خدا در زمین» خواند. به روایت ابن عبدربه، منصور در خطبه‌ای در مکه گفت: ای مردم، من سلطان خدا در زمینم، شما را به توفیق و رهنمود او اداره می‌کنم، و نگهبان مال او هستم (ابن عبدربه، العقد الفرید). این تعبیر، دقیقاً همان مالکیت «مال خدا» است که ابوذر صد سال پیش در برابر معاویه به آن اعتراض کرده بود (فصل سوم).

این دگردیسی، **مسیر کامل از امت به دولت را در یک نسل** نشان می‌دهد: از بیعت پنهان به نام یک «برگزیدهٔ ناشناخته از آل محمد»، تا خلیفه‌ای که خود را سلطان خدا و نگهبان مال او می‌داند.

۱۱. چرخش عباسیان از امت به دولت

پیش از پیروزی (زبان امت)	پس از پیروزی (منطق دولت)
دعوت به نام «الرضا من آل محمد»	انحصار قدرت در خاندان عباس
سازمانی با الگوی نقیبان عقبه	دربار با الگوی ساسانی
وعدهٔ «نه کاخ، نه جوی، نه انباشت»	ساخت بغداد، کاخ‌ها و خزانهٔ پر
برابری موالی و ثبت سپاه بر پایهٔ سکونت	سپاه خراسانی به‌عنوان ابزار خلیفه

پیش از پیروزی (زبان امت)	پس از پیروزی (منطق دولت)
همراهی با علویان؛ سوگ زید و یحیی	سرکوب قیام‌های علوی
مشروعیت از وصیت ابوهاشم	مشروعیت از ارث عباس، سپس «خلیفة الله»
بنیان‌گذاران قهرمان	قتل ابوسلمه، سلیمان بن کثیر و ابومسلم

۱۲. ارزیابی: انقلابی که نیمی از آن پیروز شد

انقلاب عباسی را نباید تنها «فریب» دانست. این انقلاب دستاوردهای واقعی داشت که بخشی از خواسته‌های امت‌گرایان را تحقق بخشید:

- **پایان دولت عربی:** موالی، به‌ویژه ایرانیان، به مراکز قدرت راه یافتند. تمایز حقوقی عرب و غیرعرب مسلمان به‌تدریج از میان رفت.
- **جابه‌جایی مرکز:** مرکز خلافت از شام به عراق آمد؛ به قلب جمعیتی و اقتصادی جهان اسلام.
- **گشایش فرهنگی:** دیوان، دانش و ادب ایرانی، یونانی و هندی وارد فرهنگ اسلامی شد.

اما آنچه تحقق نیافت، **بنیان امت‌گرایانهٔ مشروعیت** بود: حاکم برگزیدهٔ امت، پاسخ‌گو و قابل عزل. عباسیان برابری اجتماعی را تا حدی پذیرفتند، اما **برابری سیاسی** را نه.

> **جمع‌بندی فصل:** انقلاب عباسی ثابت کرد که آرمان امت می‌تواند قدرت را سرنگون کند، به شرط آنکه سازمان داشته باشد؛ دوازده نقیب و هفتاد داعی، الگوی عقبه را بازآفریدند و پیروز شدند. اما اگر سازمان در دست کسی جز صاحبان آرمان باشد، میوهٔ انقلاب را دیگری می‌چیند. علویان مشروعیت را داشتند و عباسیان سازمان را؛ و در لحظهٔ تصمیم، سازمان بر مشروعیت پیروز شد.

منابع این فصل

- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۱۰۰ تا ۱۴۵ هجری

- اخبار الدولة العباسية و فيه اخبار العباس وولده (مؤلف ناشناختهٔ قرن سوم)
- بلاذری، انساب الاشراف، بخش عباسیان
- دینوری، الاخبار الطوال
- مسعودی، مروج الذهب
- جهشیاری، کتاب الوزراء والکتّاب
- ابن عبدربه، العقد الفرید
- نوبختی، فرق الشیعة
- ابن هشام، السیرة (برای الگوی نقیبان عقبه)
- غلامحسین صدیقی، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری
- M. A. Shaban, *The 'Abbasid Revolution* (1970)
- Moshe Sharon, *Black Banners from the East* (1983)
- Jacob Lassner, *The Shaping of 'Abbasid Rule* (1980)
- Hugh Kennedy, *The Early Abbasid Caliphate* (1981)

اگر عصر مروانی دولت‌گرایی را در عمل به اوج رساند، عصر نخست عباسی آن را **به نظریه نیز مجهز کرد.** در این دوره، برای نخستین بار در جهان اسلام، یک متفکر طرحی جامع برای اصلاح دولت نوشت؛ خلیفه‌ای پایتختی ساخت که خود نماد نظم دیوانی بود؛ و خاندانی از وزیران ایرانی، نیم قرن دولت را با عقلانیت اداری گرداندند. این فصل، این سه چهره را بررسی می‌کند: **ابن مقفع** به‌عنوان نظریه‌پرداز، **منصور** به‌عنوان مجری، و **برمکیان** به‌عنوان اوج و پایان دیوان‌سالاری ایرانی در خلافت عربی.

۱. ابن مقفع؛ نخستین نظریه‌پرداز دولت در اسلام

زندگی

روزبه پسر دادویه، که پس از اسلام **عبدالله بن مقفع** نام گرفت (حدود ۱۰۶–۱۴۲ ه‍.ق)، در گور (فیروزآباد کنونی) در فارس زاده شد. پدرش، دادویه، از کارگزاران مالی حجاج بود و به اتهام اختلاس شکنجه شد؛ دستش چنان آسیب دید که چروکیده («مُقَفَّع») ماند، و لقب خاندان از همین‌جا آمد (ابن ندیم، الفهرست؛ جهشیاری، کتاب الوزراء والکتّاب).

روزبه در بصره پرورش یافت و هم در ادب عربی و هم در سنت دیوانی و ادبی ایرانی سرآمد شد. در اواخر دوران اموی کاتب برخی والیان بود؛ و پس از انقلاب عباسی، به دست **عیسی بن علی**، عموی خلیفه، اسلام آورد و کاتب او و برادرش **سلیمان بن علی**، والی بصره، شد.

آثار

ابن مقفع پلی میان دو سنت بود. مهم‌ترین آثارش:

اثر	نوع	اهمیت برای نظریهٔ حکمرانی
کلیله و دمنه	ترجمه از پهلوی	داستان‌های اندرزی دربارهٔ رفتار پادشاه، وزیر و درباریان

اثر	نوع	اهمیت برای نظریهٔ حکمرانی
الادب الکبیر	تألیف	آداب همنشینی با پادشاه و اخلاق کارگزار
الادب الصغیر	تألیف	اندرزهای اخلاقی
خدای‌نامه (سیر ملوک العجم)	ترجمه از پهلوی	تاریخ پادشاهان ایران؛ سرچشمهٔ شاهنامه
آیین‌نامه	ترجمه از پهلوی	آداب و رسوم دربار ساسانی
رسالة الصحابة	تألیف	**طرح جامع اصلاح دولت**

(ابن ندیم، الفهرست، بخش «ابن المقفع»)

با این آثار، ابن مقفع **سنت حکمرانی ساسانی** را به زبان عربی و به فرهنگ اسلامی منتقل کرد. بخش بزرگی از آنچه بعدها «آیینهٔ شهریاران» و «اندرزنامه» در ادب فارسی و عربی نامیده شد، از این ترجمه‌ها سرچشمه گرفت.

«رسالة الصحابة»؛ طرح اصلاح دولت

ابن مقفع در اوایل خلافت منصور، رساله‌ای کوتاه اما بنیادین نوشت که خطاب به خلیفه بود و «رسالة الصحابة» (رساله دربارهٔ همراهان) نام گرفت. متن این رساله در مجموعه‌های آثار او، از جمله «آثار ابن المقفع» و گردآوری محمد کردعلی در «رسائل البلغاء»، باقی مانده است. پیشنهادهای اصلی آن:

الف) سپاه خراسانی

ابن مقفع سپاه خراسانی را **ستون دولت** می‌داند، اما نگران بی‌انضباطی و نفوذ سیاسی آن است. پیشنهادش:

- خلیفه برای سپاه **کتابی (مقرراتی) بنویسد** که وظایف، حقوق و حدود آنان را روشن کند؛

- مقرری‌شان **به‌موقع و منظم** پرداخت شود؛
- **ادارهٔ خراج و امور مالی به آنان سپرده نشود؛** زیرا جنگجویی که به مال دست یابد، فاسد می‌شود؛
- فرماندهان از میان کسانی برگزیده شوند که به دانش و ادب شهره‌اند، و سپاهیان آموزش ببینند.

این پیشنهاد، **نخستین نظریهٔ تفکیک قدرت نظامی از قدرت مالی** در اندیشهٔ اسلامی است.

ب) یکسان‌سازی قانون

مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین پیشنهاد ابن مقفع، دربارهٔ قانون بود. او شکایت می‌کند که در کوفه و بصره و حجاز، قاضیان دربارهٔ یک موضوع، احکام متناقض صادر می‌کنند؛ گاه خونی در یک شهر حلال و در شهر دیگر حرام شمرده می‌شود؛ و هر قاضی به رأی خود یا به سنتی که مدعی است از گذشتگان رسیده، عمل می‌کند. پیشنهاد او:

- خلیفه این احکام متفاوت و استدلال‌های هر یک را **گرد آورد و بررسی کند؛**
- آنگاه با رأی خود، یکی را برگزیند و آن را در **کتابی واحد** به‌عنوان قانون سراسر قلمرو اعلام کند؛
- و هر خلیفه، در زمان خود، این کتاب را بازبینی کند.

استدلال ابن مقفع این است که در اموری که نص صریح قرآن و سنت وجود ندارد، **رأی امام (خلیفه)** مرجع است؛ و اطاعت از او در این امور، واجب است. اما در آنچه خدا حرام کرده، اطاعتی از هیچ‌کس نیست.

این پیشنهاد را می‌توان **نخستین طرح «قانون‌گذاری دولتی»** در جهان اسلام دانست؛ چیزی شبیه آنچه ژوستینین در روم و ساسانیان در ایران انجام داده بودند. اگر اجرا می‌شد، دولت اسلامی **قانون واحد و مدون** می‌داشت.

ج) گزینش همراهان (صحابه)

ابن مقفع از خلیفه می‌خواهد که «صحابه»، یعنی مشاوران و همراهان نزدیکش، را از میان اهل دانش، شرافت و ادب برگزیند؛ نه از میان چاپلوسان و کسانی که تنها به سبب نسب یا خدمت نظامی به دربار راه یافته‌اند. او دربار را **مرکز اندیشه و تصمیم** می‌خواهد، نه مرکز امتیاز.

د) عدالت مالیاتی

مالیات زمین باید **معین، ثبت‌شده و ثابت** باشد تا کارگزاران نتوانند به دلخواه بستانند. ابن مقفع به‌ویژه از ستم کارگزاران خراج بر کشاورزان عراق انتقاد می‌کند.

هـ) مردم شام و عراق و حجاز

ابن مقفع دربارهٔ هر یک از مناطق مهم، توصیه‌هایی دارد: شامیان را، که هواداران امویان بودند، با مدارا جذب کند؛ عراقیان را با عدالت و شناخت فضلشان؛ و حجاز را با توجه به جایگاه دینی‌اش.

پایان ابن مقفع

ابن مقفع پایانی تلخ داشت. وقتی عبدالله بن علی، عموی منصور، پس از شکست در قیامش به برادرانش در بصره پناه برد، ابن مقفع، کاتب آنان، **امان‌نامه‌ای** برای او نوشت که منصور باید امضا می‌کرد. این امان‌نامه شرط‌هایی بسیار سخت برای خلیفه داشت؛ از جمله، به روایت منابع، اینکه اگر منصور به عبدالله خیانت کند، از خلافت خلع شود و مردم از بیعتش آزاد باشند (جهشیاری؛ بلاذری، انساب الاشراف). منصور خشمگین شد. **سفیان بن معاویه مهلبی**، والی بصره، که کینهٔ شخصی از ابن مقفع داشت، او را با بدترین شکنجه کشت؛ و منابع، رضایت منصور را از این کار گزارش داده‌اند (حدود ۱۳۹–۱۴۲ هـ.ق).

پایان ابن مقفع نمادین است: **نخستین نظریه‌پرداز دولت قانون‌مند، به سبب نوشتن متنی که خلیفه را مقید به شرط می‌کرد، کشته شد.** دولت‌گرایی عباسی، دولت قانون‌مند را می‌خواست، اما دولتی که خلیفه را مقید کند، نه.

چرا قانون واحد اجرا نشد؟

پیشنهاد اصلی ابن مقفع، یعنی قانون واحد دولتی، هرگز اجرا نشد. دو نیرو در برابر آن ایستادند:

1. **فقیهان:** که قانون را قلمرو شریعت و اجتهاد خود می‌دانستند، نه قلمرو خلیفه. وقتی منصور، و بعدها هارون، از **مالک بن انس** خواستند کتابش «الموطّأ» را قانون رسمی قلمرو کنند، مالک نپذیرفت (فصل چهاردهم).
2. **خلفا:** که قانونی می‌خواستند که دیگران را مقید کند، اما خودشان را نه؛ و رأی خلیفه را برتر از هر کتاب می‌دانستند.

نتیجه، **جدایی ماندگار قانون از دولت** در تاریخ اسلام بود: قانون (شریعت) در دست فقیهان ماند، و سیاست در دست حاکم؛ و میان این دو، پیوندی نهادی ساخته نشد.

۲. منصور (۱۳۶–۱۵۸ ه.ق)؛ بنیان‌گذار واقعی دولت عباسی

ابوجعفر عبدالله منصور، برادر سفاح، را باید **بنیان‌گذار واقعی دولت عباسی** دانست. سفاح تنها چهار سال حکومت کرد؛ اما منصور در بیست‌ودو سال، ساختاری بنا نهاد که پنج قرن دوام آورد.

شخصیت

منصور سیاستمداری سخت‌کوش، صرفه‌جو و بی‌رحم بود. به سبب حساب‌گری در خرج، او را **«ابوالدوانیق»** (پدر دانگ‌ها) لقب داده بودند. به روایت طبری، روزش را چنین می‌گذراند: صبح به کار دیوان و گزارش‌ها، نیمروز به خانواده، شب به نامه‌های ولایات؛ و کمتر به سرگرمی می‌پرداخت. او مادری بربر داشت و این، در جامعه‌ای که هنوز به نسب عربی می‌بالید، نکته‌ای بود (طبری، حوادث سال ۱۵۸، «ذکر بعض سیر المنصور»).

بغداد؛ پایتختی به‌مثابهٔ برنامهٔ سیاسی

منصور در سال ۱۴۵ هجری ساختن **«مدینةالسلام»**، بغداد، را آغاز کرد و در سال ۱۴۶ به آن نقل مکان کرد. ویژگی‌های بغداد، خود **برنامهٔ سیاسی دولت عباسی** بود:

- **موقعیت:** در کنار دجله، نزدیک تیسفون، پایتخت ساسانیان، و در محل تلاقی راه‌های خراسان، شام، بصره و جزیره. انتقال مرکز از شام به عراق، **انتقال از جهان عربی به جهان ایرانی** بود.
- **طرح مدور:** شهر به شکل دایره‌ای کامل با چهار دروازه، به نام‌های خراسان، شام، کوفه و بصره، ساخته شد. در مرکز دایره، **کاخ خلیفه با گنبد سبز** و مسجد جامع قرار داشت؛ و دیوان‌ها و خانه‌های فرماندهان، در حلقه‌ای پیرامون آن. این طرح، که الگوی آن در شهرهای مدور ساسانی، مانند گور، دیده می‌شود، **کیهان‌شناسی سیاسی دولت** را نشان می‌داد: خلیفه در مرکز جهان، و همه چیز گرد او.
- **جدایی از مردم:** بازارها در آغاز درون شهر مدور بودند؛ اما منصور، به روایت منابع، به سبب نگرانی امنیتی، آن‌ها را بیرون برد و به محلهٔ کرخ منتقل کرد. شهر مدور، **شهر دولت** بود؛ شهر مردم بیرون از آن رشد کرد (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱؛ یعقوبی، البلدان).

حذف رقیبان

منصور همهٔ رقیبان بالقوه را از میان برد:

- **ابومسلم** (۱۳۷ هـ.ق؛ فصل دوازدهم)؛
- **عبدالله بن علی**، عمویش، که پس از قیام زندانی شد و حدود سال ۱۴۷ در خانه‌ای که زیرش را سست کرده بودند، کشته شد؛
- **محمد نفس زکیه و ابراهیم**، دو برادر از نوادگان امام حسن، که در سال ۱۴۵ هجری در مدینه و بصره قیام کردند و سرکوب شدند (فصل چهاردهم)؛

- **عیسی بن موسی**، برادرزاده‌اش، که بنا بر وصیت سفاح، ولی‌عهد منصور بود؛ منصور او را با فشار و تطمیع واداشت که از ولایت‌عهدی به سود **مهدی**، پسر منصور، کنار برود (۱۴۷ هـ.ق).

دستگاه اداری

منصور دیوان‌های عباسی را سامان داد:

- **دیوان خراج، دیوان جند (سپاه)، دیوان رسائل، دیوان خاتم و دیوان نفقات (هزینه‌ها).**
- **نهاد وزارت:** در دوران سفاح، ابوسلمه «وزیر آل محمد» بود؛ پس از او، **ابوایوب موریانی**، کاتب ایرانی، وزیر منصور شد. **خالد بن برمک** نیز ادارهٔ دیوان خراج و سپاه را بر عهده داشت.
- **شبکهٔ اطلاعاتی (برید و صاحبان خبر):** به روایت طبری، صاحبان خبر در هر ولایت، هر روز گزارش قیمت گندم و دیگر کالاها، داوری‌های قاضی، رفتار والی و درآمد بیت‌المال را به منصور می‌فرستادند. اگر قیمت‌ها بالا می‌رفت، منصور از والی توضیح می‌خواست (طبری، حوادث سال ۱۵۸).
- **خزانهٔ پر:** به روایت منابع، منصور هنگام مرگ خزانه‌ای با صدها میلیون درهم به جا گذاشت.

«سلطان خدا در زمین»

در فصل پیش دیدیم که منصور، به روایت ابن عبدربه، خود را «سلطان خدا در زمین» و «نگهبان مال او» خواند. این تعبیر، **اوج نظری دولت‌گرایی عباسی** بود: خلیفه نه برگزیدهٔ امت، بلکه گماشتهٔ خدا؛ و بیت‌المال نه مال مسلمانان، بلکه مال خدا که خلیفه نگهبان آن است.

۳. مهدی (۱۵۸–۱۶۹ هـ.ق)؛ چهرهٔ نرم دولت

محمد مهدی، پسر منصور، که نامش آگاهانه با انتظارات مهدوی پیوند داشت، کوشید چهرهٔ نرم‌تری از دولت نشان دهد:

- **آزادی زندانیان سیاسی** و بازگرداندن اموال مصادره‌شده؛
- **نشستن برای «مظالم»:** خلیفه خود جلساتی برای شنیدن شکایت‌ها از کارگزاران برگزار می‌کرد. «دیوان مظالم» به نهادی برای دادخواهی از دولت تبدیل شد؛
- **آشتی نسبی با علویان؛**
- اما در همان حال، **تعقیب «زنادقه»**، یعنی مانویان و کسانی که به بی‌دینی متهم بودند، با تأسیس دستگاهی ویژه برای بازجویی از آنان.

نهاد **مظالم**، از منظر این کتاب، اهمیت ویژه دارد: این نخستین سازوکار رسمی بود که شهروندان می‌توانستند از ستم کارگزاران دولت دادخواهی کنند. اما وابسته به ارادهٔ خلیفه بود، نه مستقل از او.

۴. برمکیان؛ اوج دیوان‌سالاری ایرانی

خاستگاه

خاندان برمک از **بلخ** بودند. «برمک» عنوان موروثی سرپرست **نوبهار**، معبد بزرگ بودایی بلخ، بود. **خالد بن برمک** (حدود ۹۰–۱۶۵ ه‍.ق) در جوانی اسلام آورد، به دعوت عباسی پیوست و پس از پیروزی، ادارهٔ دیوان خراج و سپاه را بر عهده گرفت. او در ساختن بغداد نیز نقش داشت و بعدها والی فارس، طبرستان و موصل شد.

یحیی و هارون

یحیی بن خالد آموزگار و سرپرست **هارون‌الرشید** در کودکی بود. وقتی هارون در سال ۱۷۰ هجری به خلافت رسید، به روایت منابع، مُهر خود را به یحیی داد و گفت: کار رعیت را به تو سپردم؛ به هر که خواهی بگمار و هر که را خواهی بردار (طبری، حوادث سال ۱۷۰؛

جهشیاری). این **وزارت تفویضی**، یعنی وزارت با اختیار کامل، نخستین نمونهٔ آن در تاریخ اسلام بود.

هفده سال حکمرانی برمکی (۱۷۰–۱۸۷ ه‍.ق)

یحیی و پسرانش **فضل** و **جعفر** هفده سال عملاً دولت را اداره کردند. دستاوردهای آنان:

حوزه	دستاورد
اداره	سازمان‌دهی دیوان‌ها با کاتبان ایرانی؛ وزارت تفویضی
خراسان	فضل بن یحیی به‌عنوان والی، مالیات‌های معوقه را بخشید، مسجد و رباط ساخت و سپاهی از خراسانیان، به روایت منابع پنجاه هزار نفر، به نام «عباسیه» گرد آورد
دانش	حمایت از ترجمه، پزشکان هندی و ایرانی، و متکلمان؛ برپایی مجالس مناظره
فناوری	به روایت منابع، نخستین کارگاه کاغذسازی بغداد در دوران فضل برپا شد
آبادانی	حفر کانال‌ها و ساخت بناهای عمومی
مدارا	آشتی نسبی با علویان؛ یحیی بن عبدالله علوی را که در دیلم قیام کرده بود، با امان به بغداد آوردند

سقوط ناگهانی (محرم ۱۸۷ ه‍.ق)

در محرم سال ۱۸۷ هجری، هارون ناگهان **جعفر برمکی** را کشت و جسدش را بر پل بغداد آویخت؛ و یحیی و فضل را در رقه زندانی کرد. هر دو در زندان درگذشتند. اموال خاندان برمک مصادره شد.

دربارهٔ علت این سقوط، منابع روایت‌های گوناگون دارند:

1. **داستان عباسه:** مشهورترین روایت، که طبری نیز نقل کرده، این است که هارون خواهرش عباسه را به ازدواج صوری جعفر درآورد تا در مجالس همراهش باشند، و چون آن دو پیوندی واقعی یافتند، هارون خشمگین شد (طبری، حوادث سال ۱۸۷).
2. **آزاد کردن یحیی بن عبدالله علوی:** گزارش شده که جعفر، علوی زندانی را بی‌اجازهٔ هارون آزاد کرد.
3. **انحصار قدرت: ابن خلدون** داستان عباسه را قاطعانه رد می‌کند و آن را با شخصیت هارون و منزلت عباسه ناسازگار می‌داند. به نظر او، علت واقعی این بود که برمکیان **همهٔ قدرت و ثروت دولت را در دست گرفته بودند؛** کارها همه به آنان بازمی‌گشت، خویشانشان همهٔ مناصب را داشتند، و خلیفه تنها نامی از قدرت داشت؛ تا جایی که هارون از اینکه برای خرجی کوچک باید از آنان اجازه بگیرد، به تنگ آمده بود (ابن خلدون، المقدمة، فصل نخست، در نقد خطاهای مورخان).

تحلیل ابن خلدون با چارچوب این کتاب هم‌خوانی دارد: **دیوان‌سالاری کارآمد، بدون استقلال نهادی و بدون حدود قانونی، در برابر ارادهٔ شخص حاکم بی‌دفاع است.** برمکیان قدرت داشتند، اما این قدرت **امانتی از سوی خلیفه** بود، نه حقی نهادی. وقتی خلیفه آن را پس گرفت، هیچ قانون یا نهادی از آنان حمایت نکرد.

۵. ابویوسف؛ پیوند فقیه و دولت

در کنار برمکیان، چهرهٔ دیگری نیز در دربار هارون اهمیت داشت: **ابویوسف یعقوب بن ابراهیم** (۱۱۳–۱۸۲ هـ.ق)، شاگرد برجستهٔ ابوحنیفه. برخلاف استادش که قضاوت را نپذیرفته بود، ابویوسف به دعوت هارون **«قاضی‌القضات»** شد؛ نخستین کسی که این عنوان را یافت. او از این جایگاه، قاضیان سراسر قلمرو را برمی‌گزید.

ابویوسف به درخواست هارون، **«کتاب الخراج»** را نوشت؛ نخستین رسالهٔ جامع دربارهٔ مالیه عمومی در اسلام. در این کتاب:

- اصول مالیات زمین، جزیه، زکات و غنیمت بر پایهٔ قرآن، سنت و سیرهٔ خلفای نخستین توضیح داده شده؛
- **«قباله»** (اجارهٔ گردآوری مالیات به پیمانکاران) نکوهش شده، چون به ستم بر کشاورزان می‌انجامد؛
- بر رفتار عادلانه با کشاورزان و اهل ذمه تأکید شده؛
- و در مقدمه، خلیفه را به عدالت، شنیدن شکایت‌ها و ترس از خدا فرا خوانده است.

ابویوسف نمایندهٔ **راه سوم** است: نه کناره‌گیری ابوحنیفه از دولت، و نه دولت‌گرایی بی‌قید ابن مقفع؛ بلکه **ورود فقیه به دولت برای مقید کردن آن به شریعت.** این راه، الگوی بخش بزرگی از فقیهان سنی در قرن‌های بعد شد.

۶. نمایندگان دولت‌گرایی عصر نخست عباسی

نماینده	نقش	دوره (ه‍.ق)	اقدام مهم در حکمرانی
ابن مقفع	کاتب و نظریه‌پرداز	کشته حدود ۱۴۲	رسالة الصحابة: قانون واحد، انضباط سپاه، عدالت مالیاتی؛ انتقال سنت ساسانی
منصور	خلیفه	۱۳۶–۱۵۸	بغداد، دیوان‌ها، شبکهٔ اطلاعاتی، «سلطان خدا»
ابوایوب موریانی	وزیر منصور	—	ادارهٔ دیوان‌ها
مهدی	خلیفه	۱۵۸–۱۶۹	مظالم؛ آشتی نسبی؛ تعقیب زنادقه
خالد بن برمک	دیوان‌سالار	درگذشت ۱۶۵	دیوان خراج و سپاه
یحیی بن خالد	وزیر تفویضی	۱۷۰–۱۸۷	ادارهٔ کامل دولت

نماینده	نقش	دوره (ه‍.ق)	اقدام مهم در حکمرانی
فضل و جعفر برمکی	والی و ندیم	۱۷۰–۱۸۷	آبادانی خراسان؛ حمایت از دانش
ابویوسف	قاضی‌القضات	درگذشت ۱۸۲	کتاب الخراج؛ پیوند فقه و دولت

۷. ارزیابی: دولت دیوانی بدون قانون اساسی

عصر نخست عباسی، **پیشرفته‌ترین دولت دیوانی** این پنج قرن را ساخت: پایتختی برنامه‌ریزی‌شده، دیوان‌های تخصصی، وزارت، شبکهٔ اطلاعاتی، قاضی‌القضات، دیوان مظالم و نظریهٔ مالیه. اما سه عنصر را کم داشت که ابن مقفع، به شکلی ناقص، پیشنهاد کرده بود:

1. **قانون واحد مدون** که حاکم و محکوم را یکسان مقید کند؛
2. **استقلال نهادی دیوان‌سالاری** از ارادهٔ شخص خلیفه؛
3. **مقید بودن خلیفه** به شرط و قرارداد.

کشته شدن ابن مقفع به سبب امان‌نامه‌ای که خلیفه را مقید می‌کرد، و سقوط برمکیان به سبب قدرتی که بیش از اندازه شده بود، **دو روی یک سکه‌اند**: دولت عباسی هر نیرویی را که می‌توانست ارادهٔ خلیفه را محدود کند، از میان برد.

> **جمع‌بندی فصل:** عصر منصور و برمکیان نشان داد که جریان دولت‌گرا می‌توانست نظریه، نهاد و کارآمدی داشته باشد. ابن مقفع نخستین طرح دولت قانون‌مند را در جهان اسلام نوشت و ابویوسف کوشید فقه را به ابزار عدالت مالی دولت تبدیل کند. اما این دولت قانون‌مند نشد: قانون در دست فقیهان ماند و قدرت در دست خلیفه، و میان این دو، پیوندی نهادی ساخته نشد. ابن مقفع و برمکیان، هر دو، قربانی همین شکاف شدند.

منابع این فصل

- ابن مقفع، رسالة الصحابة (در آثار ابن المقفع و در رسائل البلغاء، گردآوری محمد کردعلی)
- ابن ندیم، الفهرست
- جهشیاری، کتاب الوزراء والکتّاب
- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۱۳۶ تا ۱۸۷ هجری
- بلاذری، انساب الاشراف
- ابن عبدربه، العقد الفرید
- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱
- یعقوبی، البلدان
- ابویوسف، کتاب الخراج
- ابن خلدون، المقدمة
- S. D. Goitein, "A Turning Point in the History of the Muslim State" (1949)
- Jacob Lassner, *The Topography of Baghdad in the Early Middle Ages* (1970)
- Hugh Kennedy, *When Baghdad Ruled the Muslim World* (2004)
- Kevin van Bladel, "The Bactrian Background of the Barmakids" (2010)

در عصر عباسی، جریان امت‌گرا چهرهٔ تازه‌ای یافت. دیگر فقط علویان و خوارج نبودند که در برابر دولت ایستادند؛ **فقیهان و محدثان** نیز، به‌عنوان پاسداران شریعت و نمایندگان «جماعت»، مرز میان دین و قدرت را پاس می‌داشتند. این فصل، پیدایش این طبقه و رویارویی‌های آن با دولت را از حسن بصری تا احمد بن حنبل دنبال می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه، در پایان این کشمکش، **مرجعیت دینی برای همیشه از خلیفه جدا شد.** این شاید مهم‌ترین پیروزی جریان امت‌گرا در پنج قرن بود؛ و در عین حال، یکی از ریشه‌های جدایی ماندگار قانون از دولت.

۱. پیدایش طبقهٔ عالمان

در قرن نخست، دانش دینی در دست صحابه و تابعان بود؛ کسانی که بیشترشان جایگاه سیاسی یا قبیله‌ای نیز داشتند. اما از اواخر قرن نخست، **طبقه‌ای مستقل از عالمان** پدید آمد که منزلتش نه از نسب و قدرت، بلکه از **دانش** بود. بسیاری از آنان از موالی بودند؛ مانند حسن بصری، عطاء بن ابی‌رباح، طاووس بن کیسان، سعید بن جبیر و ابوحنیفه.

این طبقه سه ویژگی داشت که آن را به نیروی سیاسی تبدیل می‌کرد:

1. **مشروعیت مستقل:** مردم برای دانستن حلال و حرام، به آنان رجوع می‌کردند، نه به خلیفه.
2. **شبکهٔ فراشهری:** شاگردان از شهری به شهری سفر می‌کردند؛ این شبکه، بیرون از دیوان دولت بود.
3. **استقلال اقتصادی:** بسیاری از آنان با تجارت یا پیشه زندگی می‌کردند، نه با مقرری دولت.

نخستین آزمون سیاسی این طبقه، قیام ابن اشعث (۸۱–۸۳ ه‍.ق) بود که قاریان در آن نقش داشتند (فصل نهم). شکست در دیرالجماجم، بیشتر عالمان را به این نتیجه رساند

که **قیام مسلحانه، راه مناسب نیست.** از آن پس، شکل اصلی مقاومت آنان **کناره‌گیری، نقد و امتناع** شد.

۲. حسن بصری؛ نقد بدون شمشیر

حسن بصری (۲۱–۱۱۰ ه.ق)، زاهد، واعظ و عالم برجستهٔ بصره، فرزند یکی از موالی، الگوی این شیوهٔ تازه بود. موضع سیاسی او را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- **نقد صریح ستمگران:** او معاویه را به سبب چهار خصلت نکوهش کرد (فصل ششم) و از حجاج به‌تندی انتقاد می‌کرد.
- **پرهیز از قیام:** وقتی از او خواستند به قیام ابن اشعث بپیوندد، نپذیرفت. به روایت ابن سعد، گفت: حجاج کیفری از سوی خداست؛ کیفر خدا را با شمشیر دفع نکنید، بلکه با فروتنی و زاری (ابن سعد، الطبقات، ج ۷، بخش حسن بصری).
- **اندرز به حاکمان:** او به عمر بن عبدالعزیز نامه‌هایی دربارهٔ امام عادل نوشت.

موضع حسن بصری، **امت‌گرایی اخلاقی بدون امت‌گرایی سیاسی** بود: حاکم را نقد کن، اما نظم را بر هم نزن. این موضع، به الگوی غالب عالمان سنی در قرن‌های بعد تبدیل شد.

۳. ابوحنیفه (۸۰–۱۵۰ ه.ق)؛ استقلال به بهای جان

زندگی و روش

نعمان بن ثابت، ابوحنیفه، از موالی ایرانی‌تبار کوفه بود. پدربزرگش، به روایتی، از اسیران کابل یا مردم ترمذ بود. ابوحنیفه **بازرگان ابریشم** بود و از راه تجارت زندگی می‌کرد؛ یعنی **استقلال اقتصادی** از دولت داشت. او بنیان‌گذار مذهب حنفی شد، که بر **رأی و قیاس** در کنار قرآن و سنت تکیه داشت.

رویارویی با امویان

به روایت منابع، **یزید بن عمر بن هُبَیره**، آخرین والی اموی عراق، از ابوحنیفه خواست منصب قضاوت یا سرپرستی بیت‌المال را بپذیرد. ابوحنیفه نپذیرفت و به همین سبب تازیانه خورد (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ترجمهٔ ابوحنیفه؛ ابن عبدالبر، الانتقاء).

منابع همچنین گزارش می‌دهند که ابوحنیفه از **قیام زید بن علی** (۱۲۲ ه‍.ق) حمایت مالی کرد و قیام او را به جهاد بدر تشبیه کرد (ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین).

رویارویی با منصور

در دوران منصور، ابوحنیفه بار دیگر در کانون بحران قرار گرفت. به روایت منابع، در قیام **ابراهیم بن عبدالله** (برادر نفس زکیه) در بصره (۱۴۵ ه‍.ق)، ابوحنیفه با او همدلی کرد و مردم را به یاری‌اش تشویق نمود (مقاتل الطالبیین). پس از سرکوب قیام، منصور از او خواست منصب قضاوت را بپذیرد. ابوحنیفه نپذیرفت. به روایتی، منصور او را به سرپرستی شمارش آجرهای ساختمان بغداد گماشت تا او را به‌نوعی در خدمت دولت درآورد. سرانجام ابوحنیفه در سال ۱۵۰ هجری در زندان بغداد درگذشت؛ برخی منابع از مسموم شدن او سخن گفته‌اند (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان).

معنا

ابوحنیفه نماد **استقلال فقیه از دولت** بود: قانون (فقه) از آن جماعت عالمان است، نه از آن حاکم؛ و عالم نباید با پذیرش منصب، دستیار ستم شود. اما نکتهٔ شایان توجه این است که **شاگرد برجستهٔ او، ابویوسف، راهی دیگر برگزید** و قاضی‌القضات هارون شد (فصل سیزدهم). در یک نسل، مذهب حنفی از **مقاومت** به **همکاری** رسید.

۴. مالک بن انس (۹۳–۱۷۹ ه‍.ق)؛ نه به قانون دولتی

زندگی

مالک بن انس، امام مدینه و بنیان‌گذار مذهب مالکی، تمام عمر در مدینه ماند. او بر **«عمل اهل مدینه»**، یعنی سنت زندهٔ شهر پیامبر، به‌عنوان یکی از منابع فقه تکیه داشت. کتاب او، **«الموطّأ»**، از نخستین مجموعه‌های مدون فقه و حدیث است.

فتوای بیعت اجباری (۱۴۵ هـ.ق)

در قیام **محمد نفس زکیه** در مدینه (۱۴۵ هـ.ق)، مردم از مالک پرسیدند: ما با منصور بیعت کرده‌ایم؛ چگونه با نفس زکیه بیعت کنیم؟ مالک فتوایی داد که در ظاهر دربارهٔ طلاق اجباری بود: **سوگند کسی که به اجبار سوگند خورده، الزام‌آور نیست** («لیس علی مستکره یمین»). مردم این را چنین فهمیدند که بیعت با منصور، که زیر اجبار گرفته شده بود، الزام‌آور نیست؛ و بسیاری به نفس زکیه پیوستند (طبری، حوادث سال ۱۴۵؛ ابن سعد، الطبقات).

پس از سرکوب قیام، **جعفر بن سلیمان**، والی عباسی مدینه، مالک را تازیانه زد؛ تا جایی که شانه‌اش از جا درآمد (حدود ۱۴۶–۱۴۷ هـ.ق). مالک تا پایان عمر از این آسیب رنج برد؛ اما محبوبیتش در میان مردم افزون شد.

الموطّأ؛ رد قانون رسمی

مهم‌ترین رویداد زندگی مالک، از منظر این کتاب، **امتناع او از تبدیل الموطّأ به قانون رسمی دولت** بود. به روایت قاضی عیاض و ابن عبدالبر، منصور در دیداری با مالک از او خواست کتابی بنویسد که «هموار» باشد و از سخت‌گیری‌های ابن عمر و آسان‌گیری‌های ابن عباس دور؛ تا خلیفه آن را در سراسر قلمرو اجرا کند و قاضیان به آن داوری کنند. مالک کتاب را نوشت، اما با تبدیل آن به قانون الزام‌آور مخالفت کرد. استدلالش این بود: یاران پیامبر در شهرها پراکنده شدند و هر یک دانشی با خود بردند؛ مردم هر شهر روایت‌ها و سنت‌هایی دارند که به آن عمل می‌کنند؛ مردم را به همان رها کن (قاضی عیاض، ترتیب المدارک؛ ابن عبدالبر، الانتقاء). به روایتی دیگر، هارون‌الرشید نیز بعدها خواست الموطّأ را بر کعبه بیاویزد و مردم را به پیروی از آن وادارد؛ و مالک باز نپذیرفت.

این پاسخ، **پاسخ مستقیم به پیشنهاد ابن مقفع** بود (فصل سیزدهم). دو منطق در برابر هم قرار گرفتند:

موضوع	ابن مقفع (منطق دولت)	مالک (منطق امت)
تعدد احکام قاضیان	آشفتگی و ستم	تنوع مشروع سنت‌های شهرها
راه حل	خلیفه یک حکم را برگزیند و الزام کند	هر شهر به سنت خود عمل کند
مرجع قانون	رأی امام در غیاب نص	سنت و اجتهاد عالمان
نتیجهٔ مطلوب	قانون واحد دولتی	کثرت فقهی در چارچوب شریعت

از نظر مالک، **وحدت قانون به دست دولت، یعنی سلطهٔ دولت بر دین**؛ و از نظر ابن مقفع، **تعدد قانون یعنی بی‌نظمی و ستم.** هر دو حق داشتند؛ و ناتوانی تمدن اسلامی در یافتن راه سوم، یکی از پایه‌های جدایی قانون و دولت شد.

۵. سفیان ثوری و اوزاعی؛ صداهای دیگر

سفیان ثوری (۹۷–۱۶۱ هـ.ق)

سفیان ثوری، فقیه و محدث برجستهٔ کوفه، منصب قضاوت را هم از منصور و هم از مهدی نپذیرفت. به روایت منابع، او حاکمان را به‌تندی نقد می‌کرد و شاگردانش را از نزدیک شدن به درِ سلطان برحذر می‌داشت. سرانجام، برای فرار از تعقیب، سال‌ها پنهان زیست و در بصره در پنهانی درگذشت (ابن سعد، الطبقات، ج ۶؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء).

اوزاعی (۸۸–۱۵۷ هـ.ق)

عبدالرحمن اوزاعی، فقیه بزرگ شام، پس از سقوط امویان، به حضور **عبدالله بن علی**، فاتح عباسی شام که امویان را قتل‌عام کرده بود، برده شد. به روایت منابع، عبدالله از او دربارهٔ خون و مال امویان پرسید، و اوزاعی، با وجود خطر جان، پاسخ داد که خون آنان بر تو حرام بود (ابونعیم، حلیة الاولیاء؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق). اوزاعی جان سالم به در برد و مذهب فقهی‌اش قرن‌ها در شام و اندلس رایج بود.

۶. شافعی (۱۵۰–۲۰۴ ه.ق)؛ نظریه‌ای که دست خلیفه را بست

زندگی

محمد بن ادریس شافعی، از قریش و از خویشاوندان دور پیامبر، در غزه زاده شد، در مکه پرورش یافت و نزد مالک در مدینه شاگردی کرد. در سال ۱۸۴ هجری، هنگامی که در یمن کارگزار بود، به اتهام همراهی با علویان دستگیر و همراه گروهی از آنان به رقه، نزد هارون، برده شد. به روایت منابع، دیگران کشته شدند و شافعی با میانجی‌گری **محمد بن حسن شیبانی**، شاگرد ابوحنیفه و قاضی هارون، رهایی یافت (ابن عبدالبر، الانتقاء؛ بیهقی، مناقب الشافعی). او سپس در بغداد و سرانجام در مصر به تدریس پرداخت.

«الرساله»؛ محدود کردن منابع قانون

اهمیت شافعی برای این کتاب، در کتاب **«الرساله»** است؛ نخستین اثر نظام‌مند در **اصول فقه**. شافعی در این کتاب، منابع قانون را به چهار منبع محدود کرد:

1. **قرآن**؛
2. **سنت پیامبر**، که از راه حدیث معتبر به دست می‌آید؛
3. **اجماع** امت؛
4. **قیاس** بر پایهٔ سه منبع پیشین.

شافعی «استحسان» (رأی آزاد فقیه بر پایهٔ مصلحت) را رد کرد و گفت هر کس استحسان کند، گویی شریعت ساخته است.

پیامد سیاسی این نظریه، که شاید شافعی خود به آن نمی‌اندیشید، بنیادین بود: **در این نظام، هیچ جایی برای رأی خلیفه به‌عنوان منبع قانون نمانده بود.** پیشنهاد ابن مقفع، که خلیفه در غیاب نص با رأی خود قانون بگذارد، در نظریهٔ شافعی بی‌پایه می‌شد. قانون‌گذاری از آن **متن** بود و تفسیر متن از آن **عالمان**. پاتریشیا کرون و مارتین هایندز در کتاب «خلیفهٔ خدا» استدلال کرده‌اند که همین روند، خلیفه را از جایگاه مرجع دینی، که

خلفای اموی و عباسی نخستین مدعی آن بودند، به جایگاه **مجری شریعتی که عالمان تفسیر می‌کنند** فروکاست (Crone & Hinds, *God's Caliph*, 1986).

۷. محنه (۲۱۸–حدود ۲۳۴ ه.ق)؛ آخرین تلاش خلیفه

آغاز

در سال ۲۱۸ هجری، **مأمون**، که در آن زمان در رقه و سپس در مرزهای بیزانس بود، به **اسحاق بن ابراهیم**، رئیس شرطهٔ بغداد، نامه‌هایی فرستاد و فرمان داد قاضیان و محدثان را دربارهٔ عقیدهٔ **«مخلوق بودن قرآن»**، که معتزله به آن باور داشتند، بیازماید. هر قاضی که این عقیده را نمی‌پذیرفت، از منصب برکنار می‌شد؛ و گواهی هر کس که آن را نمی‌پذیرفت، در دادگاه پذیرفته نمی‌شد. این آزمون، **«محنه»** نام گرفت.

استدلال مأمون

نامه‌های مأمون، که طبری متن آن‌ها را آورده، استدلال سیاسی روشنی دارند. مأمون می‌گوید که خداوند بر پیشوایان مسلمانان واجب کرده که دین را پاس دارند و مردم را به حق رهنمون شوند؛ و توده و فرومایگان مردم، که از ژرف‌اندیشی بی‌بهره‌اند، از گروهی پیروی می‌کنند که خود را به سنت نسبت می‌دهند اما در واقع **«بدترین امت»** و «زبان ابلیس»اند (طبری، حوادث سال ۲۱۸، «ذکر الخبر عن امتحان المأمون القضاة والمحدثین»).

این استدلال، **ادعای صریح مرجعیت دینی خلیفه** است: خلیفه، نه عالمان، تعیین می‌کند عقیدهٔ درست کدام است. هدف سیاسی محنه روشن بود: **تابع کردن طبقهٔ عالمان به دولت.**

ایستادگی احمد بن حنبل

بیشتر قاضیان و محدثان، از ترس، عقیدهٔ رسمی را پذیرفتند. اما چند تن ایستادگی کردند، که برجسته‌ترینشان **احمد بن حنبل** (۱۶۴–۲۴۱ ه.ق)، محدث بزرگ بغداد، بود.

مرحله	خلیفه	رویداد
۲۱۸ هـ.ق	مأمون	احمد و محمد بن نوح، در بند، به سوی مأمون فرستاده شدند؛ مأمون پیش از رسیدن آنان درگذشت؛ محمد بن نوح در راه بازگشت درگذشت
۲۱۸–۲۲۰ هـ.ق	معتصم	احمد حدود بیست‌وهشت ماه زندانی بود
رمضان ۲۱۹ یا ۲۲۰ هـ.ق	معتصم	مناظرهٔ سه‌روزه در حضور معتصم و احمد بن ابی‌دؤاد، قاضی‌القضات معتزلی؛ احمد تازیانه خورد تا بیهوش شد، اما نپذیرفت؛ سپس آزاد شد
۲۲۷–۲۳۲ هـ.ق	واثق	احمد از تدریس منع شد و در خانه پنهان زیست
۲۳۱ هـ.ق	واثق	احمد بن نصر خزاعی، محدث دیگر، که گفته می‌شد قیامی را تدارک می‌دید، به دست خود واثق کشته شد
حدود ۲۳۴ هـ.ق	متوکل	پایان محنه؛ احمد مورد احترام دربار قرار گرفت

(طبری، حوادث سال‌های ۲۱۸ تا ۲۳۴؛ صالح بن احمد بن حنبل، سیرة الامام احمد؛ ابن جوزی، مناقب الامام احمد)

آموزهٔ سیاسی احمد: دوگانهٔ شگفت

موضع احمد بن حنبل، از منظر این کتاب، **یکی از پیچیده‌ترین مواضع** این پنج قرن است:

- **در عقیده: نافرمانی مطلق.** او حتی زیر تازیانه، عقیدهٔ رسمی خلیفه را نپذیرفت.
- **در سیاست: فرمانبری مطلق.** احمد قیام علیه حاکم، حتی ستمگر، را حرام می‌دانست. وقتی گروهی از فقیهان بغداد در دوران واثق نزد او آمدند و برای قیام علیه خلیفه نظر خواستند، آنان را بازداشت و به صبر فرا خواند (خلّال، السنة).

این دوگانه، **تفکیکی بنیادین** را پدید آورد: **حوزهٔ عقیده از آنِ امت و عالمان است؛ حوزهٔ سیاست از آنِ حاکم.** حاکم می‌تواند فرمان براند، اما نمی‌تواند تعیین کند مردم به چه باور داشته باشند. این نوعی **«جدایی دین از دولت» به شیوهٔ اسلامی** بود؛ نه برای آزاد کردن دولت از دین، بلکه برای **آزاد کردن دین از دولت.**

پایان و پیامد

متوکل (۲۳۲–۲۴۷ ه.ق) محنه را پایان داد و معتزله را از دربار راند. احمد بن حنبل در سال ۲۴۱ هجری درگذشت؛ و به روایت منابع، تشییع جنازه‌اش یکی از بزرگ‌ترین گردهمایی‌های تاریخ بغداد بود (ابن جوزی، مناقب).

پیامد محنه، **یکی از مهم‌ترین نقطه‌عطف‌های این تاریخ** است:

1. **خلیفه اقتدار دینی را برای همیشه از دست داد.** از این پس، هیچ خلیفه‌ای ادعا نکرد که مرجع تعیین عقیدهٔ درست است.
2. **مرجعیت دینی به عالمان سپرده شد.** مذاهب فقهی، که در قرن سوم شکل نهایی یافتند، به نهادهای مستقل از دولت تبدیل شدند.
3. **دولت قدرت داشت و جماعت عالمان، مشروعیت دینی.** این دوگانگی، ساختار قدرت در جهان سنی را تا دوران مدرن شکل داد.

۸. معنای این مقاومت برای حکمرانی

فقیه	دوره (ه.ق)	رویارویی با دولت	اصل امت‌گرا	سرنوشت
حسن بصری	۲۱–۱۱۰	نقد معاویه و حجاج؛ رد قیام	نقد بدون شمشیر	مرگ طبیعی؛ احترام عام
ابوحنیفه	۸۰–۱۵۰	رد قضاوت؛ حمایت از زید و ابراهیم	استقلال عالم از حاکم	تازیانه؛ مرگ در زندان
اوزاعی	۸۸–۱۵۷	سخن حق در برابر عبدالله بن علی	حرمت خون مسلمان	جان به در برد
سفیان ثوری	۹۷–۱۶۱	رد قضاوت منصور و مهدی	دوری از درِ سلطان	مرگ در پنهانی
مالک	۹۳–۱۷۹	فتوای بیعت اجباری؛ رد قانون رسمی	بیعت آزاد؛ کثرت قانون	تازیانه؛ پیروزی فکری
شافعی	۱۵۰–۲۰۴	اتهام همراهی با علویان	محدود کردن منابع قانون به متن	رهایی؛ تدوین اصول فقه
احمد بن حنبل	۱۶۴–۲۴۱	ایستادگی در محنه	جدایی عقیده از قدرت	تازیانه و زندان؛ پیروزی کامل

۹. ارزیابی: پیروزی‌ای با دو لبه

مقاومت فقیهان، **نوعی جامعهٔ مدنی پیشامدرن** پدید آورد: نهادهایی (مذاهب، حلقه‌های درس، شبکه‌های شاگردی، و بعدها موقوفات و مدارس) که مستقل از دولت بودند و قدرت مطلق خلیفه را محدود می‌کردند. این، **بزرگ‌ترین و پایدارترین پیروزی جریان امت‌گرا** در این پنج قرن بود؛ پیروزی‌ای که نه با شمشیر، بلکه با **امتناع** به دست آمد.

اما این پیروزی، لبهٔ دیگری نیز داشت:

- **قانون از دولت جدا شد:** شریعت در دست عالمان ماند و دولت، برای امور اداری، مالی و کیفری، به **«سیاست»** و **«مظالم»** تکیه کرد که خارج از نظام فقه بود. **دولت بی‌قانون ماند و قانون بی‌دولت.**
- **فرمانبری سیاسی تثبیت شد:** آموزهٔ احمد بن حنبل دربارهٔ حرام بودن قیام، بعدها به «نظریهٔ ضرورت» غزالی انجامید (فصل بیست‌وسوم) و مقاومت سیاسی را از مشروعیت انداخت.
- **عالمان به دولت پیوستند:** از ابویوسف به بعد، بسیاری از عالمان قاضی و کارگزار دولت شدند؛ و استقلالی که ابوحنیفه و احمد به بهای تازیانه به دست آورده بودند، به‌تدریج به همکاری تبدیل شد.

> **جمع‌بندی فصل:** فقیهان، امت‌گرایی را از میدان شمشیر به میدان قانون آوردند. آنان استقلال جامعه از قدرت را پاس داشتند و خلیفه را از ادعای مرجعیت دینی بازداشتند؛ اما میان قانون و دولت، پلی نساختند. نتیجه، تمدنی بود که در آن شریعت، بدون دولت، ماندگار شد؛ و دولت، بدون شریعت، کارآمد. این دوگانگی، تا امروز یکی از گره‌های اصلی اندیشهٔ سیاسی در جهان اسلام است.

منابع این فصل

- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۱۴۵ و ۲۱۸ تا ۲۳۴ هجری
- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶ و ۷
- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ترجمه‌های ابوحنیفه و احمد بن حنبل
- ابن عبدالبر، الانتقاء فی فضائل الثلاثة الائمة الفقهاء
- قاضی عیاض، ترتیب المدارک
- ابونعیم، حلیة الاولیاء
- ابن عساکر، تاریخ دمشق
- ابن خلکان، وفیات الاعیان
- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین

- شافعی، الرسالة
- صالح بن احمد، سیرة الامام احمد
- ابن جوزی، مناقب الامام احمد
- خلّال، السنة
- Patricia Crone and Martin Hinds ,*God's Caliph: Religious Authority in the First Centuries of Islam* (1986)
- Joseph Schacht ,*The Origins of Muhammadan Jurisprudence* (1950)
- Wael Hallaq ,*The Origins and Evolution of Islamic Law* (2005)
- Nimrod Hurvitz ,*The Formation of Hanbalism* (2002)
- Muhammad Qasim Zaman ,*Religion and Politics under the Early 'Abbasids* (1997)

فصل پانزدهم: مأمون، محنه و سپاه ترک

نیم قرن پس از مرگ هارون‌الرشید (۱۹۳ ه‍.ق)، خلافت عباسی از اوج شکوه به هرج‌ومرج رسید. در این دوره، سه تجربهٔ بزرگ رخ داد که هر یک، تلاشی برای حل مسئلهٔ مشروعیت و قدرت بود: **قرارداد مکتوب جانشینی** هارون که به جنگ داخلی انجامید؛ **پروژهٔ فکری–سیاسی مأمون** برای پیوند امامت و دولت در شخص خلیفه؛ و **ارتش حرفه‌ای ترک** معتصم که سرانجام ارباب خلیفه شد. این فصل نشان می‌دهد که چگونه هر سه تجربه، به‌رغم هوشمندی طراحانشان، شکست خوردند؛ و چرا.

۱. قرارداد مکه (۱۸۶ ه‍.ق)؛ تجربهٔ قانون مکتوب جانشینی

طرح هارون

هارون‌الرشید، که از تجربهٔ نزاع‌های جانشینی پیشین آگاه بود، کوشید جانشینی را با یک **سند مکتوب** تنظیم کند. در سال ۱۸۶ هجری، در سفر حج، دو پسرش را در مکه گرد آورد و سندی تنظیم کرد که بر پایهٔ آن:

- **محمد امین**، پسرش از زبیده (بانوی عباسی)، خلیفه پس از او باشد؛
- **عبدالله مأمون**، پسرش از کنیزی ایرانی به نام مراجل، ولی‌عهد امین باشد و در همان حال، **خراسان و مشرق** را با استقلال کامل اداره کند؛ با سپاه، خراج و کارگزاران خود؛
- امین حق نداشته باشد مأمون را از ولایت‌عهدی یا حکومت خراسان برکنار کند؛
- هر دو برادر سوگند خوردند و سند در **کعبه** آویخته شد.

(طبری، حوادث سال ۱۸۶، «ذکر الشروط التی کتبت بین محمد والمأمون»؛ ازرقی، اخبار مکة)

این سند، **نزدیک‌ترین نمونه به یک «قانون اساسی جانشینی»** در تاریخ اسلام بود: مکتوب، با شرط‌های روشن، تقسیم قدرت، و تضمین نمادین با آویختن در مقدس‌ترین مکان. اما یک چیز نداشت: **نهادی که آن را اجرا کند.**

نقض و جنگ (۱۹۴–۱۹۸ ه‍.ق)

پس از مرگ هارون در توس (۱۹۳ ه‍.ق)، امین در بغداد خلیفه شد. به تشویق وزیرش **فضل بن ربیع**، امین در سال ۱۹۴–۱۹۵ هجری نام مأمون را از ولایت‌عهدی حذف و پسر خردسال خود، موسی، را جانشین کرد. به روایت طبری، او حتی فرستاد تا سند را از کعبه بیاورند و پاره کنند (طبری، حوادث سال ۱۹۵).

مأمون، به رایزنی وزیر ایرانی‌اش **فضل بن سهل**، ایستادگی کرد. **طاهر بن حسین**، فرمانده‌ای از خاندانی ایرانی در پوشنگ، با سپاهی کوچک، سپاه بزرگ امین به فرماندهی علی بن عیسی بن ماهان را در ری شکست داد (۱۹۵ ه‍.ق). سپاهیان مأمون به سوی بغداد پیش رفتند و شهر را بیش از یک سال محاصره کردند (۱۹۷–۱۹۸ ه‍.ق). منجنیق‌ها بخش‌هایی از بغداد را ویران کردند. در دفاع از شهر، **«عیّاران»**، گروه‌های مسلح مردمی از تهیدستان بغداد، نقش برجسته داشتند. سرانجام امین در محرم سال ۱۹۸ هجری، هنگام تلاش برای گریز، کشته شد (طبری، حوادث سال‌های ۱۹۵–۱۹۸).

درس قرارداد مکه

ویژگی سند	نقطهٔ قوت	نقطهٔ ضعف
مکتوب بودن	روشنی شرط‌ها	بدون دادگاه یا مرجع داور
سوگند مذهبی	تضمین اخلاقی	بدون ضمانت اجرایی
آویختن در کعبه	تقدس نمادین	قابل برداشتن و پاره کردن
تقسیم قدرت میان دو برادر	توازن	دو مرکز قدرت با دو سپاه، زمینهٔ جنگ

درس روشن است: **قانون مکتوب، بدون نهاد مستقل برای اجرای آن، در برابر ارادهٔ صاحب قدرت بی‌دفاع است.** این همان درسی است که صحیفهٔ مدینه، شرط صلح حسن و خطبهٔ یزید سوم نیز دادند.

۲. مأمون در مرو (۱۹۸–۲۰۴ ه‍.ق)؛ آزمون آشتی با امت‌گرایان

خلافت از خراسان

مأمون پس از پیروزی، شش سال در **مرو** ماند و از آنجا خلافت کرد. وزیر او، **فضل بن سهل**، ایرانی‌تبار و تازه‌مسلمان از خاندانی زرتشتی، با لقب **«ذوالریاستین»** (صاحب دو ریاست: لشکری و دیوانی) عملاً دولت را اداره می‌کرد. برای نخستین بار، **خلافت از درون ایران** اداره می‌شد.

ولایت‌عهدی امام رضا (۲۰۱ ه‍.ق)

در رمضان سال ۲۰۱ هجری، مأمون اقدامی کرد که جهان اسلام را شگفت‌زده کرد: **علی بن موسی الرضا**، امام هشتم شیعیان، را از مدینه به مرو فرا خواند و **ولی‌عهد خود** کرد. همزمان، رنگ رسمی دولت را از **سیاه**، رنگ عباسیان، به **سبز**، که با علویان پیوند داشت، تغییر داد؛ و سکه به نام امام رضا ضرب شد (طبری، حوادث سال ۲۰۱؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا).

دربارهٔ انگیزهٔ مأمون، تفسیرهای گوناگونی وجود دارد:

1. **باور شخصی:** مأمون به برتری علی و خاندانش باور داشت. در سال ۲۱۱ هجری نیز، به روایت طبری، فرمان داد که علی برترین مردم پس از پیامبر خوانده شود (طبری، حوادث سال ۲۱۱).
2. **آشتی سیاسی:** پایان دادن به قیام‌های پیاپی علوی، که در همان سال‌ها، به‌ویژه **قیام ابوالسرایا** در کوفه (۱۹۹ ه‍.ق)، به اوج رسیده بود.
3. **ترفند:** تفسیر شیعی، که مأمون می‌خواست امام را زیر نظر بگیرد و از محبوبیتش بکاهد.

صرف‌نظر از انگیزه، این اقدام **تنها تلاش جدی یک خلیفهٔ عباسی برای بازگرداندن خلافت به خط علوی** و آشتی دو شاخهٔ هاشمی بود. به عبارت دیگر، **آشتی منطق دولت (عباسیان) با مشروعیت امت‌گرا (علویان).**

شکست آزمون

واکنش بغداد سریع بود. عباسیان بغداد، که از انتقال خلافت به علویان و از سلطهٔ ایرانیان بیمناک بودند، در سال ۲۰۲ هجری **ابراهیم بن مهدی**، عموی مأمون، را خلیفه خواندند. مأمون ناچار شد به سوی غرب بازگردد.

در راه، دو رویداد مسیر را تغییر داد:

- **فضل بن سهل** در شعبان سال ۲۰۲ هجری در گرمابه‌ای در سرخس به دست گروهی کشته شد. مأمون قاتلان را کشت؛ اما بسیاری او را دست‌اندرکار ماجرا دانستند.
- **امام رضا** در صفر سال ۲۰۳ هجری در توس درگذشت. منابع شیعی او را مسموم به دست مأمون می‌دانند؛ برخی منابع دیگر، مرگ طبیعی گزارش می‌دهند (طبری، حوادث سال ۲۰۳؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا).

مأمون در سال ۲۰۴ هجری وارد بغداد شد و رنگ رسمی دولت را **دوباره به سیاه** بازگرداند. آزمون آشتی به پایان رسید.

۳. طاهریان؛ نخستین دولت نیمه‌مستقل

طاهر بن حسین، فاتح بغداد، در سال ۲۰۵ هجری والی خراسان شد. به روایت منابع، در سال ۲۰۷ هجری نام خلیفه را از خطبهٔ جمعه حذف کرد؛ نشانهٔ اعلام استقلال. اما فردای آن روز در بستر مرده یافته شد (طبری، حوادث سال ۲۰۷). با این همه، مأمون حکومت خراسان را به پسرش **طلحه** و سپس به **عبدالله بن طاهر** سپرد؛ و خاندان طاهری نیم قرن (تا ۲۵۹ ه‍.ق) خراسان را به‌صورت موروثی، اما در چارچوب خلافت، اداره کردند.

طاهریان **نخستین الگوی «دولت نیمه‌مستقل»** در شرق خلافت بودند: حکومتی موروثی که مالیات و سپاه خود را داشت، اما مشروعیتش را از خلیفه می‌گرفت و بخشی از خراج را به بغداد می‌فرستاد. این الگو، بعدها برای سامانیان، صفاریان، آل‌بویه و سلجوقیان تکرار شد؛ و ماوردی آن را با مفهوم **«امارت استیلاء»** نظریه‌پردازی کرد (فصل بیست‌ویکم).

نامهٔ **طاهر به پسرش عبدالله**، هنگامی که او را به حکومت دیار ربیعه فرستاد، یکی از مهم‌ترین متون اندرزنامه‌ای این دوره است و طبری متن کامل آن را آورده است. در این نامه، طاهر پسرش را به عدالت، رسیدگی به حال تهیدستان، گزینش کارگزاران شایسته، پرهیز از خون ناروا و توجه به آبادانی فرا می‌خواند. به روایت طبری، مأمون پس از خواندن آن گفت که طاهر چیزی از کار دین و دنیا، تدبیر، رأی، سیاست، اصلاح ملک و رعیت، حفظ بیضهٔ اسلام و فرمانبری از خلفا فروگذار نکرده است؛ و فرمان داد نسخه‌هایی از آن به همهٔ کارگزاران فرستاده شود (طبری، حوادث سال ۲۰۶). شباهت این نامه با عهدنامهٔ مالک اشتر (فصل چهارم) چشمگیر است.

۴. پروژهٔ فکری مأمون؛ خلیفه به‌مثابهٔ امام هدایت

بیت‌الحکمه

مأمون، پس از بازگشت به بغداد، **بیت‌الحکمه** را، که از دوران هارون به‌عنوان کتابخانه آغاز شده بود، به مرکز بزرگ ترجمه و پژوهش تبدیل کرد. به روایت ابن ندیم، مأمون در خواب **ارسطو** را دید و از او پرسید نیکی چیست؛ ارسطو پاسخ داد آنچه عقل نیکو بداند. پس از این خواب، مأمون هیئتی را برای گردآوری نسخه‌های یونانی به بیزانس فرستاد (ابن ندیم، الفهرست، مقالهٔ هفتم).

آثار یونانی در فلسفه، پزشکی، ریاضیات و نجوم، و آثار هندی و ایرانی، به عربی ترجمه شدند. مترجمانی چون **حنین بن اسحاق** (کمی بعد) و ریاضی‌دانانی چون **خوارزمی** در این دوره کار کردند.

معتزله؛ عقل به‌مثابهٔ ایدئولوژی دولت

مأمون از **معتزله**، جریانی کلامی که بر عقل، عدل الهی، اختیار انسان و مخلوق بودن قرآن تأکید داشت، حمایت کرد. چهره‌هایی چون **بشر مریسی**، **ثمامة بن اشرس** و **احمد بن ابی‌دؤاد** در دربار او و جانشینانش نفوذ یافتند. ابن ابی‌دؤاد در دوران معتصم و واثق، قاضی‌القضات و مجری اصلی محنه شد.

محنه به‌مثابهٔ برنامهٔ سیاسی

در فصل پیش دیدیم که محنه از سوی فقیهان چگونه دیده شد. اما از منظر مأمون، محنه **بخشی از یک برنامهٔ منسجم** بود: پیوند سه چیز در شخص خلیفه:

عنصر	از کجا گرفته شد	تجلی در سیاست مأمون
قدرت سیاسی	منطق دولت‌گرا	خلافت عباسی؛ سپاه خراسانی
مشروعیت امت‌گرا	میراث علوی	ولایت‌عهدی امام رضا؛ برتری علی
مرجعیت دینی و عقلی	امامت به‌عنوان هدایت	محنه؛ معتزله؛ بیت‌الحکمه

پروژهٔ مأمون، **جاه‌طلبانه‌ترین تلاش این پنج قرن برای حل تعارض امت و دولت** بود: نه با جدا کردن آن‌ها، بلکه با **یکی کردن همه در خلیفه.** کرون و هایندز استدلال کرده‌اند که محنه، آخرین تلاش خلفا برای بازپس‌گیری مرجعیت دینی بود که در طول قرن دوم به عالمان منتقل شده بود (Crone & Hinds, *God's Caliph*).

چرا شکست خورد؟

پروژهٔ مأمون **از هر دو سو** شکست خورد:

- **علویان** ولایت‌عهدی امام رضا را فریب دانستند، به‌ویژه پس از مرگ مشکوک او.
- **فقیهان و توده‌ها** محنه را تجاوز به دین شمردند و احمد بن حنبل را قهرمان کردند.
- **عباسیان بغداد** با گرایش علوی و ایرانی او مخالف بودند.

مأمون خواست **امام، خلیفه و فیلسوف** را در یک شخص گرد آورد؛ و همه، از هر سو، او را نپذیرفتند. او در رجب سال ۲۱۸ هجری در لشکرکشی به بیزانس، در کنار رود بُدَندون در طرسوس، درگذشت.

۵. معتصم (۲۱۸–۲۲۷ ه.ق)؛ ارتش جدا از جامعه

مسئله

ابواسحاق معتصم، برادر مأمون، با مسئله‌ای روبه‌رو بود که خلفای پیشین نیز با آن درگیر بودند: **وفاداری سپاه.** سپاه خراسانی، که عباسیان را به قدرت رسانده بود، اکنون به نیروی سیاسی مستقل تبدیل شده بود؛ در جنگ امین و مأمون، نشان داده بود که می‌تواند خلیفه بسازد و براندازد. سپاه عرب نیز، که پایگاه قبیله‌ای داشت، قابل اعتماد نبود.

راه حل: غلامان ترک

معتصم، حتی پیش از خلافت، به خرید **غلامان ترک** از آسیای مرکزی، به‌ویژه از بازارهای سمرقند و از قلمرو سامانیان، پرداخته بود. این غلامان، که در کودکی خریده می‌شدند، آموزش نظامی می‌دیدند و آزاد می‌شدند، **هیچ پیوند قبیله‌ای، محلی یا خانوادگی** در قلمرو خلافت نداشتند؛ و وفاداری‌شان تنها به ارباب و ولی‌نعمتشان، یعنی خلیفه، بود. منابع شمار آنان را در اوج، به چند ده هزار رسانده‌اند (یعقوبی، البلدان؛ مسعودی، مروج الذهب).

فرماندهان برجستهٔ این سپاه، **اَشناس، ایتاخ، بُغا** و **وصیف**، از غلامان ترک بودند. در کنار آنان، **افشین**، شاهزادهٔ اُشروسنه در ماوراءالنهر، فرمانده بزرگ سپاه بود.

همزمان، به روایت کِندی، معتصم **اعراب را از دیوان سپاه** در مصر حذف کرد و مقرری‌هایشان را قطع نمود (کندی، الولاة والقضاة). **پایان رسمی نقش اعراب به‌عنوان طبقهٔ جنگجوی دولت** فرا رسید.

سامرا (۲۲۱ هـ.ق)

غلامان ترک، که به عربی نمی‌دانستند و با آداب شهری ناآشنا بودند، در بغداد با مردم درگیر می‌شدند. به روایت منابع، سواران ترک در کوچه‌ها با تاخت از کنار مردم می‌گذشتند و مردم را زخمی می‌کردند، و بغدادیان گاه آنان را می‌کشتند. معتصم در سال ۲۲۱ هجری، حدود صد کیلومتر بالاتر از بغداد، شهر تازه‌ای به نام **«سُرَّ مَن رأی»** (سامرا) ساخت و سپاه ترک را به آنجا برد (یعقوبی، البلدان؛ طبری، حوادث سال ۲۲۱).

طراحی سامرا، **نماد کامل منطق دولت جدا از جامعه** بود:

- خیابان‌های پهن برای حرکت سپاه؛
- محله‌های جداگانه برای هر گروه نظامی، دور از بازارها و مردم؛
- به روایت یعقوبی، معتصم برای غلامان ترک کنیزانی ترک خرید و به ازدواجشان درآورد، و آنان را از آمیختن با مردم بازداشت؛ تا **هویتشان جدا بماند.**

پیروزی‌های نظامی

سپاه تازه در کوتاه‌مدت کارآمد بود:

- **سرکوب بابک خرم‌دین** (۲۲۲ هـ.ق) به فرماندهی افشین، پس از بیست سال مقاومت در آذربایجان. بابک در سال ۲۲۳ هجری در سامرا اعدام شد.
- **لشکرکشی عموریه** (۲۲۳ هـ.ق) به آسیای صغیر، که به ویرانی شهر بیزانسی عموریه انجامید و ابوتمام، شاعر نامدار، قصیده‌ای مشهور در ستایش آن سرود.

اما در همان حال، **افشین**، فاتح بابک، در سال ۲۲۵ هجری به اتهام پنهان کردن آیین پیش از اسلام و توطئه، محاکمه و زندانی شد و در زندان درگذشت (طبری، حوادث سال ۲۲۵). این محاکمه نشان داد که **حتی بزرگ‌ترین فرماندهان نیز از بدگمانی خلیفه در امان نبودند.**

۶. از واثق تا متوکل (۲۲۷–۲۴۷ هـ.ق)

پس از معتصم، پسرش **واثق** (۲۲۷–۲۳۲ هـ.ق) محنه را ادامه داد و نفوذ فرماندهان ترک در دربار افزایش یافت. پس از مرگ واثق، فرماندهان ترک و دیوان‌سالاران، **متوکل**، برادر واثق، را به خلافت برگزیدند. این نخستین بار بود که **فرماندهان نظامی تعیین‌کنندهٔ خلیفه** شدند.

متوکل (۲۳۲–۲۴۷ هـ.ق) کوشید جهت دولت را تغییر دهد:

- **پایان محنه** و راندن معتزله؛ و نزدیکی به محدثان و اهل حدیث (فصل چهاردهم)؛

- **سخت‌گیری بر شیعیان:** به روایت طبری، در سال ۲۳۶ هجری فرمان داد مزار امام حسین در کربلا ویران و زمینش شخم زده شود و زیارت آن ممنوع گردد (طبری، حوادث سال ۲۳۶)؛
- **سخت‌گیری بر اهل ذمه:** فرمان‌هایی دربارهٔ پوشش متمایز و منع به‌کارگیری آنان در دیوان صادر کرد؛
- **مهار ترکان:** کوشید از قدرت فرماندهان ترک بکاهد، ایتاخ را از میان برداشت و حتی مدتی مرکز حکومت را به دمشق برد (۲۴۴ ه‍.ق).

۷. قتل متوکل و «هرج‌ومرج سامرا» (۲۴۷–۲۵۶ ه‍.ق)

در شوال سال ۲۴۷ هجری، گروهی از فرماندهان ترک، به روایت منابع با همدستی **منتصر**، پسر متوکل که از ولایت‌عهدی کنار گذاشته شده بود، متوکل و وزیرش فتح بن خاقان را در کاخ کشتند (طبری، حوادث سال ۲۴۷). در نه سال بعد، **ترکان چهار خلیفه را برکنار یا کشتند:**

خلیفه	دوره (ه‍.ق)	سرنوشت
منتصر	۲۴۷–۲۴۸	پس از شش ماه درگذشت؛ گزارش‌هایی از مسمومیت
مستعین	۲۴۸–۲۵۲	به بغداد گریخت؛ جنگ داخلی و محاصرهٔ بغداد (۲۵۱–۲۵۲)؛ خلع و سپس کشته شد
معتز	۲۵۲–۲۵۵	به سبب ناتوانی در پرداخت مقرری سپاه، شکنجه و کشته شد
مهتدی	۲۵۵–۲۵۶	کوشید به شیوهٔ عمر بن عبدالعزیز زاهدانه و عادلانه حکومت کند و ترکان را مهار کند؛ کشته شد

مهتدی شایستهٔ توجه ویژه است. به روایت مسعودی، او نماز را با مردم می‌گزارد، به مظالم رسیدگی می‌کرد، ساده‌زیست بود و آلات لهو را از کاخ بیرون کرد؛ و آشکارا می‌گفت می‌خواهد در میان عباسیان، مانند عمر بن عبدالعزیز در میان امویان باشد (مسعودی، مروج الذهب). اما او نیز، چون عمر دوم، در زمانی کوتاه از میان رفت. **بار دیگر، اصلاح‌گر بدون نهاد، قربانی دستگاهی شد که می‌خواست اصلاحش کند.**

۸. پایان دوران نخست عباسی

پس از مهتدی، **معتمد** (۲۵۶–۲۷۹ ه‍.ق) خلیفه شد؛ اما قدرت واقعی در دست برادرش **موفّق** بود که با تکیه بر سپاهی وفادار، تا حدی ثبات را بازگرداند و قیام زنج را سرکوب کرد (فصل هفدهم). اما خلافت عباسی هرگز قدرت پیشین را بازنیافت. در همین سال‌ها:

- **احمد بن طولون**، فرماندهٔ ترک، در مصر (از ۲۵۴ ه‍.ق) دولتی نیمه‌مستقل بنیان نهاد؛
- **یعقوب لیث صفاری**، رویگرزادهٔ سیستانی، بی‌اجازهٔ خلیفه، خراسان را گرفت و طاهریان را برانداخت (۲۵۹ ه‍.ق) و حتی به سوی بغداد لشکر کشید (۲۶۲ ه‍.ق)؛
- **سامانیان** در ماوراءالنهر قدرت یافتند؛
- **علویان** در طبرستان (۲۵۰ ه‍.ق) دولت ساختند.

۹. تحلیل ابن خلدون: چرا ارتش جدا ارباب می‌شود

ابن خلدون در «مقدمه» این روند را با نظریهٔ **عصبیت** تبیین می‌کند. به نظر او، دولت با عصبیت قبیله‌ای (همبستگی گروهی) پدید می‌آید؛ اما وقتی به اوج می‌رسد، حاکم از عصبیت خاندان و قبیلهٔ خود بیمناک می‌شود، زیرا آنان در قدرت شریک‌اند. پس به **«موالی و مصطنعین»** (وابستگان و پروردگان) تکیه می‌کند؛ کسانی که هیچ عصبیت مستقلی ندارند و وفاداری‌شان به حاکم است. اما در گذر زمان، همین وابستگان عصبیت تازه‌ای میان خود

پدید می‌آورند و قدرت را از حاکم می‌ستانند (ابن خلدون، المقدمة، فصل‌های مربوط به دولت و عصبیت).

این تحلیل، دقیقاً سرنوشت سپاه ترک را توصیف می‌کند: **غلامانی که برای وفاداری مطلق خریده شده بودند، با گذشت یک نسل، به طبقهٔ نظامی‌ای با منافع و همبستگی خود تبدیل شدند** و خلیفه را بازیچهٔ خود کردند.

۱۰. ارزیابی: سه آزمون، سه شکست

آزمون	طراح	ایده	علت شکست
قرارداد مکتوب جانشینی	هارون	قانون مکتوب با تضمین مذهبی	نبود نهاد اجرایی؛ دو مرکز قدرت
پیوند امامت و دولت	مأمون	خلیفه به‌عنوان امام هدایت، با پشتوانهٔ علوی و عقلی	مخالفت همزمان علویان، فقیهان و عباسیان
ارتش حرفه‌ای وفادار	معتصم	سپاه بی‌پیوند با جامعه، وفادار به شخص خلیفه	ارتش جدا از جامعه، منافع مستقل یافت و ارباب شد

هر سه آزمون، از منظر این کتاب، **در یک نقطه مشترک** شکست خوردند: هر سه کوشیدند مسئلهٔ قدرت را **با ابزارهای شخصی** حل کنند؛ سند شخصی هارون، ایدئولوژی شخصی مأمون، و سپاه شخصی معتصم. هیچ‌یک نهادی نساخت که **مستقل از شخص خلیفه** و در عین حال **پیوسته با جامعه** باشد.

> **جمع‌بندی فصل:** دولت‌گرایی عباسی در اوج خود کوشید با قانون مکتوب، با ایدئولوژی رسمی و با ارتش حرفه‌ای، پایداری خود را تضمین کند. قانون مکتوب بدون نهاد اجرایی پاره شد؛ ایدئولوژی رسمی بدون پذیرش جامعه شکست خورد؛ و

> ارتش جدا از جامعه، به هیچ‌کس جز خود وفادار نماند. **دولتی که از جامعه بریده باشد، اسیر ابزار قدرت خود می‌شود.**

منابع این فصل

- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۱۸۶ تا ۲۵۶ هجری
- یعقوبی، تاریخ و البلدان
- مسعودی، مروج الذهب
- ازرقی، اخبار مکة
- ابن ندیم، الفهرست
- کندی، الولاة والقضاة
- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا
- ابن خلدون، المقدمة
- Patricia Crone and Martin Hinds, (1986) *God's Caliph*
- Michael Cooperson, (2005) *Al-Ma'mun*
- Dimitri Gutas, (1998) *Greek Thought, Arabic Culture*
- Matthew Gordon, *The Breaking of a Thousand Swords: A History of the Turkish Military of Samarra* (2001)
- Hugh Kennedy, (2001) *The Armies of the Caliphs*
- Tayeb El-Hibri, *Reinterpreting Islamic Historiography: Harun al-Rashid and the Narrative of the 'Abbasid Caliphate* (1999)

بخش پنجم — عصر پراکندگی (۲۴۷–۴۴۷ هجری)

پس از کربلا، جانشینان حسین در سلسلهٔ امامان شیعهٔ دوازده‌امامی هیچ‌گاه برای تصرف قدرت سیاسی قیام نکردند. ادعای رهبری امت، که پیامبر، علی، حسن و حسین آن را در عرصهٔ حکومت دنبال کرده بودند، در نزد این امامان به **رهبری دینی، علمی و اخلاقی** جماعتی کوچک تبدیل شد. اما این کناره‌گیری، به معنای بی‌سازمانی نبود. امامان در طول دو قرن، **نهادهایی موازی با دولت** ساختند که پس از غیبت امام دوازدهم، به علما منتقل شد و قرن‌ها بعد، در ایران صفوی و سپس در جمهوری اسلامی، به نیرویی سیاسی تبدیل گشت. این فصل، این مسیر شگفت را دنبال می‌کند.

۱. علی بن حسین (سجاد)؛ بازسازی پس از فاجعه (۶۱–حدود ۹۵ ه.ق)

موقعیت

علی بن حسین، تنها پسر بازماندهٔ حسین از کربلا، در فضایی به مدینه بازگشت که شیعیان پراکنده، ترسیده و سرخورده بودند. به روایت منابع شیعی، در سال‌های نخست پس از کربلا، تنها چند تن به او وفادار ماندند.

بی‌طرفی در حره

در **واقعهٔ حره** (۶۳ ه.ق، فصل هفتم)، که مردم مدینه علیه یزید شوریدند، امام سجاد بی‌طرف ماند. به روایت طبری، او حتی خانوادهٔ **مروان بن حکم** را، که از مدینه رانده شده بودند، پناه داد (طبری، حوادث سال ۶۳). مسلم بن عقبه، فرمانده سپاه شام، او را از بیعت تحقیرآمیز «بندگی یزید» معاف کرد. این موضع، **آغاز راهبرد کناره‌گیری** بود: حفظ جماعت، فراتر از هر قیام.

میراث فکری

امام سجاد میراثی بر جای گذاشت که به‌ظاهر غیرسیاسی، اما در عمق، دارای **نظریهٔ اجتماعی** بود:

- **صحیفهٔ سجادیه:** مجموعه‌ای از دعاها که در آن، مفاهیم عدالت، حقوق، مسئولیت و نقد ستم به زبان نیایش بیان شده است.
- **رسالة الحقوق:** رساله‌ای که حقوق متقابل انسان‌ها را برمی‌شمارد؛ از حق خدا و حق اعضای بدن، تا **حق حاکم بر مردم** و **حق مردم بر حاکم**، حق آموزگار و شاگرد، حق همسایه و حق اهل ذمه (ابن شعبه حرانی، تحف العقول؛ شیخ صدوق، الخصال). در این رساله، رابطهٔ حاکم و مردم، **رابطه‌ای دوسویه** است: مردم باید فرمان ببرند، و حاکم باید با آنان مهربان و عادل باشد و بداند که قدرتش امانتی است که برای آزمودن او داده شده است.

رسالة الحقوق را می‌توان **تلاشی برای بازتعریف امت به‌مثابهٔ شبکه‌ای از حقوق متقابل** دانست؛ نه به‌مثابهٔ دولت.

۲. محمد باقر و جعفر صادق؛ تأسیس مکتب (حدود ۹۵–۱۴۸ ه‍.ق)

فرصت تاریخی

دوران امام باقر و امام صادق با سال‌های پایانی امویان و نخستین سال‌های عباسیان هم‌زمان بود. در این دوره، دولت اموی سرگرم بحران‌های خود بود و عباسیان هنوز تثبیت نشده بودند. این **فرصت تاریخی**، به امامان امکان داد مکتبی فکری و فقهی بنیان نهند.

امام باقر و تمایز از زید

امام باقر (درگذشت حدود ۱۱۴ ه‍.ق) به آموزش فقه، تفسیر و حدیث پرداخت و شاگردانی پرورش داد. نکتهٔ مهم، **تمایز روش او با برادرش زید** است (فصل یازدهم). زید معتقد بود امام باید با قیام آشکار شود؛ باقر بر این باور بود که امامت با **نص (تعیین از سوی امام پیشین) و دانش** ثابت می‌شود، نه با شمشیر. این تمایز، دو شاخهٔ اصلی تشیع را از هم جدا کرد: **زیدیه** (امامت با قیام) و **امامیه** (امامت با نص و علم).

امام صادق؛ اوج مکتب

امام جعفر صادق (۸۳–۱۴۸ ه‍.ق) را باید **بنیان‌گذار واقعی مکتب فقهی و کلامی شیعهٔ امامی** دانست؛ تا جایی که فقه شیعه «فقه جعفری» نام گرفته است. منابع شیعی شمار شاگردان او را چهار هزار نفر گزارش کرده‌اند (شیخ مفید، الارشاد). در میان کسانی که از او بهره بردند، برخی از پیشوایان مذاهب سنی نیز نام برده شده‌اند.

سه تصمیم سرنوشت‌ساز

امام صادق در سه لحظهٔ تاریخی، از ورود به عرصهٔ قدرت سر باز زد:

لحظه	پیشنهاد یا فرصت	موضع امام صادق	منبع
قیام زید (۱۲۲ ه‍.ق)	همراهی با قیام عمویش	همراهی نکرد، اما به گزارش منابع، بر زید و یارانش اندوه خورد	مقاتل الطالبیین؛ کافی
انقلاب عباسی (۱۳۲ ه‍.ق)	نامهٔ ابوسلمه با پیشنهاد خلافت	نامه را سوزاند	مسعودی، مروج الذهب
قیام نفس زکیه (۱۴۵ ه‍.ق)	دعوت عبدالله محض برای بیعت با پسرش	نپذیرفت و به روایت منابع، شکست قیام را پیش‌بینی کرد	مقاتل الطالبیین

تبیین نظری: نص، علم و تقیه

امام صادق برای این کناره‌گیری، نظریه‌ای کلامی را تکمیل کرد که سه پایه داشت:

1. **امامت با نص:** امام را خدا از راه پیامبر و امام پیشین تعیین می‌کند؛ نه انتخاب مردم و نه پیروزی در قیام.
2. **امامت با علم:** امام وارث دانش پیامبر است و مرجعیت او از دانش اوست، نه از قدرت.

3. **تقیه:** در شرایط سرکوب، پنهان کردن باور برای حفظ جان و جماعت، نه تنها رواست، بلکه واجب است. روایتی مشهور از امام صادق، تقیه را «دین من و دین پدرانم» می‌خواند (کلینی، الکافی، کتاب الایمان والکفر، باب التقیة).

با این سه پایه، **امامت از حکومت جدا شد.** امام، امام بود، چه حاکم باشد چه نباشد. این جدایی، امت‌گرایی شیعی را از سرنوشت توابین و زید رهایی بخشید؛ اما بهایی نیز داشت که در پایان فصل بررسی می‌شود.

۳. شبکهٔ وکالت؛ نهادی موازی با دولت

یکی از مهم‌ترین و کمتر شناخته‌شده‌ترین دستاوردهای امامان، **«سازمان وکالت»** بود: شبکه‌ای از نمایندگان (وکیلان) در شهرهای گوناگون که وجوه شرعی (به‌ویژه **خمس**)، نذورات و هدایا را از شیعیان گرد می‌آوردند، به امام می‌رساندند، پرسش‌های فقهی را منتقل می‌کردند و پاسخ‌ها را بازمی‌گرداندند.

نشانه‌های آغازین این شبکه از دوران امام صادق دیده می‌شود و در دوران **امام کاظم** گسترش یافت. پژوهش‌های معاصر، از جمله پژوهش جاسم حسین، این شبکه را به‌عنوان یک **سازمان مالی و ارتباطی منظم** بازسازی کرده‌اند که در دوران امامان پسین و به‌ویژه در غیبت صغری، به اوج رسید (Jassim Hussain, *The Occultation of the Twelfth Imam*, 1982).

ویژگی‌های این شبکه:

ویژگی	توضیح
استقلال مالی	درآمد از خمس و نذورات، نه از دولت
سلسله‌مراتب	وکیلان محلی، وکیلان منطقه‌ای، و وکیل ارشد در کنار امام
ارتباطات	نامه‌نگاری پنهان، با رمز و پیک
کارکرد دینی	انتقال پرسش و فتوا

ویژگی	توضیح
کارکرد اجتماعی	پشتیبانی از نیازمندان جماعت

این شبکه، **نخستین «جامعهٔ مدنی شیعی»** بود: نهادی خودگردان، مالی و ارتباطی، مستقل از دولت، که جماعت را بدون نیاز به قدرت سیاسی سرپا نگه می‌داشت.

بحران واقفیه؛ آزمون نهاد

پس از درگذشت امام کاظم در زندان بغداد (۱۸۳ ه‍.ق)، برخی از وکیلان ارشد او، از جمله علی بن ابی‌حمزهٔ بطائنی، که اموال فراوانی در دست داشتند، از پذیرش امامت امام رضا سر باز زدند و ادعا کردند امام کاظم نمرده و همان مهدی است. این گروه **«واقفیه»** (ایستادگان) نام گرفتند. گزارش‌های شیعی، انگیزهٔ مالی، یعنی نپرداختن اموال به امام بعدی، را در این انشعاب برجسته کرده‌اند (شیخ طوسی، الغیبة؛ کشی، رجال).

این رویداد نشان می‌دهد که حتی **نهادهای امت‌گرا نیز از خطر فساد و انشعاب در امان نبودند**؛ هرگاه منابع مالی بدون نظارت در دست افراد بماند.

۴. امامان در قفس طلایی: از کاظم تا عسکری (۱۴۸–۲۶۰ ه‍.ق)

از دوران امام کاظم، سیاست عباسیان تغییر کرد: به جای رها کردن امامان در مدینه، آنان را **به مرکز قدرت فرا خواندند و زیر نظر گرفتند.**

امام	دوره (ه‍.ق)	رابطه با قدرت
موسی کاظم	۱۴۸–۱۸۳	احضار به عراق در دوران مهدی؛ در سال ۱۷۹ هارون او را از مدینه به بصره و سپس بغداد برد؛ زندان‌های پیاپی؛ درگذشت در زندان سندی بن شاهک

امام	دوره (ه.ق)	رابطه با قدرت
علی رضا	۱۸۳–۲۰۳	ولایت‌عهدی تحمیلی مأمون (فصل پانزدهم)؛ درگذشت در توس
محمد جواد	۲۰۳–۲۲۰	ازدواج با ام‌الفضل، دختر مأمون؛ احضار به بغداد در دوران معتصم؛ درگذشت در جوانی
علی هادی	۲۲۰–۲۵۴	در سال ۲۳۳ به فرمان متوکل از مدینه به سامرا آورده شد؛ زندگی در محلهٔ نظامی «عسکر»
حسن عسکری	۲۵۴–۲۶۰	نظارت کامل در سامرا؛ ارتباط با شیعیان از راه وکیلان

نام «عسکری»، که به امام هادی و امام حسن عسکری داده شده، از **«عسکر»** (اردوگاه نظامی) در سامرا می‌آید؛ یعنی همان شهر پادگانی که معتصم برای سپاه ترک ساخته بود (فصل پانزدهم). این نام‌گذاری، به شکلی تلخ، **نماد وضعیت امامت در این دوره** است: امام امت، در قلب پادگان دولت.

خلفا از امامان می‌ترسیدند، اما جرئت کشتن آشکارشان را نداشتند؛ زیرا محبوبیتشان در میان مردم، به‌ویژه در عراق و ایران، بالا بود. راه میانه، **«قفس طلایی»** بود: احترام ظاهری، زندگی در کنار دربار، و نظارت کامل.

۵. غیبت؛ نهادینه شدن رهبری غایب

غیبت صغری (۲۶۰–۳۲۹ ه.ق)

امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ هجری در سامرا درگذشت. شیعیان امامی بر این باورند که فرزندش، **محمد**، امام دوازدهم، از دیده‌ها غایب شد. در دورهٔ هفتادساله‌ای که **«غیبت صغری»** نام گرفت، ارتباط امام با شیعیان از راه **چهار نایب** انجام می‌شد:

نایب	دورهٔ نیابت (حدود، ه.ق)	نکته
عثمان بن سعید عمری	۲۶۰–حدود ۲۶۷	وکیل امامان هادی و عسکری؛ بازرگان روغن
محمد بن عثمان عمری	حدود ۲۶۷–۳۰۵	تثبیت سازمان
حسین بن روح نوبختی	۳۰۵–۳۲۶	از خاندان نوبختی، که در دیوان عباسی نفوذ داشتند؛ مدتی در دوران مقتدر زندانی شد
علی بن محمد سمری	۳۲۶–۳۲۹	پایان غیبت صغری

(شیخ طوسی، الغیبة؛ شیخ صدوق، کمال الدین)

نکتهٔ شایان توجه، **پیوند حسین بن روح و خاندان نوبختی با دیوان عباسی** است. خاندان نوبختی، از تباری ایرانی، هم در دیوان خلافت مناصب داشتند و هم در رهبری جماعت شیعه. این نشان می‌دهد که **شبکهٔ امت‌گرای شیعی، بی‌آنکه قدرت سیاسی بجوید، در درون دستگاه دولت نیز ریشه دوانده بود.**

غیبت کبری و انتقال مرجعیت به علما

با درگذشت آخرین نایب در سال ۳۲۹ هجری، **«غیبت کبری»** آغاز شد: دوره‌ای که در آن، هیچ نایب خاصی وجود ندارد. از این زمان، مرجعیت دینی جماعت به‌تدریج به **علما** منتقل شد. چند نسل از علمای بزرگ، این انتقال را نظریه‌پردازی کردند:

عالم	درگذشت (ه.ق)	سهم در نظریهٔ مرجعیت و حکومت
کلینی	۳۲۹	گردآوری «الکافی»، منبع اصلی حدیث شیعه
شیخ صدوق	۳۸۱	گردآوری «من لا یحضره الفقیه»؛ پیوند با دربار آل‌بویه
شیخ مفید	۴۱۳	تدوین کلام و فقه امامی در بغداد آل‌بویه
سید مرتضی	۴۳۶	رسالهٔ «مسألة فی العمل مع السلطان»: پذیرش منصب از حاکم ستمگر، اگر برای برپایی حق و دفع ستم باشد، رواست
شیخ طوسی	۴۶۰	گردآوری «تهذیب» و «استبصار»؛ پس از ورود سلجوقیان به بغداد و سوختن کتابخانه‌اش، به نجف رفت و حوزهٔ نجف را بنیان نهاد

رسالهٔ **سید مرتضی** اهمیت ویژه دارد: او، در فضای حکومت شیعی آل‌بویه، استدلال کرد که همکاری با حاکمی که امام معصوم نیست، اگر عالم بتواند حقی را برپا دارد یا ستمی را بازدارد، نه تنها رواست، بلکه گاه واجب است (سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی). این، **نخستین گام نظری شیعهٔ امامی به سوی پذیرش همکاری با دولت** در غیاب امام بود؛ گامی که قرن‌ها بعد، در صفویه، به پیوند علما و دولت انجامید (فصل بیست‌وپنجم).

۶. حاشیه‌ای که فراموش می‌شود: علویان قیام‌کننده

برای دقت تاریخی باید گفت که **همهٔ خاندان علی کناره‌گیر نبودند.** در کنار امامان دوازده‌گانه، شاخه‌های دیگر علوی بارها قیام کردند:

- **زید بن علی** (۱۲۲ هـ.ق) و فرزندش یحیی (۱۲۵ هـ.ق)؛ فصل یازدهم.
- **محمد نفس زکیه و ابراهیم** (۱۴۵ هـ.ق)، از نوادگان امام حسن؛ فصل‌های سیزدهم و چهاردهم.
- **حسین بن علی، صاحب فخ** (۱۶۹ هـ.ق)، که در مدینه قیام کرد و در فخ، نزدیک مکه، کشته شد.
- **یحیی بن عبدالله** (۱۷۶ هـ.ق)، که در دیلم قیام کرد و با امان به بغداد آمد (فصل سیزدهم).
- **ابوالسرایا** (۱۹۹ هـ.ق)، که به نام یکی از علویان در کوفه قیام کرد (فصل پانزدهم).

برخی از این قیام‌ها به **تأسیس دولت** انجامید (فصل هفدهم). بنابراین، دقیق‌تر آن است که بگوییم: **جریان اصلی امامت شیعهٔ دوازده‌امامی** از ادعای حکومت عملی کناره گرفت؛ در حالی که شاخه‌های دیگر علوی، به‌ویژه زیدیه، منطق قیام را ادامه دادند.

۷. پیامد برای اندیشهٔ حکمرانی شیعه

این کناره‌گیری دوقرنی، پیامدهای بلندمدت عمیقی داشت که تا امروز، به‌ویژه در ایران، ادامه دارد:

الف) فقدان نظریهٔ دولت

اندیشهٔ شیعهٔ امامی، نزدیک به هزار سال، **نظریهٔ عملی حکمرانی** تولید نکرد. حکومت در غیاب امام، **ذاتاً نامشروع («جائر»)** یا دست‌کم موقت تلقی می‌شد. فقیهان به پرسش‌هایی چون «چگونه می‌توان با حاکم جائر همکاری کرد؟» پاسخ دادند؛ اما به پرسش «حکومت مشروع در غیاب امام چگونه باید باشد؟» نپرداختند.

ب) فرهنگ مظلومیت و انتظار

حافظهٔ جمعی بر **رنج، زندان و شهادت** متمرکز شد، نه بر ساختن و اداره کردن. زیارت، سوگواری و انتظار، به آیین‌های اصلی جماعت تبدیل شد. این فرهنگ، در برابر قدرت ستمگر، **نیروی مقاومت** بود؛ اما برای ساختن دولت، **ابزاری نداشت.**

ج) نهادهای موازی و قدرت علما

اما در کنار این، کناره‌گیری امامان **نهادهای موازی** پدید آورد: شبکهٔ وکالت، خمس، و سپس مرجعیت علما. این نهادها، **مستقل از دولت، اما ریشه‌دار در جامعه** بودند. قرن‌ها بعد، این نهادها به منبع قدرت تبدیل شدند: در صفویه، علما مشروعیت‌بخش دولت شدند؛ در قاجار، در برابر دولت ایستادند؛ و در جمهوری اسلامی، دولت را در دست گرفتند (فصل بیست‌وپنجم).

پیامد	جنبهٔ مثبت	جنبهٔ منفی
جدایی امامت از حکومت	حفظ جماعت از سرنوشت قیام‌های ناکام	فقدان نظریهٔ حکومت مشروع
تقیه	بقای جماعت در سرکوب	فرهنگ پنهان‌کاری
شبکهٔ وکالت و خمس	استقلال مالی و نهادی از دولت	تمرکز منابع بدون نظارت (بحران واقفیه)
فرهنگ مظلومیت	نیروی مقاومت در برابر ستم	ناتوانی در ساختن و اداره کردن
انتقال مرجعیت به علما	نهادینه شدن رهبری دینی	زمینهٔ ادعای حکومت علما در دوران مدرن

جمع‌بندی فصل: امامان پس از حسین آموختند که جهان‌بینی امت‌محور بدون دولت نابود می‌شود؛ و راه بقای آن را نه در گرفتن دولت، بلکه در **ساختن نهادهای موازی** یافتند: مکتب علمی، شبکهٔ وکالت، خمس و سرانجام مرجعیت علما. این راه، معنا و جماعت را حفظ کرد و نشان داد که امت‌گرایی **می‌تواند نهاد بسازد؛** اما

فرهنگ سیاسی شیعه را هزار سال از تجربهٔ حکمرانی محروم ساخت. وقتی این نهادها سرانجام به قدرت رسیدند، **نظریه‌ای برای حکومت کارآمد** با خود نیاوردند.

منابع این فصل

- کلینی، الکافی
- شیخ مفید، الارشاد
- شیخ صدوق، الخصال، کمال الدین و عیون اخبار الرضا
- ابن شعبه حرانی، تحف العقول (رسالة الحقوق)
- شیخ طوسی، الغیبة
- کشی، رجال
- سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی (مسألة فی العمل مع السلطان)
- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین
- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۶۳، ۱۴۵ و ۱۶۹ هجری
- مسعودی، مروج الذهب
- نوبختی، فرق الشیعة
- رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه
- Jassim M. Hussain, *The Occultation of the Twelfth Imam* (1982)
- Hossein Modarressi, *Crisis and Consolidation in the Formative Period of Shi'ite Islam* (1993)
- Ann K. S. Lambton, *State and Government in Medieval Islam* (1981)
- Wilferd Madelung, "A Treatise of the Sharif al-Murtada on the Legality of Working for the Government" (1980)

با سست شدن خلافت عباسی، به‌ویژه پس از سال ۲۴۷ هجری، **حاشیه‌های جهان اسلام به آزمایشگاه جریان‌های امت‌گرا** تبدیل شد. برای نخستین بار پس از علی، چند جریان امت‌گرا توانستند دولت بسازند؛ و برخی از این دولت‌ها، قرن‌ها دوام آوردند. این دولت‌ها، از کوه‌های مغرب تا جنگل‌های طبرستان، از کوهستان‌های یمن تا واحه‌های بحرین، **تنوع شگفتی از الگوهای حکمرانی امت‌گرا** را به نمایش گذاشتند: امامت علوی، امامت عالم مجتهد، قیام بردگان، و کمون شورایی. سرنوشت این دولت‌ها، درس‌های مهمی دربارهٔ **امکان‌ها و محدودیت‌های امت‌گرایی** دارد. (دولت‌های اباضی، یعنی رستمیان تاهرت و امامت عمان، در فصل پنجم بررسی شدند.)

۱. ادریسیان مغرب (۱۷۲–حدود ۳۷۵ ه.ق)؛ نخستین دولت علوی

از فخ تا مغرب

در سال ۱۶۹ هجری، **حسین بن علی**، از نوادگان امام حسن، در مدینه علیه هادی، خلیفهٔ عباسی، قیام کرد و در **فخ**، نزدیک مکه، با بیشتر یارانش کشته شد. این رویداد، که «واقعهٔ فخ» نام گرفت، در حافظهٔ علویان پس از کربلا، دردناک‌ترین بود (ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین؛ طبری، حوادث سال ۱۶۹).

یکی از بازماندگان فخ، **ادریس بن عبدالله**، برادر نفس زکیه، با کمک غلامش راشد، از مصر گریخت و به مغرب دور رسید. در سال ۱۷۲ هجری، قبیلهٔ بربر **اَوربه** در ولیلی (نزدیک مکناس در مراکش کنونی) او را به امامت پذیرفتند. این **نخستین دولت علوی** در تاریخ اسلام بود (ابن ابی‌زرع، الانیس المطرب؛ بکری، المسالک والممالک).

پایان ادریس و آغاز دولت

هارون‌الرشید، که از این دولت دوردست بیمناک بود، به روایت منابع، فرستاده‌ای فرستاد که ادریس را در حدود سال ۱۷۵ هجری مسموم کرد. اما راشد، غلام وفادارش، از فرزندی

که از همسر بربر ادریس پس از مرگش زاده شد، سرپرستی کرد. این کودک، **ادریس دوم**، بعدها **شهر فاس** را بنیان نهاد (حدود ۱۹۲ ه‍.ق)؛ شهری که به یکی از مراکز بزرگ تمدن اسلامی، با دانشگاه قرویین، تبدیل شد.

ویژگی‌های حکمرانی ادریسی

- **پیوند نسب پیامبر با عصبیت بربر:** مشروعیت از نسب علوی می‌آمد، و قدرت از پشتیبانی قبایل بربر. این ترکیب، که ابن خلدون آن را تحلیل کرده، **الگوی بلندمدت حکومت در مراکش** شد؛ تا جایی که پادشاهی کنونی مراکش نیز مشروعیت خود را از نسب علوی می‌گیرد.
- **اسلامی کردن بربرها:** ادریسیان در گسترش اسلام و زبان عربی در مغرب نقش اساسی داشتند.
- **تقسیم میراث:** پس از ادریس دوم، قلمرو میان پسرانش تقسیم شد و این، دولت را تضعیف کرد. ادریسیان سرانجام زیر فشار فاطمیان و امویان اندلس، در اواخر قرن چهارم از میان رفتند.

۲. علویان طبرستان (۲۵۰–حدود ۳۱۶ ه‍.ق)؛ نخستین دولت شیعی در ایران

زمینه

طبرستان (مازندران کنونی) و دیلم و گیلان، سرزمین‌هایی کوهستانی و جنگلی بودند که فتوحات اسلامی به‌سختی به آن‌ها رسیده بود. بسیاری از مردم دیلم تا قرن سوم مسلمان نشده بودند. در دوران **طاهریان**، کارگزاران آنان، به‌ویژه **محمد بن اوس**، با مصادرهٔ زمین‌های مشاع و بیشه‌ها و سخت‌گیری مالی، مردم را برآشفتند (ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان؛ طبری، حوادث سال ۲۵۰).

حسن بن زید؛ داعی کبیر

مردم رویان و کلار، که از ستم به ستوه آمده بودند، از **حسن بن زید**، از نوادگان امام حسن که در ری می‌زیست، دعوت کردند. او در سال ۲۵۰ هجری آمد و مردم با او **بیعت** کردند؛

بر پایهٔ کتاب خدا، سنت پیامبر، امر به معروف و نهی از منکر. حسن بن زید، که **«داعی کبیر»** لقب گرفت، طاهریان را بیرون راند و حکومتی زیدی بنیان نهاد که تا سال ۲۷۰ هجری ادامه داشت (طبری، حوادث سال ۲۵۰؛ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان).

اهمیت این رویداد برای کتاب ما دوچندان است:

1. این **نخستین دولت شیعی در ایران** بود؛ شش قرن پیش از صفویه.
2. این دولت **از دعوت مردم محلی** پدید آمد، نه از کودتای نظامی یا ائتلاف دربار. مردم ستم‌دیده، رهبری علوی را برای رهایی از ستم مالی برگزیدند.

ناصر کبیر (اُطروش)

پس از حسن بن زید و برادرش **محمد بن زید** (۲۷۰–۲۸۷ ه‍.ق)، که در جنگ با سامانیان کشته شد، دولت علوی مدتی از میان رفت. اما **حسن بن علی اُطروش**، ملقب به **ناصر کبیر**، که سال‌ها در دیلم و گیلان به **تبلیغ اسلام** پرداخته بود، در سال ۳۰۱ هجری دولت علوی را احیا کرد.

ناصر کبیر از چند جهت برجسته بود:

- **دانشمند مجتهد:** او فقیهی صاحب‌نظر بود و آرای فقهی‌اش، «فقه ناصری»، در میان زیدیان شمال ایران رایج شد.
- **مسلمان کردن دیلمیان:** به گزارش منابع، بسیاری از مردم دیلم و گیلان به دست او اسلام آوردند.
- **عدالت:** منابع او را به عدالت و ساده‌زیستی ستوده‌اند (طبری، حوادث سال ۳۰۱؛ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان).

پایان و میراث

ناصر کبیر در سال ۳۰۴ هجری درگذشت. پس از او، دولت علوی در نزاع‌های جانشینی و جنگ با سامانیان و فرماندهان دیلمی سست شد. اما **میراث مهم آن، دیلمیان بودند**:

سپاهیانی که در دامان این دولت شیعی پرورش یافته بودند، و از میان آنان، **آل‌بویه** برخاستند و در سال ۳۳۴ هجری بغداد را گرفتند (فصل نوزدهم).

۳. زیدیان یمن (از ۲۸۴ هـ.ق)؛ امامت عالم مجتهد

الهادی الی الحق

یحیی بن حسین، از نوادگان امام حسن، که در مدینه پرورش یافته و به دانش و پرهیزگاری شهره بود، در سال ۲۸۴ هجری **به دعوت قبایل درگیر شمال یمن** به صعده آمد تا میان آنان داوری کند. او لقب **«الهادی الی الحق»** گرفت و امامتی زیدی بنیان نهاد (سیرة الهادی الی الحق، نوشتهٔ علی بن محمد عباسی علوی، همراه و هم‌عصر او).

الگوی حکمرانی

الهادی حکومت را بر چند پایه استوار کرد:

پایه	توضیح
امام عالم مجتهد	امام باید فقیه مجتهد، پرهیزگار، شجاع و از نسل فاطمه باشد؛ و با «دعوت» آشکار، امامت خود را اعلام کند
داوری میان قبایل	نقش اصلی امام، داوری بر پایهٔ شریعت میان قبایل متخاصم و پایان دادن به خون‌خواهی‌ها بود
گردآوری منظم زکات و عشر	با کارگزاران و دیوان ساده
اجرای شریعت	منع شراب، غنا و رسوم جاهلی
دولت سبک	بدون دیوان‌سالاری گسترده و ارتش دائمی بزرگ

الهادی خود آثار فقهی و کلامی فراوانی نوشت که پایهٔ **مذهب «هادوی»**، شاخهٔ اصلی زیدیهٔ یمن، شد.

دوام شگفت

امامت زیدی یمن **طولانی‌ترین تجربهٔ حکمرانی امت‌گرا در تاریخ اسلام** است. با فراز و نشیب‌های فراوان، دوره‌های چندگانگی امامان، و دوره‌های افول، این امامت به شکلی از اشکال تا **انقلاب ۱۹۶۲ میلادی** در یمن ادامه یافت؛ یعنی **بیش از هزار سال.**

راز دوام؛ و بهای آن

راز این دوام، در **محدود ماندن** آن بود: کوهستانی دور، جامعه‌ای قبیله‌ای، و دولتی سبک که هیچ‌گاه به امپراتوری تبدیل نشد. امامت زیدی، در واقع، **داوری مشروع میان قبایل** بود، نه دولت متمرکز. اما همین محدودیت، بهای خود را داشت: یمن زیدی در طول قرن‌ها، از نظر اقتصادی و اداری، کمتر توسعه یافت؛ و اصل «امام با قیام آشکار می‌شود» به **نزاع‌های پیاپی میان مدعیان امامت** انجامید، چون هر عالم واجد شرایط می‌توانست دعوت کند.

۴. قیام زنج (۲۵۵–۲۷۰ ه.ق)؛ امت‌گرایی فرودستان

زمینه

در شوره‌زارهای جنوب عراق، نزدیک بصره، هزاران بردهٔ آفریقایی از شرق آفریقا («زنج») در شرایطی بسیار سخت کار می‌کردند: لایه‌های نمکی را از روی زمین برمی‌داشتند تا زمین برای کشت آماده شود. آنان در اردوگاه‌های گروهی می‌زیستند و تنها اندکی آرد و خرما به‌عنوان خوراک می‌گرفتند (طبری، حوادث سال ۲۵۵).

صاحب زنج

علی بن محمد، مردی از ورزنین ری که خود را از نسل علی می‌خواند (نسبی که منابع در آن تردید کرده‌اند)، پس از چند تلاش ناکام در بحرین و بصره، در سال ۲۵۵ هجری بردگان زنج را با وعدهٔ **آزادی، ثروت و خانه** به قیام فرا خواند. به روایت طبری، او سوگند خورد که آنان را رها نکند و با آنان برابر باشد (طبری، حوادث سال ۲۵۵).

نکتهٔ شایان توجه این است که به گزارش طبری و مسعودی، صاحب زنج بر پرچمش آیه‌ای از قرآن دربارهٔ خریدن جان مؤمنان از سوی خدا (توبه، ۱۱۱) نوشته بود؛ و برخی گزارش‌ها

از گرایش او به اندیشه‌های خوارج، از جمله شعار «لا حکم الا لله»، سخن می‌گویند (مسعودی، مروج الذهب). این نشان می‌دهد که **شعارهای امت‌گرایی رادیکال، زبان رهایی فرودستان شده بود.**

دولت زنج

زنج پانزده سال **جنوب عراق و خوزستان** را در دست داشتند:

- پایتختی به نام **«مختاره»** درکنار نهرهای جنوب بصره ساختند؛
- سکه ضرب کردند و دیوان داشتند؛
- در سال ۲۵۷ هجری **بصره را گرفتند و ویران کردند**؛ به روایت منابع، با کشتاری گسترده؛
- واسط، اهواز و بخش‌هایی از خوزستان را گرفتند؛
- و به روایت منابع، زنان و کودکان اسیر را، از جمله از خاندان‌های عرب و هاشمی، به بردگی گرفتند.

سرکوب

موفق، برادر خلیفه معتمد، پس از جنگی طولانی و پرهزینه، با ساختن شهری در برابر مختاره (موفقیه) و محاصرهٔ چندساله، سرانجام در سال ۲۷۰ هجری زنج را شکست داد و صاحب زنج را کشت (طبری، حوادث سال‌های ۲۶۶–۲۷۰).

ارزیابی

قیام زنج **تناقض بنیادین** را نشان می‌دهد: جنبشی که با وعدهٔ آزادی بردگان آغاز شد، خود برده گرفت؛ و جنبشی که به نام عدالت قیام کرد، بصره را با کشتار ویران کرد. **شعار عدالت، بدون برنامهٔ حکمرانی و بدون محدودیت اخلاقی بر خشونت، به وارونهٔ خود تبدیل شد.**

۵. قرامطه؛ کمون برابری‌خواه

خاستگاه

قرامطه شاخه‌ای از دعوت اسماعیلی بودند. دعوت اسماعیلی، که امامت را از امام صادق به پسرش اسماعیل و سپس به نسل او منتقل می‌دانست، در قرن سوم شبکه‌ای پنهان از داعیان در عراق، ایران، یمن و شمال آفریقا ساخت. **حمدان قَرمَط**، داعی‌ای در سواد کوفه، در حدود سال ۲۷۷ هجری «دارالهجره»ای (مرکزی برای جماعت) بنیان نهاد. به گزارش منابع، او از پیروانش خواست بخشی از دارایی‌شان، و سپس همهٔ آن را، به صندوق مشترک بسپارند (طبری، حوادث سال ۲۷۸؛ نویری، نهایة الارب).

در حدود سال ۲۸۶ هجری، انشعابی در دعوت اسماعیلی رخ داد: رهبری مرکزی در سلمیه (شام) که بعدها فاطمیان از آن برخاستند، ادعای امامت مستقیم کرد؛ و گروهی از داعیان، از جمله در بحرین، آن را نپذیرفتند. **قرامطه** از این پس، جریانی جدا از فاطمیان شدند.

دولت قرامطهٔ بحرین

ابوسعید جنّابی، داعی‌ای از گناوه در فارس، در حدود سال ۲۸۶ هجری در **بحرین** (منطقهٔ احساء و قطیف در شرق عربستان کنونی) دولتی بنیان نهاد. پسرش **ابوطاهر** (۳۱۰–۳۳۲ ه.ق) آن را به اوج قدرت رساند.

الگوی حکمرانی؛ گزارش ناصرخسرو

دقیق‌ترین گزارش از ساختار این دولت را **ناصرخسرو قبادیانی**، شاعر و داعی اسماعیلی ایرانی، در «سفرنامه» آورده است؛ که در سال ۴۴۳ هجری، یعنی حدود یک قرن و نیم پس از تأسیس، از لحسا دیدن کرد:

- **رهبری شورایی:** حکومت در دست شورایی از **شش «شاه»** و شش وزیر بود که با هم و به اتفاق رأی، تصمیم می‌گرفتند. منابع جغرافیایی دیگر، چون ابن حوقل، از این شورا با نام **«عقدانیه»** یاد کرده‌اند.
- **بی‌مالیات بودن شهروندان:** به گفتهٔ او، از مردم لحسا عشر و مالیات گرفته نمی‌شد.

- **وام بی‌بهره:** به هر کس که نیازمند بود، یا صنعتگری که ابزار می‌خواست، بی‌سود وام داده می‌شد تا کارش سامان گیرد.
- **خدمات عمومی رایگان:** آسیاب‌ها از آن دولت بود و گندم مردم رایگان آرد می‌شد؛ و تعمیر خانه‌های فرسوده نیز با دولت بود.
- **منبع درآمد:** به گفتهٔ ناصرخسرو، دولت حدود **سی هزار بردهٔ** زنگی و حبشی داشت که در کشاورزی و باغ‌ها کار می‌کردند.

(ناصرخسرو، سفرنامه، بخش لحسا)

این توصیف، ساختار یکی از **شگفت‌انگیزترین تجربه‌های حکمرانی در قرون میانه** را نشان می‌دهد: رهبری جمعی، اقتصاد رفاهی و نبود مالیات بر شهروندان. اما همین گزارش، تناقض آن را نیز آشکار می‌کند: **رفاه شهروندان آزاد، بر کار سی هزار برده استوار بود.**

خشونت بی‌مرز

همین دولت، در بیرون از مرزهایش، **بی‌رحم‌ترین نیروی این دوره** بود:

سال (ه.ق)	رویداد
۳۱۱	غارت بصره
۳۱۲	حمله به کاروان حج و غارت کوفه
۳۱۷	**حمله به مکه در موسم حج؛ کشتار حاجیان در مسجدالحرام؛ پر کردن چاه زمزم با اجساد؛ و بردن حجرالاسود به احساء**
۳۱۷–۳۳۹	حجرالاسود بیست‌ودو سال نزد قرامطه ماند
۳۳۹	بازگرداندن حجرالاسود به مکه

(ابن اثیر، الکامل، حوادث سال‌های ۳۱۱ تا ۳۳۹؛ مسعودی، التنبیه والاشراف)

دلیل این حمله‌ها، تا حدی **باورهای هزاره‌گرایانه** بود: قرامطه انتظار ظهور «مهدی» و پایان دورهٔ شریعت ظاهری را داشتند. در سال ۳۱۹ هجری، ابوطاهر جوانی ایرانی از اصفهان را مهدی خواند؛ اما این جوان پس از چند ماه به کشتار بزرگان قرامطه پرداخت و خود کشته شد. این بحران، قرامطه را سخت تضعیف کرد.

افول

دولت قرامطه، با کاهش انگیزه‌های انقلابی، به یک **امیرنشین منطقه‌ای** تبدیل شد که از کاروان‌های حج باج می‌گرفت. در نیمهٔ دوم قرن پنجم، قبایل محلی، به‌ویژه **بنی‌عیون** (حدود ۴۶۹ ه‍.ق)، آن را برانداختند.

معنا

قرامطه **تناقض امت‌گرایی رادیکال را به روشن‌ترین شکل** نشان دادند: برابری کامل درون جماعت، و دشمنی بی‌رحمانه با بیرون آن. این همان مسئلهٔ **خوارج** بود (فصل پنجم)، در مقیاسی بزرگ‌تر و با پیامدی تلخ‌تر.

۶. مقایسهٔ دولت‌های امت‌گرای حاشیه

دولت	بنیان‌گذار	آغاز (ه‍.ق)	منطقه	الگوی حکمرانی	سرنوشت
رستمیان تاهرت	عبدالرحمن بن رستم	۱۶۱	الجزایر	امامت اباضی شورایی	برافتادن به دست فاطمیان (۲۹۶)
ادریسیان	ادریس بن عبدالله	۱۷۲	مراکش	امامت علوی + عصبیت بربر	افول در قرن چهارم؛ الگوی ماندگار مراکش

دولت	بنیان‌گذار	آغاز (ه.ق)	منطقه	الگوی حکمرانی	سرنوشت
علویان طبرستان	حسن بن زید	۲۵۰	شمال ایران	امامت زیدی با دعوت مردم محلی	فروپاشی در نزاع جانشینی؛ زایش آل‌بویه
زنج	علی بن محمد	۲۵۵	جنوب عراق	قیام بردگان با وعدهٔ رهایی	سرکوب در ۲۷۰
زیدیان یمن	الهادی الی الحق	۲۸۴	یمن	امامت عالم مجتهد؛ داوری قبایل	دوام بیش از هزار سال
قرامطهٔ بحرین	ابوسعید جنابی	حدود ۲۸۶	شرق عربستان	شورای رهبری؛ اقتصاد رفاهی بر پایهٔ بردگی	افول در قرن پنجم

۷. درس‌های حاشیه

از مقایسهٔ این دولت‌ها، چند الگوی روشن به دست می‌آید:

1. **امت‌گرایی در مقیاس کوچک ممکن است.** زیدیان یمن، اباضیان عمان و ادریسیان نشان دادند که حکومت مبتنی بر مشروعیت دینی و داوری عادلانه، در جامعه‌های قبیله‌ای و دور از مراکز امپراتوری، می‌تواند قرن‌ها دوام آورد.
2. **دعوت مردمی، مشروعیت پایدارتر می‌آورد.** علویان طبرستان و زیدیان یمن، هر دو، **به دعوت مردم محلی** آمدند، نه با کودتا. این آغاز، به آنان پایگاه اجتماعی داد.

3. **پیوند مشروعیت و عصبیت، کلید دوام است.** ادریسیان، نسب پیامبر را با عصبیت بربر پیوند زدند؛ زیدیان یمن، دانش امام را با داوری قبایل. هرجا این پیوند برقرار شد، دولت ماند.
4. **افراط، امت‌گرایی را به ضد خود تبدیل می‌کند.** زنج و قرامطه، که با شعار رهایی و برابری آغاز کردند، به برده‌گیری و کشتار رسیدند.
5. **امت‌گرایی در گسترش ناکام ماند.** هیچ‌یک از این دولت‌ها نتوانست به امپراتوری تبدیل شود و در عین حال، ویژگی‌های امت‌گرای خود را حفظ کند. تنها دولتی که از این مسیر به امپراتوری رسید، **فاطمیان** بودند؛ و همان‌گونه که فصل بعد نشان می‌دهد، در این مسیر، به دولتی دیوانی و موروثی تبدیل شدند.

> **جمع‌بندی فصل:** امت‌گرایی در حاشیه توانست دولت بسازد؛ و برخی از این دولت‌ها، چون امامت زیدی یمن، طولانی‌ترین حکومت‌های تاریخ اسلام شدند. اما تنها در **مقیاس کوچک و دور از مراکز قدرت**. هرجا امت‌گرایی خواست فراتر برود، یا در افراط فرو رفت، مانند زنج و قرامطه؛ یا در نزاع جانشینی از هم پاشید، مانند علویان طبرستان. و نکته‌ای ماندگار برای ایران: **نخستین دولت شیعی در ایران، علویان طبرستان، به دعوت مردم و برای رهایی از ستم مالی پدید آمد**؛ نه از سر ایدئولوژی دولتی.

منابع این فصل

- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، حوادث سال‌های ۱۶۹، ۲۵۰، ۲۵۵ تا ۲۷۰، ۲۷۸ و ۳۰۱ هجری
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، حوادث سال‌های ۳۱۱ تا ۳۳۹
- مسعودی، مروج الذهب و التنبیه والاشراف
- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین
- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان
- اولیاءالله آملی، تاریخ رویان

- على بن محمد عباسى علوى، سيرة الهادى الى الحق
- ابن ابى‌زرع، الانيس المطرب بروض القرطاس
- بكرى، المسالک والممالک
- نويرى، نهاية الارب
- ناصرخسرو، سفرنامه
- ابن خلدون، كتاب العبر
- فرهاد دفترى، تاريخ و عقايد اسماعيليه
- Wilferd Madelung, *Der Imam al-Qasim ibn Ibrahim und die Glaubenslehre der Zaiditen* (1965)
- Alexandre Popovic, *The Revolt of African Slaves in Iraq in the 3rd/9th Century* (1999)
- Farhad Daftary, *The Isma'ilis: Their History and Doctrines* (2007)

فاطمیان (۲۹۷–۵۶۷ ه‍.ق / ۹۰۹–۱۱۷۱ م) **بزرگ‌ترین تجربهٔ پیوند امت‌گرایی شیعی با دولت امپراتوری** در این پنج قرن بودند. آنان، برخلاف امامان دوازده‌گانه که از حکومت کناره گرفتند، و برخلاف زیدیان که در کوهستان‌های دور ماندند، **امامت را به خلافت تبدیل کردند** و دولتی ساختند که در اوج خود، از شمال آفریقا تا شام و حجاز گسترده بود و حتی برای یک سال، خطبه در بغداد به نام آنان خوانده شد. فاطمیان نشان دادند که **چه رخ می‌دهد وقتی جریان امت‌گرا به قدرت کامل می‌رسد.** پاسخ، چنان‌که این فصل نشان می‌دهد، شگفت‌انگیز و آموزنده است.

۱. دعوت اسماعیلی؛ سازمانی پنهان

خاستگاه

پس از درگذشت امام جعفر صادق (۱۴۸ ه‍.ق)، گروهی از شیعیان امامت را از آنِ پسرش **اسماعیل**، که پیش از پدر درگذشته بود، و سپس پسر او **محمد بن اسماعیل** دانستند. این گروه، **اسماعیلیه**، یک قرن پنهان زیستند. در قرن سوم، رهبری دعوت در **سلمیه**، شهری در شام، مستقر شد و از آنجا شبکه‌ای از داعیان به سراسر جهان اسلام فرستاده شد (دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه).

سازمان دعوت

دعوت اسماعیلی، مانند دعوت عباسی (فصل دوازدهم)، **سازمانی پنهان، سلسله‌مراتبی و منضبط** بود:

منطقه	داعی	زمان (ه‍.ق)	دستاورد
یمن	ابن حوشب (منصور الیمن) و علی بن فضل	از ۲۶۸	پایگاه در کوهستان‌های یمن

منطقه	داعی	زمان (ه.ق)	دستاورد
سواد کوفه	حمدان قرمط و عبدان	حدود ۲۷۷	سپس جدا شدند (قرامطه؛ فصل هفدهم)
بحرین	ابوسعید جنابی	حدود ۲۸۶	دولت قرامطه
مغرب	ابوعبدالله شیعی	از ۲۸۰	جذب قبیلهٔ بربر کُتامه و تأسیس خلافت

۲. ابوعبدالله شیعی و تأسیس خلافت

دعوت در میان کتامه

ابوعبدالله شیعی، داعی‌ای از کوفه یا صنعا، در موسم حج سال ۲۷۹ هجری با گروهی از حاجیان قبیلهٔ بربر **کتامه** آشنا شد و همراه آنان به کوهستان‌های شرق الجزایر کنونی رفت. او در آنجا، با تبلیغ دربارهٔ «مهدی» موعود از خاندان پیامبر، و با سازمان دادن کتامه به‌عنوان «اولیاء» (یاران)، سپاهی منسجم و پرانگیزه ساخت (قاضی نعمان، افتتاح الدعوة).

برانداختن اغلبیان

در سال ۲۹۶ هجری، ابوعبدالله **دولت اغلبیان**، امیران سنی وابسته به عباسیان در افریقیه (تونس کنونی)، را برانداخت و پایتخت آنان، رقاده، را گرفت.

ظهور مهدی

عبیدالله (یا عبدالله)، رهبر دعوت در سلمیه، که از تعقیب عباسیان گریخته و در **سجلماسه** (جنوب مراکش کنونی) در بند امیر محلی بود، به دست ابوعبدالله آزاد شد. در ربیع‌الآخر سال ۲۹۷ هجری (ژانویهٔ ۹۱۰ م)، در رقاده، عبیدالله خود را **«المهدی»** و **«امیرالمؤمنین»** خواند. **خلافت فاطمی** آغاز شد؛ نخستین خلافت شیعی در تاریخ اسلام.

قتل ابوعبدالله؛ تکرار الگوی عباسی

یک سال بعد، در سال ۲۹۸ هجری، مهدی **ابوعبدالله شیعی**، بنیان‌گذار دولتش، و برادرش را کشت. به روایت منابع، ابوعبدالله که انتظار مهدی‌ای با نشانه‌های معجزه‌آسا داشت، در مهدی تردید کرده و با برخی از سران کتامه علیه او توطئه کرده بود (قاضی نعمان، افتتاح الدعوة؛ ابن اثیر، الکامل، حوادث سال ۲۹۸).

این رویداد، **تکرار دقیق الگوی قتل ابومسلم** به دست منصور (فصل دوازدهم) است: **سازمان‌دهندهٔ انقلاب، پس از پیروزی، قربانی رهبری می‌شود که به قدرت رسانده است.** امت‌گرایی و دولت‌گرایی، در این نقطه، رفتاری یکسان دارند.

۳. دوران مغرب (۲۹۷–۳۶۲ ه.ق)؛ بقا در برابر خوارج

مهدیه

مهدی در سال ۳۰۸ هجری پایتخت تازه‌ای به نام **مهدیه** بر شبه‌جزیره‌ای در ساحل تونس ساخت: شهری دژمانند، با دیوارهای ستبر و بندری برای ناوگان. فاطمیان قدرتی دریایی در مدیترانه شدند و سیسیل را نیز در اختیار گرفتند.

قیام ابویزید؛ خوارج در برابر فاطمیان

بزرگ‌ترین تهدید برای دولت فاطمی، **قیام ابویزید مخلد بن کیداد** (۳۳۲–۳۳۶ ه.ق) بود؛ رهبری خارجی از مذهب نُکّاری (شاخه‌ای از اباضیه) که سوار بر الاغ و با جامهٔ پشمین، بربرهای زناته را به قیام برانگیخت و به «صاحب الحمار» (صاحب الاغ) شهرت یافت. او بیشتر قلمرو فاطمی را گرفت و مهدیه را محاصره کرد. سرانجام **اسماعیل منصور**، خلیفهٔ سوم فاطمی، او را شکست داد (ابن اثیر، الکامل، حوادث سال‌های ۳۳۲–۳۳۶).

این قیام، **رویارویی دو گونهٔ امت‌گرایی** بود: امت‌گرایی خارجی، با آرمان امام برگزیده و برابری، در برابر امت‌گرایی اسماعیلی، با امام معصوم موروثی که اکنون به دولت تبدیل شده بود. این بار، **امت‌گرایی‌ای که دولت شده بود، امت‌گرایی‌ای را که دولت نشده بود، شکست داد.**

۴. فتح مصر و قاهره (۳۵۸ هـ.ق)

معز لدین الله (۳۴۱–۳۶۵ هـ.ق)، چهارمین خلیفهٔ فاطمی، که یکی از تواناترین فرمانروایان این دوره بود، فرمانده‌اش **جوهر صقلی**، غلامی از تبار اروپایی، را با سپاهی بزرگ به مصر فرستاد. مصر، که زیر حکومت سست اخشیدیان بود و از قحطی رنج می‌برد، در شعبان سال ۳۵۸ هجری (ژوئیهٔ ۹۶۹ م) تقریباً بی‌جنگ تسلیم شد.

جوهر در شمال فسطاط شهر تازه‌ای به نام **«القاهرة»** (پیروز) ساخت. معز در سال ۳۶۲ هجری به قاهره آمد و آن را پایتخت خلافت کرد. در سال ۳۶۱ هجری، مسجد **الازهر** ساخته شد که بعدها به یکی از کهن‌ترین دانشگاه‌های جهان تبدیل شد.

امان‌نامهٔ جوهر

جوهر هنگام ورود به مصر، **امان‌نامه‌ای** برای مردم نوشت که در آن وعده داد: امنیت جان و مال مردم را تضمین کند؛ آزادی مذهبی اهل سنت و اهل ذمه را محترم بدارد؛ راه حج را امن کند؛ و سکه را اصلاح کند (مقریزی، اتعاظ الحنفاء). این امان‌نامه، **سیاست تسامح دینی** را که فاطمیان در بیشتر دوران خود در مصر دنبال کردند، پایه‌گذاری کرد.

۵. ساختار حکمرانی فاطمی

فاطمیان، با وجود زبان امت‌گرای امامت، **دولتی کاملاً دیوانی** ساختند. اجزای این دولت:

الف) امام–خلیفه

در رأس دولت، **امام معصوم** از نسل فاطمه و اسماعیل قرار داشت که هم رهبر دینی بود و هم حاکم سیاسی. برخلاف خلیفهٔ عباسی، که پس از محنه اقتدار دینی را از دست داده بود (فصل چهاردهم)، امام فاطمی **مرجع نهایی عقیده و قانون** بود. این، همان چیزی بود که مأمون در جست‌وجویش شکست خورده بود.

ب) قانون رسمی دولت

قاضی نعمان بن محمد (درگذشت ۳۶۳ ه‍.ق)، فقیه بزرگ فاطمی و قاضی‌القضات معز، کتاب **«دعائم الاسلام»** را نوشت که با تأیید امام، **قانون رسمی دولت فاطمی** شد. این کتاب، فقه اسماعیلی را بر پایهٔ روایات امامان، به‌ویژه امام صادق، تدوین کرد.

این نکته اهمیت فراوانی دارد: **فاطمیان تنها دولت این پنج قرن بودند که قانون مدون، رسمی و الزام‌آور، صادرشده از سوی حاکم، داشتند.** همان چیزی که ابن مقفع به منصور پیشنهاد کرده بود (فصل سیزدهم) و مالک از آن سر باز زده بود (فصل چهاردهم)، در دولت فاطمی تحقق یافت؛ اما نه به نام عقل دیوانی، بلکه به نام **امامت معصوم.**

ج) دیوان‌سالاری چنددینی

دیوان‌های فاطمی، از جمله دیوان خراج، دیوان سپاه، دیوان انشا و دیوان مجلس، با کارآمدی بالا اداره می‌شدند. ویژگی برجستهٔ این دیوان‌سالاری، **به‌کارگیری گستردهٔ مسیحیان و یهودیان** بود:

- **یعقوب بن کلّس**، یهودی بغدادی که اسلام آورد، وزیر **عزیز** (۳۶۵–۳۸۶ ه‍.ق) شد و نظام مالی مصر را سامان داد. او را نخستین وزیر رسمی فاطمی می‌دانند.
- **عیسی بن نسطوروس**، مسیحی، در دوران عزیز ادارهٔ دیوان‌ها را بر عهده داشت.

این، **ادامهٔ الگوی معاویه** (سرجون رومی) و **برمکیان** بود: کارآمدی دیوانی بر هویت دینی مقدم شد.

د) سازمان دعوت در کنار دولت

در کنار دستگاه دولت، **سازمان دعوت** به ریاست **«داعی‌الدعات»** (رئیس داعیان) فعالیت می‌کرد. این سازمان، تبلیغ عقاید اسماعیلی را در سراسر جهان اسلام، حتی در قلمرو عباسیان، سازمان می‌داد. داعیان بزرگی چون **حمیدالدین کرمانی** (درگذشت حدود ۴۱۱ ه‍.ق) و **مؤید فی‌الدین شیرازی** (درگذشت ۴۷۰ ه‍.ق)، هر دو ایرانی، و **ناصرخسرو قبادیانی**، «حجت خراسان»، در این سازمان نقش داشتند.

در قاهره، **«مجالس الحکمة»** (جلسات حکمت) برای آموزش عقاید باطنی اسماعیلی به پیروان برگزار می‌شد؛ و **الحاکم** در سال ۳۹۵ هجری **«دارالعلم»**، کتابخانه و مرکز پژوهشی بزرگی، بنیان نهاد.

هـ) تسامح نسبی

اکثریت مردم مصر سنی ماندند. فاطمیان، به استثنای دوره‌هایی، به‌ویژه دوران **الحاکم**، آنان را به پذیرش مذهب اسماعیلی وادار نکردند. مسیحیان قبطی و یهودیان نیز آزادی نسبی داشتند. این تسامح، از سر ضرورت نیز بود: یک اقلیت اسماعیلی بر اکثریتی سنی و مسیحی حکومت می‌کرد.

۶. الحاکم بامرالله (۳۸۶–۴۱۱ هـ.ق)؛ خطر امامت مطلق

الحاکم، که در یازده‌سالگی به خلافت رسید، یکی از عجیب‌ترین فرمانروایان تاریخ اسلام است. فرمان‌های او، که منابع با شگفتی گزارش کرده‌اند، از سخت‌گیری‌های دینی تا تصمیم‌های دلبخواهانه را دربر می‌گرفت:

- سخت‌گیری بر مسیحیان و یهودیان و الزام آنان به پوشش متمایز؛
- **ویرانی کلیسای قیامت** (مقبرهٔ مقدس) در بیت‌المقدس (۴۰۰ هـ.ق)؛ رویدادی که بعدها یکی از دستاویزهای جنگ‌های صلیبی شد؛
- فرمان‌های متناقض دربارهٔ لعن صحابه، که یک بار صادر و بار دیگر لغو شد؛
- محدودیت‌های عجیب، از جمله منع خوردن برخی غذاها و منع بیرون آمدن زنان از خانه؛
- و در همان حال، تأسیس **دارالعلم** و حمایت از دانش.

در سال ۴۱۱ هجری، الحاکم شبی برای گردش به کوه مقطم رفت و دیگر بازنگشت. گروهی از پیروانش، به رهبری **حمزه بن علی** و **محمد بن اسماعیل درزی**، او را تجلی الهی خواندند؛ و از این جریان، **آیین دروزی** پدید آمد.

دوران الحاکم، از منظر این کتاب، **خطر بنیادین امامت مطلق** را نشان می‌دهد: وقتی حاکم، هم قدرت سیاسی کامل دارد و هم مرجعیت دینی معصوم، **هیچ نهاد یا نیرویی نمی‌تواند او را بازدارد.** فقیهان سنی، با جدا کردن مرجعیت دینی از خلیفه، دقیقاً از همین خطر جلوگیری کرده بودند (فصل چهاردهم).

۷. مستنصر (۴۲۷–۴۸۷ ه.ق)؛ اوج و فروپاشی

خطبه در بغداد

مستنصر، که شصت سال حکومت کرد (طولانی‌ترین خلافت در تاریخ اسلام)، در آغاز شاهد **اوج قدرت فاطمیان** بود. در سال ۴۵۰ هجری، **ارسلان بساسیری**، فرماندهٔ ترک آل‌بویه که با سلجوقیان در نزاع بود، بغداد را گرفت و **خطبه را به نام مستنصر فاطمی خواند.** برای حدود یک سال، **پایتخت عباسیان، زیر لوای خلافت فاطمی** بود. اما طغرل سلجوقی در سال ۴۵۱ هجری بازگشت، بساسیری را کشت و خلیفهٔ عباسی را به بغداد بازگرداند (ابن اثیر، الکامل، حوادث سال‌های ۴۵۰–۴۵۱).

شدت مستنصریه

در سال‌های ۴۵۷ تا ۴۶۴ هجری، مصر گرفتار **قحطی و هرج‌ومرجی** شد که «الشدّة المستنصریة» نام گرفت. پایین آمدن آب نیل، نزاع سپاهیان ترک و سودانی و غارت، مصر را ویران کرد. به روایت مقریزی، خلیفه ناچار شد اموال کاخ را بفروشد (مقریزی، اتعاظ الحنفاء).

بدر جمالی؛ نظامیان بر تخت

در سال ۴۶۶ هجری، مستنصر از **بدر جمالی**، فرماندهٔ ارمنی‌تبار که در شام خدمت می‌کرد، کمک خواست. بدر با سپاهی وفادار به قاهره آمد، فرماندهان شورشی را کشت، نظم را بازگرداند و با لقب **«امیرالجیوش»** (فرمانده سپاهیان)، **وزارت با اختیار کامل نظامی و اداری** را در دست گرفت. از این پس، **قدرت واقعی در دولت فاطمی به دست وزیران**

نظامی افتاد و امام–خلیفه، مانند خلیفهٔ عباسی در بغداد آل‌بویه، به نمادی تشریفاتی تبدیل شد.

انشعاب نزاری–مستعلوی (۴۸۷ ه.ق)

پس از مرگ مستنصر در سال ۴۸۷ هجری، **افضل**، پسر بدر جمالی و وزیر نظامی، به جای **نزار**، پسر بزرگ مستنصر که گفته می‌شد ولی‌عهد بود، برادر کوچک‌ترش **مستعلی** را، که داماد خود افضل بود، به خلافت نشاند. نزار قیام کرد، شکست خورد و کشته شد.

اسماعیلیان ایران، به رهبری **حسن صباح** که از سال ۴۸۳ هجری در قلعهٔ **الموت** مستقر شده بود، خلافت مستعلی را نپذیرفتند و نزار و نسل او را امام دانستند. **دعوت اسماعیلی دو پاره شد**: نزاریان در ایران و شام، و مستعلویان در مصر و یمن.

این انشعاب، **همان نزاع جانشینی** بود که دولت‌های قبیله‌ای و خاندانی را از پا درمی‌آورد؛ و این بار، در دولتی که خود را بر امامت معصوم و نص الهی بنا کرده بود. نص الهی، در برابر ارادهٔ وزیر نظامی، **بی‌دفاع ماند.**

پایان

دولت فاطمی پس از این انشعاب، به‌تدریج ضعیف شد. وزیران نظامی یکی پس از دیگری قدرت را در دست داشتند. سرانجام، **صلاح‌الدین ایوبی**، که خود وزیر آخرین خلیفهٔ فاطمی بود، در سال ۵۶۷ هجری خطبه را به نام خلیفهٔ عباسی خواند و دولت فاطمی پایان یافت.

۸. نمایندگان و اقدام‌ها

نماینده	نقش	دوره (ه.ق)	اقدام مهم در حکمرانی
ابوعبدالله شیعی	داعی	کشته ۲۹۸	سازماندهی کتامه؛ برانداختن اغلبیان

نماینده	نقش	دوره (ه‍.ق)	اقدام مهم در حکمرانی
عبیدالله مهدی	امام–خلیفه	۲۹۷–۳۲۲	تأسیس خلافت؛ مهدیه؛ قتل ابوعبدالله
معز	امام–خلیفه	۳۴۱–۳۶۵	فتح مصر؛ انتقال به قاهره
جوهر صقلی	فرمانده	فتح ۳۵۸	ساخت قاهره؛ امان‌نامهٔ تسامح
قاضی نعمان	قاضی‌القضات	درگذشت ۳۶۳	دعائم الاسلام: قانون رسمی دولت
یعقوب بن کلس	وزیر	دوران عزیز	سامان‌دهی نظام مالی
الحاکم	امام–خلیفه	۳۸۶–۴۱۱	دارالعلم؛ سخت‌گیری‌های دلبخواهانه
مستنصر	امام–خلیفه	۴۲۷–۴۸۷	خطبه در بغداد؛ شدت مستنصریه
بدر جمالی	امیرالجیوش	از ۴۶۶	انتقال قدرت به وزیران نظامی

۹. ارزیابی: تناقض فاطمی

فاطمیان پاسخ امت‌گرایی به مسئلهٔ دولت را در یک فرمول دادند: **امامت موروثی معصوم.** این فرمول، از نظر نظری، همهٔ مسائلی را که جریان‌های دیگر با آن درگیر بودند، حل می‌کرد:

مسئله	پاسخ فاطمی
مشروعیت	امام معصوم از نسل پیامبر

مسئله	پاسخ فاطمی
جانشینی	نص امام پیشین
قانون	قانون مدون رسمی صادرشده از امام
مرجعیت دینی	در دست امام، نه عالمان مستقل
اداره	دیوان‌سالاری کارآمد

اما در عمل، این فرمول با **همان مسائلی** روبه‌رو شد که دولت‌های دیگر:

1. **وراثت با پوشش قدسی:** امامت موروثی، در عمل، همان وراثت دولت‌گرایان بود. و همین وراثت، به نزاع جانشینی و انشعاب ۴۸۷ انجامید.
2. **قتل بنیان‌گذار:** مهدی، ابوعبدالله را کشت؛ همان‌گونه که منصور، ابومسلم را.
3. **سلطهٔ نظامیان:** وزیران نظامی قدرت را از امام گرفتند؛ همان‌گونه که ترکان و آل‌بویه از خلیفهٔ عباسی.
4. **خطر قدرت مطلق:** الحاکم نشان داد که حاکمی با قدرت سیاسی و مرجعیت دینی کامل، هیچ مانعی در برابر خود ندارد.
5. **دشواری نقد:** پوشش قدسی قدرت، نقد آن را دشوارتر می‌کرد؛ نقد امام، نقد دین شمرده می‌شد.

> **جمع‌بندی فصل:** فاطمیان نشان دادند که وقتی امت‌گرایی به دولت تبدیل می‌شود، ناچار ابزارهای دولت‌گرایان را برمی‌گیرد: دیوان، ارتش، وراثت، و حتی حذف بنیان‌گذاران. تنها تفاوت، **پوشش قدسی قدرت** است؛ و همین پوشش، نقد قدرت را دشوارتر و خطر حاکم مطلق را بزرگ‌تر می‌کند. این درسی است که قرن‌ها بعد، در تجربهٔ حکومت‌های دینی در ایران، بار دیگر آموخته شد.

منابع این فصل

- قاضی نعمان، افتتاح الدعوة و دعائم الاسلام

- مقریزی، اتعاظ الحنفاء باخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء و المواعظ والاعتبار (الخطط)
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، حوادث سال‌های ۲۹۶ تا ۴۸۷ هجری
- ابن خلکان، وفیات الاعیان
- ناصرخسرو، سفرنامه (بخش قاهره)
- مؤید فی‌الدین شیرازی، سیرة المؤید
- فرهاد دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه
- Heinz Halm, *The Empire of the Mahdi: The Rise of the Fatimids* (1996)
- Paul E. Walker, *Exploring an Islamic Empire: Fatimid History and its Sources* (2002)
- Michael Brett, *The Fatimid Empire* (2017)
- Farhad Daftary, *The Isma'ilis: Their History and Doctrines* (2007)

فصل نوزدهم: آل‌بویه و امیرالامرایی؛ جدایی خلافت از قدرت

در جمادی‌الاول سال ۳۳۴ هجری (دسامبر ۹۴۵ م)، سپاهی از کوهستان‌های دیلم وارد بغداد شد و خلیفهٔ عباسی را به زندانی کاخ خود تبدیل کرد. این رویداد، **نقطهٔ عطف بنیادین** در تاریخ حکمرانی اسلامی بود: برای نخستین بار، **مشروعیت (خلافت) و قدرت (امارت) به شکل رسمی و نهادی از هم جدا شدند.** خلیفه ماند، اما تنها به‌عنوان منبع مشروعیت؛ و امیر حکم می‌راند. این الگو، که با آل‌بویه آغاز شد، تا پایان خلافت عباسی در سال ۶۵۶ هجری ادامه یافت و بعدها با سلجوقیان، ایوبیان و ممالیک تکرار شد. این فصل، این الگو و پیامدهایش را بررسی می‌کند.

۱. پیش‌زمینه: خلافتی در فروپاشی

در دهه‌های پیش از ورود آل‌بویه، خلافت عباسی در **بحران همه‌جانبه** بود:

- **ورشکستگی مالی:** درآمد خراج کاهش یافته بود؛ ولایات شرقی و غربی مستقل شده بودند؛ و هزینهٔ سپاه، بیش از درآمد بود.
- **نزاع وزیران:** در دوران **مقتدر** (۲۹۵–۳۲۰ ه‍.ق)، وزیران یکی پس از دیگری برکنار، مصادره و گاه کشته می‌شدند. وزیر کاردانی چون **علی بن عیسی**، که به اصلاح مالی و عدالت شهره بود، بارها برکنار شد.
- **قدرت فرماندهان:** در سال ۳۲۴ هجری، خلیفه **راضی** منصب تازه‌ای پدید آورد: **«امیرالامراء»** (امیر امیران)؛ فرماندهی که ادارهٔ سپاه و دیوان و خراج را یکجا در دست می‌گرفت. نخستین امیرالامراء، **ابن رائق**، و پس از او ترکانی چون بجکم و توزون، این منصب را داشتند (مسکویه، تجارب الامم؛ صولی، اخبار الراضی والمتقی).

به این ترتیب، **جدایی قدرت از خلافت، پیش از آل‌بویه آغاز شده بود.** آل‌بویه تنها آن را کامل و نهادینه کردند.

۲. برادران بویه؛ از ماهیگیری تا شاهنشاهی

خاستگاه

بویه (بویه)، به روایت منابع، ماهیگیری تهیدست از دیلم بود. سه پسرش، **علی**، **حسن** و **احمد**، چون بسیاری از جوانان دیلمی، به‌عنوان سپاهیان مزدور به خدمت فرماندهان گوناگون درآمدند؛ از جمله ماکان کاکی و مرداویج زیاری، که پس از سست شدن علویان طبرستان (فصل هفدهم)، بر شمال ایران چیره شده بودند (مسکویه، تجارب الامم؛ ابن اثیر، الکامل).

دیلمیان، که در دامان دولت زیدی علوی پرورش یافته بودند، **شیعه** بودند؛ هرچند تشیع آنان در آغاز بیشتر زیدی بود و به‌تدریج به تشیع امامی گرایید.

سه شاخه

برادر	لقب	قلمرو	دوره
علی	عمادالدوله	فارس (شیراز)	از ۳۲۲ ه‍.ق
حسن	رکن‌الدوله	ری، اصفهان، همدان	از حدود ۳۳۵ ه‍.ق
احمد	معزالدوله	خوزستان، سپس عراق (بغداد)	از ۳۳۴ ه‍.ق

این تقسیم قلمرو میان برادران، الگوی **«کنفدراسیون خاندانی»** بود؛ برادر بزرگ‌تر، نخست عمادالدوله و سپس رکن‌الدوله، به‌عنوان سرور خاندان شناخته می‌شد.

۳. ورود به بغداد (۳۳۴ ه‍.ق)

دیدار با خلیفه

احمد، کوچک‌ترین برادر، در جمادی‌الاول سال ۳۳۴ هجری بی‌جنگ وارد بغداد شد. **مستکفی**، خلیفهٔ عباسی، او را پذیرفت، لقب **«معزالدوله»** (عزت‌دهندهٔ دولت) داد و منصب **امیرالامراء** را به او سپرد. همزمان، به برادرانش نیز لقب‌های **عمادالدوله** و **رکن‌الدوله** بخشید.

خلع خلیفه

اما چهل روز بعد، معزالدوله **مستکفی را کور و خلع کرد** و **مطیع** را به جای او نشاند (ابن اثیر، الکامل، حوادث سال ۳۳۴). از این پس، خلیفه **مقرری روزانه‌ای** از امیر می‌گرفت، دیوان و سپاه از او گرفته شد و تنها وظیفهٔ او، **اعطای لقب و فرمان مشروعیت** به امیران بود.

۴. چرا آل‌بویهٔ شیعه، خلیفهٔ سنی را نگه داشتند؟

این پرسش، **کلیدی‌ترین پرسش این فصل** است. آل‌بویه شیعه بودند؛ می‌توانستند خلیفهٔ عباسی را براندازند و یک علوی را به خلافت بنشانند. چرا چنین نکردند؟

ابن اثیر روایتی آموزنده نقل می‌کند. به گزارش او، معزالدوله در آغاز به این اندیشه بود که خلافت را به یکی از علویان بسپارد. اما یکی از مشاوران نزدیکش او را بازداشت و گفت: امروز خلیفه‌ای داری که تو و یارانت او را مشروع نمی‌دانید؛ اگر فرمان کشتنش را بدهی، او را می‌کشند. اما اگر یکی از علویان را خلیفه کنی، یارانت او را مشروع می‌دانند؛ و اگر او فرمان کشتن تو را بدهد، تو را می‌کشند (ابن اثیر، الکامل، حوادث سال ۳۳۴).

این روایت، که دقت تاریخی آن قطعی نیست، **منطق سیاسی ماجرا را به روشنی** بیان می‌کند: **خلیفه‌ای ضعیف و نامشروع در چشم سپاه، برای امیر سودمندتر از امامی قدرتمند و مشروع است.** مشروعیت واقعی، تهدیدی برای قدرت امیر بود؛ پس امیر، **مشروعیت صوری** را برگزید.

این تحلیل، از منظر این کتاب، **وارونگی کامل امت‌گرایی** است: یک دولت شیعی، که در اصل باید امامت مشروع را می‌جست، دقیقاً به سبب ترس از مشروعیت، از برپا کردن آن سر باز زد.

۵. الگوی تازهٔ حکمرانی

ساختار دوگانه

نهاد	در دست	کارکرد
خلافت	خلیفهٔ عباسی سنی	مشروعیت صوری؛ اعطای لقب و فرمان؛ خطبه و سکه (همراه نام امیر)
امارت	امیر بویی شیعه	قدرت واقعی: سپاه، دیوان، خراج، قضا
قضا	قاضیان سنی و شیعی	با تأیید امیر
جماعت شیعه	علمای امامی	آزادی آیینی؛ حمایت امیر

اقطاع نظامی

یکی از مهم‌ترین اقدام‌های معزالدوله، که پیامدهای بلندمدت داشت، **گسترش اقطاع نظامی** بود. به گزارش **مسکویه**، مورخ و کاتب همان دوره، معزالدوله چون نقدینه برای پرداخت مقرری سپاهیان دیلمی و ترک نداشت، **زمین‌های خراجی** را به‌عنوان اقطاع به آنان سپرد: درآمد زمین به جای مقرری. مسکویه از پیامدهای ویرانگر این کار شکایت می‌کند: فرماندهان، که می‌دانستند اقطاعشان ممکن است به دیگری داده شود، به آبادانی زمین نمی‌پرداختند و تنها درآمد کوتاه‌مدت را می‌دوشیدند؛ و کشاورزی عراق رو به ویرانی رفت (مسکویه، تجارب الامم، حوادث سال ۳۳۴).

این تحلیل مسکویه، **یکی از نخستین تحلیل‌های اقتصاد سیاسی** در تاریخ‌نگاری اسلامی است: نظام مالی‌ای که امنیت مالکیت ندارد، انگیزهٔ سرمایه‌گذاری را نابود می‌کند. اقطاع، بعدها در دوران سلجوقیان به‌دست نظام‌الملک سامان یافت (فصل بیست‌ودوم)، اما ریشهٔ آن در همین دوران بود.

۶. عضدالدوله (۳۳۸–۳۷۲ ه‍.ق)؛ اوج آل‌بویه

فناخسرو عضدالدوله، پسر رکن‌الدوله، که از سال ۳۳۸ هجری در فارس و از ۳۶۷ در عراق حکم راند، **بزرگ‌ترین فرمانروای بویی** و یکی از برجسته‌ترین حاکمان ایرانی پس از اسلام بود.

احیای شاهنشاهی ایرانی

عضدالدوله آگاهانه **سنت شاهنشاهی ساسانی** را احیا کرد:

- **لقب «شاهنشاه»:** او نخستین فرمانروای پس از اسلام بود که این لقب را به‌طور گسترده و رسمی، از جمله بر سکه‌ها، به کار برد.
- **نسب‌سازی:** نسب خاندان بویه را به **بهرام گور**، پادشاه ساسانی، رساندند.
- **کتیبه‌های تخت جمشید:** عضدالدوله از تخت جمشید دیدن کرد و کتیبه‌هایی به عربی در آن جای گذاشت.

رابطه با خلیفه

عضدالدوله رابطهٔ امیر و خلیفه را به **سطح تازه‌ای** رساند:

- در سال ۳۶۷ هجری، خلیفه **طائع** او را با تشریفاتی بی‌سابقه پذیرفت و تاج و دو پرچم به او داد؛
- به فرمان خلیفه، **نام عضدالدوله در خطبهٔ بغداد** پس از نام خلیفه خوانده شد؛ نخستین بار که نام کسی جز خلیفه در خطبهٔ پایتخت می‌آمد (ابن اثیر، الکامل، حوادث سال ۳۶۷)؛
- عضدالدوله دخترش را به همسری خلیفه داد، به امید آنکه نوه‌اش خلیفه شود و **خلافت عباسی و امارت بویی در یک خاندان** یکی گردد. این طرح، با مرگ او، ناکام ماند.

دستاوردهای حکمرانی

حوزه	دستاورد
آبادانی	ساخت **بند امیر** بر رود کر در فارس؛ بازسازی کانال‌ها و بازارهای بغداد
بهداشت	**بیمارستان عضدی** بغداد (۳۷۱ ه‍.ق) با پزشکان برجسته؛ که قرن‌ها از مهم‌ترین بیمارستان‌های جهان اسلام بود
امنیت	سرکوب راهزنان و عیاران؛ امن کردن راه‌های حج و تجارت
دانش	حمایت از دانشمندان، شاعران و پزشکان؛ کتابخانهٔ بزرگ شیراز
مدارا	به گزارش منابع، به مسیحیان اجازهٔ بازسازی کلیساها داد

عضدالدوله، به تعبیر برخی پژوهشگران، **کامل‌ترین نمونهٔ «شاه دادگر»** در سنت ایرانی پس از اسلام بود: حاکمی که مشروعیتش نه از امامت و نه از خلافت، بلکه از **عدالت، آبادانی و شکوه** می‌آمد. این، بازگشت به **الگوی دولت‌گرایی ایرانی** بود که ابن مقفع آن را به عربی ترجمه کرده بود (فصل سیزدهم).

۷. وزیران و دیوان؛ فرهنگ ایرانی–اسلامی

دوران آل‌بویه، **عصر طلایی وزیران ادیب** بود:

- **ابوالفضل ابن عمید** (درگذشت ۳۶۰ ه‍.ق)، وزیر رکن‌الدوله، که به «جاحظ دوم» شهرت داشت و در نثر و دیوان‌سالاری سرآمد بود.
- **صاحب بن عباد** (درگذشت ۳۸۵ ه‍.ق)، وزیر مؤیدالدوله و فخرالدوله، ادیب، متکلم معتزلی، و حامی بزرگ دانش، که کتابخانه‌اش را در زمان خود از بزرگ‌ترین کتابخانه‌ها شمرده‌اند.
- **مهلّبی**، وزیر معزالدوله در بغداد.

همچنین، در این دوره، **مسکویه** (درگذشت ۴۲۱ ه‍.ق)، کتابدار و کاتب آل‌بویه، دو اثر مهم نوشت: **«تجارب الامم»**، تاریخی که بر **درس‌آموزی از تجربه‌های سیاسی** تأکید دارد؛ و **«تهذیب الاخلاق»**، رساله‌ای در اخلاق فلسفی. مسکویه را می‌توان **نخستین مورخ تحلیلی** در سنت اسلامی دانست؛ مورخی که می‌کوشید از تاریخ، **درس حکمرانی** بگیرد. این دقیقاً همان کاری است که این کتاب، با فاصلهٔ هزار سال، در پی آن است.

۸. عاشورا در بغداد

آل‌بویه **آیین‌های شیعی را برای نخستین بار به شکل رسمی و عمومی** برگزار کردند:

- **عاشورا (۳۵۲ ه‍.ق):** معزالدوله فرمان داد که در روز عاشورا، بازارهای بغداد بسته شوند، زنان با موی گشوده و چهرهٔ سیاه‌کرده در کوچه‌ها به سوگواری بپردازند، و برای حسین نوحه‌خوانی شود.
- **غدیر (۳۵۲ ه‍.ق):** در هجدهم ذی‌الحجه، جشن غدیر با آذین‌بندی و آتش‌افروزی برگزار شد.

(ابن اثیر، الکامل، حوادث سال ۳۵۲؛ ابن جوزی، المنتظم)

این آیین‌ها، **محلهٔ شیعه‌نشین کرخ** را در برابر محله‌های سنی‌نشین بغداد قرار داد و به **درگیری‌های فرقه‌ای** پیاپی انجامید. سنیان بغداد نیز در برابر، آیین‌هایی تازه برپا کردند، از جمله سوگواری برای مصعب بن زبیر و جشن «یوم الغار» (روز غار ابوبکر)، که به گزارش منابع، به‌عنوان پاسخی به عاشورا و غدیر پدید آمد.

از منظر این کتاب، این رویداد **آغاز تاریخ عاشورا به‌مثابهٔ آیین سیاسی دولتی** است (فصل بیست‌وپنجم): عاشورا برای آل‌بویه **نماد هویتی** بود؛ اما **برنامهٔ حکمرانی** نبود. آل‌بویه، با وجود برگزاری عاشورا، خلیفهٔ سنی را نگه داشتند و حکومتشان بر پایهٔ سنت شاهنشاهی ایرانی بود، نه امامت.

۹. واکنش خلافت: القادر و اعتقادنامهٔ قادری

با سست شدن آل‌بویه پس از عضدالدوله، **خلافت عباسی کوشید جایگاه خود را بازیابد.** **القادر بالله** (۳۸۱–۴۲۲ ه‍.ق) چند اقدام مهم انجام داد:

- **اعتقادنامهٔ قادری (۴۰۹ ه‍.ق):** متنی رسمی دربارهٔ عقاید اهل سنت، در رد معتزله، شیعه و اسماعیلیه، که در دیوان خلافت قرائت و علما به امضای آن واداشته شدند (ابن جوزی، المنتظم، حوادث سال‌های ۴۰۸–۴۰۹).
- **بیانیه علیه نسب فاطمیان (۴۰۲ ه‍.ق):** گروهی از علما و اشراف، از جمله برخی علویان، در بغداد گواهی‌نامه‌ای امضا کردند که نسب فاطمیان را به علی و فاطمه انکار می‌کرد.
- **حمایت از نظریه‌پردازی:** خلافت از علمایی چون **ماوردی** خواست نظریهٔ خلافت را تدوین کنند (فصل بیست‌ویکم).

این اقدام‌ها، **احیای نقش خلیفه به‌عنوان رهبر ایدئولوژیک اهل سنت** بود؛ نقشی که پس از محنه از دست رفته بود. اما این بار، خلیفه نه با محنه و زور، بلکه با **همکاری علما** چنین می‌کرد.

۱۰. افول

پس از عضدالدوله، آل‌بویه در **نزاع‌های خاندانی** فرو رفتند. قلمرو میان شاخه‌های گوناگون تقسیم شد و هر شاخه با دیگری درگیر بود. **محمود غزنوی** در سال ۴۲۰ هجری ری را گرفت. و سرانجام، **طغرل سلجوقی** در سال ۴۴۷ هجری وارد بغداد شد و آخرین امیر بویی را برانداخت (فصل بیست‌ودوم).

۱۱. معنای الگوی بویی

الگوی آل‌بویه را می‌توان **نقطهٔ تسلیم هر دو جهان‌بینی** دانست:

جهان‌بینی	آنچه پذیرفت	آنچه از دست داد
امت‌گرایی سنی	حکومت امیر غالب، به شرط حفظ صوری خلافت	خلیفه به‌عنوان حاکم واقعی
امت‌گرایی شیعی	حکومت امیر شیعی بدون امام	امامت به‌عنوان حکومت مشروع
دولت‌گرایی	ناتوانی در کسب مشروعیت مستقل؛ نیاز به پوشش خلافت	دولتی با مشروعیت خودبسنده

نتیجه، حکومتی بود که **نه امت بود و نه دولت پایدار**؛ بلکه **قدرت نظامی موقتی با پوشش دینی عاریتی.** این الگو، که در آن **قدرت از مشروعیت جدا شده بود**، به قاعدهٔ حکمرانی در جهان اسلام تبدیل شد و تا قرن‌ها دوام آورد.

> **جمع‌بندی فصل:** در قرن چهارم، خلافت از قدرت جدا شد. آل‌بویه، با حفظ خلیفهٔ سنی ضعیف، نشان دادند که **مشروعیت صوری برای قدرت سودمندتر از مشروعیت واقعی است.** عضدالدوله، با احیای سنت شاهنشاهی ایرانی، کامل‌ترین نمونهٔ «شاه دادگر» را عرضه کرد؛ و مسکویه، از درون همین دولت، نخستین درس‌های اقتصاد سیاسی را نوشت. از این پس، تاریخ سیاسی جهان اسلام، تاریخ سلطان‌هایی است که قدرت داشتند و خلیفه‌هایی که تنها نام.

منابع این فصل

- مسکویه، تجارب الامم
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، حوادث سال‌های ۳۲۲ تا ۴۴۷ هجری
- ابن جوزی، المنتظم
- صولی، اخبار الراضی والمتقی
- هلال صابی، رسوم دار الخلافة
- ابوشجاع روذراوری، ذیل تجارب الامم

- ثعالبی، یتیمة الدهر (برای وزیران ادیب)
- Heribert Busse, *Chalif und Grosskönig: Die Buyiden im Iraq* (1969)
- Roy Mottahedeh, *Loyalty and Leadership in an Early Islamic Society* (1980)
- Joel Kraemer, *Humanism in the Renaissance of Islam: The Cultural Revival during the Buyid Age* (1986)
- John J. Donohue, *The Buwayhid Dynasty in Iraq* (2003)
- Wilferd Madelung, "The Assumption of the Title Shāhānshāh by the Būyids" (1969)

فصل بیستم: فارابی و مدینهٔ فاضله؛ امت‌گرایی فیلسوفانه

در همان قرنی که خلافت عباسی به زیر سلطهٔ امیران رفت و آل‌بویه وارد بغداد شدند، یک فیلسوف کوشید پرسش «حکمرانی مطلوب» را **از نو و این بار با زبان فلسفه** پاسخ دهد. **ابونصر فارابی** (حدود ۲۵۸–۳۳۹ ه‍.ق / ۸۷۰–۹۵۰ م)، که پس از ارسطو **«معلم ثانی»** لقب گرفت، بنیان‌گذار **فلسفهٔ سیاسی اسلامی** است. اندیشهٔ او، از یک سو، بلندترین صورت نظری امت‌گرایی را عرضه می‌کند: حکومت دانایی و فضیلت برای سعادت همه. از سوی دیگر، **نقدی ژرف بر دولت‌های غلبه‌محور** زمانهٔ خود است. این فصل، اندیشهٔ فارابی را در پیوند با تاریخ این پنج قرن بررسی می‌کند.

۱. زندگی؛ فیلسوفی در عصر فروپاشی

فارابی، به روایت منابع، از **فاراب** (اترار، در قزاقستان کنونی) در ماوراءالنهر بود؛ هرچند برخی پژوهشگران خاستگاه او را فاریاب در خراسان (افغانستان کنونی) دانسته‌اند. او به بغداد آمد و نزد **ابوبشر متّی بن یونس**، مترجم مسیحی آثار ارسطو، و **یوحنا بن حیلان** منطق و فلسفه آموخت. در بغداد، شاهد **هرج‌ومرج خلافت** در دوران مقتدر و جانشینانش، و **تأسیس منصب امیرالامرایی** (۳۲۴ ه‍.ق) بود.

حدود سال ۳۳۰ هجری، اندکی پیش از ورود آل‌بویه، از بغداد بیرون رفت؛ مدتی در مصر و سپس در **حلب**، در دربار **سیف‌الدوله حمدانی**، امیر شیعی شام، زیست. فارابی در سال ۳۳۹ هجری در دمشق درگذشت (ابن خلکان، وفیات الاعیان؛ ابن ابی‌اصیبعه، عیون الانباء فی طبقات الاطباء).

زمانهٔ فارابی، **زمانهٔ فروپاشی هر دو الگو** بود: خلافت امت‌گرا مشروعیت داشت اما قدرت نه؛ و امیران دولت‌گرا قدرت داشتند اما مشروعیت نه. فلسفهٔ سیاسی فارابی را می‌توان **پاسخ فیلسوفانه به این بحران** دانست.

۲. آثار سیاسی

اثر	محتوا
آراء اهل المدينة الفاضلة	هستی‌شناسی، روان‌شناسی و سپس طرح مدینهٔ فاضله و مدینه‌های غیرفاضله
السياسة المدنية	نظریهٔ سیاسی بر پایهٔ مراتب هستی
تحصيل السعادة	راه رسیدن به سعادت و نقش فلسفه و دین
فصول منتزعة (فصول المدنی)	گزیده‌گفتارهایی در اخلاق و سیاست
كتاب الملة	نسبت دین و فلسفه و حکومت
احصاء العلوم	طبقه‌بندی دانش‌ها، از جمله «علم مدنی»

۳. انسان مدنی بالطبع

فارابی، به پیروی از ارسطو، از این اصل آغاز می‌کند که **انسان برای رسیدن به کمال، به همکاری با دیگران نیاز دارد.** هیچ انسانی به‌تنهایی نمی‌تواند همهٔ نیازهایش را برآورد. پس جامعه ضروری است.

فارابی جوامع را به **کامل** و **ناقص** تقسیم می‌کند. جوامع کامل سه گونه‌اند:

1. **جامعهٔ عظمی:** همهٔ مردم معمورهٔ زمین؛
2. **جامعهٔ وسطی:** یک امت؛
3. **جامعهٔ صغری:** مردم یک مدینه (شهر).

نکتهٔ شایان توجه این است که فارابی **«امت»** را واحدی میانی میان شهر و جهان می‌داند، و **غایت نهایی را جامعهٔ جهانی فاضل** (معمورهٔ فاضله) می‌شمارد. این، **امت‌گرایی جهان‌شمول** است: همهٔ انسان‌ها، نه فقط مؤمنان، می‌توانند در جامعه‌ای فاضل به سعادت برسند (فارابی، آراء اهل المدینة الفاضلة، فصل «القول فی احتیاج الانسان الی الاجتماع»).

۴. مدینهٔ فاضله

تعریف

مدینهٔ فاضله، به تعریف فارابی، **شهری است که مردمش برای رسیدن به سعادت حقیقی با یکدیگر همکاری می‌کنند.** هدف حکومت، نه صرفاً امنیت، ثروت یا افتخار، بلکه **سعادت** است؛ و سعادت، کمال انسانی در دانش و فضیلت است.

تمثیل بدن

فارابی مدینهٔ فاضله را به **بدن سالم** تشبیه می‌کند: همان‌گونه که در بدن، قلب رئیس است و هر عضو کار خود را در خدمت کل انجام می‌دهد، در مدینهٔ فاضله نیز هر کس در جایگاه شایستهٔ خود قرار دارد و رئیس، چون قلب، کل را سامان می‌دهد. مراتب مردم، بر پایهٔ **استعداد و دانش** است، نه نسب یا ثروت.

۵. رئیس اول؛ فیلسوف–پیامبر

دوازده خصلت

فارابی برای **«رئیس اول»** مدینهٔ فاضله دوازده خصلت برمی‌شمارد که باید **بالفطره** در او باشد:

1. اعضای سالم و کامل؛
2. فهم سریع؛
3. حافظهٔ قوی؛
4. هوش و زیرکی؛
5. بیان رسا؛
6. دوستی دانش و آموختن؛
7. پرهیز از شهوت‌رانی؛
8. دوستی راستی و راستگویان؛
9. بزرگ‌منشی و دوستی کرامت؛

10. بی‌اعتنایی به درهم و دینار و دیگر کالاهای دنیا؛
11. دوستی عدالت و دادگران، و دشمنی با ستم؛
12. عزم استوار و شجاعت در انجام آنچه درست می‌داند.

(فارابی، آراء اهل المدینة الفاضلة، فصل «القول فی خصال رئیس المدینة الفاضلة»)

پیوند با عقل فعال

مهم‌تر از این خصلت‌ها، **پیوند رئیس اول با «عقل فعال»** است. در هستی‌شناسی فارابی، عقل فعال آخرین مرتبهٔ عقول آسمانی و سرچشمهٔ دانش است. رئیس اول کسی است که **عقلش به مرتبهٔ اتصال با عقل فعال** رسیده؛ و از راه قوهٔ عاقله، **فیلسوف** است؛ و از راه قوهٔ متخیله، **پیامبر** و بیم‌دهنده. به این ترتیب، رئیس اول فارابی، **فیلسوف–پیامبر** است: ترکیبی از «فیلسوف–شاه» افلاطون و **پیامبر** در سنت اسلامی.

رئیسان پسین

فارابی می‌داند که چنین کسی همیشه یافت نمی‌شود. پس مراتب پسین را پیش‌بینی می‌کند:

مرتبه	ویژگی
رئیس اول	فیلسوف–پیامبر؛ وضع‌کنندهٔ شریعت
رئیس سنت (ملک السنة)	جانشینی که شش شرط دارد، از جمله دانش به شریعت رئیس اول و توان استنباط احکام تازه بر پایهٔ آن
ریاست اخیار (رؤسای افاضل)	اگر شرایط در یک نفر جمع نشود، اما در چند نفر یافت شود، **همهٔ آنان با هم** رئیس‌اند
ریاست دو نفره	اگر حکمت در یکی و دیگر شرایط در دیگری باشد، هر دو با هم رئیس‌اند

(فارابی، فصول منتزعة؛ آراء اهل المدینة الفاضلة)

نکتهٔ **ریاست جمعی** اهمیت ویژه دارد: فارابی می‌پذیرد که **حکومت فضیلت می‌تواند به شکل شورایی** درآید؛ گروهی از فرهیختگان که هر یک بخشی از شرایط ریاست را دارند. این ایده، نزدیک‌ترین چیز در فلسفهٔ سیاسی اسلامی کلاسیک به **حکومت نهادی** به‌جای حکومت فرد است.

۶. مدینه‌های غیرفاضله؛ نقد دولت‌های زمانه

اهمیت فارابی برای بحث این کتاب، به‌ویژه در **نقد او از حکومت‌های غیرفاضله** است. او این حکومت‌ها را در چهار گروه دسته‌بندی می‌کند:

الف) مدینه‌های جاهله

مدینه‌هایی که مردمش سعادت حقیقی را نمی‌شناسند و هدف‌های دیگری را دنبال می‌کنند:

مدینهٔ جاهله	هدف	معادل در تاریخ این کتاب
ضروریه	تنها برآوردن نیازهای ضروری زندگی	جامعه‌های قبیله‌ای
نذاله (بداله)	انباشت ثروت	منطق تجاری قریش (فصل یکم)
خسّت و شقاوت	لذت‌جویی	دربارهای تجمل‌گرا
کرامت	افتخار، شهرت و ستایش	دربارهای شاهنشاهی
تغلّب	**چیرگی و سلطه بر دیگران**	**دولت‌های غلبه‌محور: امیران ترک و دیلمی**
جماعیه	آزادی؛ هر کس هر چه بخواهد	— (نک. پایین)

ب) مدینهٔ فاسقه

مدینه‌ای که مردمش سعادت حقیقی را می‌شناسند، اما **کردارشان همانند مردم مدینه‌های جاهله** است. این توصیف، به شکلی شگفت، با **دولت‌هایی که شعار دینی داشتند اما عملشان دنیوی بود** هم‌خوانی دارد.

ج) مدینهٔ مبدّله

مدینه‌ای که **در آغاز فاضله بود**، اما آرا و کردارش دگرگون شد. این توصیف، **دقیقاً سرنوشت امت مدینه** پس از پیامبر را در چارچوب این کتاب بازمی‌تاباند: جامعه‌ای که از آرمان نخستین، به‌تدریج به دولت غلبه تبدیل شد.

د) مدینهٔ ضالّه

مدینه‌ای که **رئیسش به دروغ مدعی وحی** است و مردم را با فریب گمراه می‌کند.

۷. «مدینهٔ تغلب»؛ تحلیل دولت‌گرایی

توصیف فارابی از **«مدینهٔ تغلب»** (شهر چیرگی)، به‌ویژه گویاست. در این مدینه، هدف مردم و رئیسان، **چیره شدن بر دیگران** است؛ آنان دیگران را ذلیل می‌کنند و از اموال و جان‌هایشان بهره می‌برند؛ و خود را بر دیگران برتر می‌شمارند. فارابی می‌گوید که گاه همهٔ مردم این مدینه در چیرگی شریک‌اند، و گاه گروهی کوچک از آن بهره می‌برند و دیگران ابزار آنان‌اند (فارابی، آراء اهل المدینة الفاضلة، فصل «القول فی مضادات المدینة الفاضلة»).

این توصیف، با وضع **سپاه ترک سامرا** و **امیران دیلمی** که فارابی خود شاهد آن بود، هم‌خوانی چشمگیری دارد. **فارابی، به زبان فلسفه، دولت‌گرایی غلبه‌محور زمانهٔ خود را نقد می‌کرد.**

۸. «مدینهٔ جماعیه»؛ شگفتی فارابی

یکی از شگفت‌انگیزترین بخش‌های اندیشهٔ فارابی، توصیف او از **«مدینهٔ جماعیه»** (شهر جمعی یا آزاد) است. در این مدینه:

- **همهٔ مردم آزادند** و هر کس هر چه بخواهد انجام می‌دهد؛
- مردم **برابرند** و هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد، مگر به‌اندازه‌ای که به آزادی دیگران کمک کند؛
- رئیسان را **مردم برمی‌گزینند** و رئیسان در خدمت خواست مردم‌اند؛

- گروه‌های گوناگون با خواسته‌های گوناگون در کنار هم زندگی می‌کنند.

(فارابی، السیاسة المدنیة)

فارابی این مدینه را در شمار مدینه‌های جاهله می‌آورد، زیرا هدفش سعادت حقیقی نیست. اما شگفت آنکه می‌گوید: **این مدینه از میان مدینه‌های جاهله، شادترین و دلپذیرترین است**؛ و چون همه گونه انسانی در آن یافت می‌شود، **ممکن است حکیمان و فاضلان نیز در آن پرورش یابند**؛ و از همین رو، **ساختن مدینهٔ فاضله از آن، آسان‌تر از دیگر مدینه‌هاست** (فارابی، السیاسة المدنیة).

پژوهشگرانی چون **محسن مهدی** این توصیف را **نزدیک‌ترین چیز به «دموکراسی»** در فلسفهٔ سیاسی اسلامی دانسته‌اند (Muhsin Mahdi, *Alfarabi and the Foundation of Islamic Political Philosophy*, 2001). از منظر این کتاب، این نکته اهمیتی ویژه دارد: **فارابی، هزار سال پیش، دریافت که جامعهٔ آزاد و کثرت‌گرا، با همهٔ کاستی‌هایش، بهترین زمینه برای پرورش فضیلت است**؛ نه جامعه‌ای که به زور یک آرمان را تحمیل می‌کند.

۹. دین و فلسفه

فارابی در **«کتاب الملة»** و **«تحصیل السعادة»** نسبت دین و فلسفه را چنین تبیین می‌کند:

- **فلسفه** حقیقت را با **برهان** و مفاهیم عقلی درمی‌یابد؛
- **دین** همان حقیقت را با **تمثیل‌ها و صورت‌های خیالی** برای همهٔ مردم بیان می‌کند؛
- دین، **آرا و افعالی** است که رئیس اول برای جامعه تعیین می‌کند.

به این ترتیب، **دین پیرو فلسفه است**، نه بالعکس. این دیدگاه، از سوی متکلمان و فقیهان، به‌ویژه بعدها از سوی **غزالی** (فصل بیست‌وسوم)، به‌شدت نقد شد.

۱۰. فارابی و تشیع

برخی پژوهشگران به **شباهت‌های ساختاری** میان رئیس اول فارابی و **امام** در اندیشهٔ شیعی اشاره کرده‌اند: هر دو کامل‌ترین انسان زمانه‌اند، دانش‌شان از سرچشمه‌ای برتر است، و حکومتشان بر پایهٔ دانش است نه غلبه. فارابی در دربار سیف‌الدوله، امیری شیعی، زیست؛ اما **هیچ نشانهٔ قطعی** از گرایش مذهبی او در آثارش نیست. آنچه روشن است، این است که اندیشهٔ او بعدها **در سنت فلسفی ایرانی–شیعی** ادامه یافت: از **ابن سینا** تا **خواجه نصیرالدین طوسی**، که در «اخلاق ناصری» (قرن هفتم) نظریهٔ مدینهٔ فاضلهٔ فارابی را به فارسی بازنوشت.

۱۱. اخوان‌الصفا؛ همراهان فارابی

در همان قرن چهارم، گروهی پنهان از اندیشمندان در بصره، **«اخوان‌الصفا و خلان‌الوفا»** (برادران پاکی و یاران وفاداری)، مجموعه‌ای از ۵۲ رساله در همهٔ دانش‌ها نوشتند. آنان نیز به **«مدینهٔ فاضلهٔ روحانی»** باور داشتند: جماعتی از برادران که با دانش و فضیلت، در انتظار «دولت اهل خیر» بودند. رسائل اخوان‌الصفا، که گرایش‌های اسماعیلی در آن دیده شده، نشان می‌دهد که **امت‌گرایی فلسفی، در قرن چهارم، جریانی گسترده بود.**

۱۲. ارزیابی: نظریهٔ بی‌سازوکار

فارابی **امت‌گرایی را از سطح شعار به سطح نظریه** برد: حکومت مطلوب، حکومت دانایی و فضیلت است؛ هدف حکومت، سعادت همه است؛ و دولت‌هایی که هدفشان ثروت، لذت، افتخار یا چیرگی است، از این هدف دورند. این، **بلندترین صورت نظری امت‌گرایی** در این پنج قرن است.

اما نظریهٔ او **چند ضعف بزرگ** داشت که پژوهشگرانی چون **سید جواد طباطبایی** بر آن‌ها تأکید کرده‌اند (طباطبایی، زوال اندیشهٔ سیاسی در ایران):

ضعف	توضیح
نبود سازوکار رسیدن	فارابی نگفت چگونه می‌توان از مدینهٔ موجود به مدینهٔ فاضله رسید
نبود محدودیت بر رئیس	رئیس اول، چون کامل است، به محدودیت نیاز ندارد؛ اما در واقعیت، هیچ‌کس کامل نیست
وابستگی به فرد استثنایی	مدینهٔ فاضله به وجود فیلسوف–پیامبری بستگی دارد که شاید هرگز نیاید
جدایی از سیاست عملی	فارابی در دربار امیران زیست، اما نظریه‌اش هیچ اثری بر حکمرانی آنان نگذاشت

مدینهٔ فاضله، **آرمان ماند** و هیچ دولتی بر پایهٔ آن ساخته نشد. و جالب آنکه، تنها اشارهٔ فارابی به امکانی واقعی برای پرورش فضیلت، **مدینهٔ جماعیه** بود؛ همان جامعهٔ آزاد و کثرت‌گرایی که او خود آن را در شمار مدینه‌های جاهله می‌شمرد.

> **جمع‌بندی فصل:** فارابی بلندترین صورت نظری امت‌گرایی را عرضه کرد و به زبان فلسفه، دولت‌های غلبه‌محور زمانه‌اش را نقد کرد. او حتی ریاست جمعی فرهیختگان را پذیرفت و دریافت که جامعهٔ آزاد، بهترین زمینه برای پرورش فضیلت است. اما مانند پیشینیان، به پرسش **«چگونه»** پاسخ نداد. آرمان بی‌سازوکار، حتی در زبان فلسفه، در برابر واقعیت غلبه بی‌دفاع است.

منابع این فصل

- فارابی، آراء اهل المدینة الفاضلة
- السیاسة المدنیة
- تحصیل السعادة
- فصول منتزعة
- کتاب الملة
- احصاء العلوم

- ابن خلکان، وفیات الاعیان
- ابن ابی‌اصیبعه، عیون الانباء فی طبقات الاطباء
- رسائل اخوان الصفا
- خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری
- سید جواد طباطبایی، زوال اندیشهٔ سیاسی در ایران و درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران
- رضا داوری اردکانی، فارابی مؤسس فلسفهٔ اسلامی
- Muhsin Mahdi, *Alfarabi and the Foundation of Islamic Political Philosophy* (2001)
- Richard Walzer, *Al-Farabi on the Perfect State* (1985)
- Patricia Crone, *God's Rule* (2004)، فصل فیلسوفان

بخش ششم — نظریه‌پردازی سازش (۴۴۷–حدود ۵۰۵ هجری)

فصل بیست‌ویکم: ماوردی، جوینی و نظریهٔ خلافت در عصر غلبه

در نیمهٔ نخست قرن پنجم هجری، خلافت عباسی در وضعیتی متناقض قرار داشت: از یک سو، زیر سلطهٔ امیران شیعی آل‌بویه بود و هیچ قدرت واقعی نداشت؛ از سوی دیگر، با **احیای ایدئولوژیک** القادر و القائم (فصل نوزدهم)، می‌کوشید جایگاه خود را به‌عنوان رهبر اهل سنت در برابر فاطمیان و شیعیان بازیابد. در چنین شرایطی، فقیهی شافعی از بغداد، **ابوالحسن ماوردی**، نخستین نظریهٔ جامع **حقوق عمومی** در جهان اسلام را نوشت. نیم قرن بعد، **امام‌الحرمین جوینی**، استاد غزالی، این نظریه را نقد و بازسازی کرد. این فصل، این دو نظریه را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه **آرمان امت، برای بقا، با واقعیت غلبه کنار آمد.**

۱. ماوردی؛ فقیه، قاضی و سفیر

علی بن محمد ماوردی (۳۶۴–۴۵۰ ه‍.ق) در بصره زاده شد؛ پدرش گلاب‌فروش بود و لقب «ماوردی» (گلاب‌فروش) از همین‌جاست. او در بصره و بغداد فقه شافعی آموخت و قاضی چند شهر شد. در سال ۴۲۹ هجری، خلیفه لقب **«اقضی‌القضات»** (داورترین داوران) را به او داد؛ لقبی که برخی فقیهان، به سبب اینکه این‌گونه لقب‌ها شایستهٔ خداست، به آن اعتراض کردند (ابن جوزی، المنتظم، حوادث سال ۴۲۹؛ سبکی، طبقات الشافعیة الکبری).

اما مهم‌تر از همه، ماوردی **سفیر و نمایندهٔ سیاسی خلیفهٔ القائم** بود. او بارها برای مذاکره نزد امیران بویی، از جمله جلال‌الدوله، و سپس نزد **طغرل سلجوقی** فرستاده شد (ابن اثیر، الکامل، حوادث سال‌های ۴۲۹–۴۳۵). ماوردی، به عبارت دیگر، **از درون رابطهٔ خلیفه و امیر** می‌نوشت؛ نه از برج عاج.

۲. آثار سیاسی ماوردی

اثر	محتوا	رویکرد
الأحکام السلطانیة والولایات الدینیة	حقوق عمومی: امامت، وزارت، امارت، قضا، مظالم، مالیه، حسبه	فقهی–حقوقی
ادب الدنیا والدین	اخلاق فردی و اجتماعی	اخلاقی
قوانین الوزارة وسیاسة الملک	آداب و وظایف وزیر	اداری
تسهیل النظر وتعجیل الظفر	تدبیر ملک و سیاست	**واقع‌گرایانه، به سبک اندرزنامه‌های ایرانی**
نصیحة الملوک (انتساب آن محل بحث است)	اندرز به پادشاهان	اندرزنامه‌ای

نکتهٔ شایان توجه این است که ماوردی در **دو زبان** نوشت: زبان **فقه** در «الأحکام السلطانیة» و زبان **اندرزنامهٔ ایرانی** در «تسهیل النظر». این دوگانگی، خود **نماد تقابل دو جهان‌بینی** در اندیشهٔ یک نویسنده است.

۳. «الأحکام السلطانیة»؛ ساختار

کتاب «الأحکام السلطانیة» در بیست باب تنظیم شده و **تمام دستگاه دولت اسلامی** را از منظر فقه توصیف می‌کند:

بخش	ابواب
رأس دولت	امامت؛ وزارت؛ امارت بر ولایات؛ امارت جهاد
دادگستری	قضا؛ **مظالم**؛ نقابت (سرپرستی خاندان‌های شریف)
امور دینی	امامت نماز؛ امارت حج
مالیه	صدقات (زکات)؛ فیء و غنیمت؛ جزیه و خراج

بخش	ابواب
زمین	احکام سرزمین‌ها؛ احیای زمین مرده؛ حِما؛ **اقطاع**
اداره	**دیوان**
انتظامات	جرائم و حدود؛ **حسبه**

این ساختار نشان می‌دهد که ماوردی **دولت را به‌عنوان یک کل نظام‌مند** می‌دید؛ کاری که پیش از او، هیچ فقیهی به این جامعیت انجام نداده بود.

۴. نظریهٔ امامت

وجوب امامت

ماوردی بحث را با این گزاره آغاز می‌کند: **امامت برای جانشینی پیامبر در پاسداری دین و ادارهٔ دنیا وضع شده** و برپایی آن **واجب کفایی** است؛ یعنی بر همهٔ امت واجب است، اما اگر گروهی آن را برپا کنند، از دیگران ساقط می‌شود. او وجوب امامت را **شرعی** می‌داند، نه عقلی؛ در برابر معتزله که آن را عقلی می‌دانستند (ماوردی، الأحکام السلطانیة، باب اول).

دو گروه

ماوردی برای امامت دو گروه را تعریف می‌کند:

1. **اهل اختیار** (برگزینندگان): که باید عدالت، دانش به شرایط امامت، و رأی و حکمت داشته باشند.
2. **اهل امامت** (نامزدان): که باید **هفت شرط** داشته باشند.

هفت شرط امام

شرط	توضیح
عدالت	با همهٔ شرایط آن

شرط	توضیح
دانش	دانشی که به اجتهاد در رویدادها و احکام برساند
سلامت حواس	شنوایی، بینایی و گویایی
سلامت اعضا	از نقصی که مانع حرکت باشد
رأی	رأیی که به سیاست رعیت و تدبیر مصالح برساند
شجاعت	شجاعتی که به حمایت از سرزمین و جهاد با دشمن برساند
نسب	**از قریش** باشد

دو راه انعقاد امامت

ماوردی دو راه برای انعقاد امامت می‌شناسد:

1. **انتخاب اهل حل و عقد:** اما دربارهٔ شمار انتخاب‌کنندگان، آرای گوناگون را نقل می‌کند: برخی گفته‌اند جمهور اهل حل و عقد از هر شهر؛ برخی گفته‌اند پنج نفر، به استناد بیعت ابوبکر یا شورای عمر؛ و برخی گفته‌اند **حتی یک نفر** کافی است، به استناد بیعت عباس با علی.
2. **عهد امام پیشین:** امام می‌تواند جانشین خود را تعیین کند، به استناد عهد ابوبکر به عمر؛ و حتی می‌تواند **پسر یا پدرش** را تعیین کند (با اختلاف آرا).

پذیرش اینکه **یک نفر** می‌تواند امام را برگزیند، و اینکه امام می‌تواند **پسرش** را جانشین کند، در عمل، **مشروعیت‌بخشی به همان ولایت‌عهدی موروثی** بود که از زمان معاویه رایج شده بود. ماوردی، زیر پوشش بیعت و شورا، **واقعیت دولت‌گرایی را به زبان فقه** برگرداند.

ده وظیفهٔ امام

ماوردی ده وظیفه برای امام برمی‌شمارد: حفظ دین بر اصول ثابت؛ اجرای احکام میان متخاصمان؛ حفظ امنیت؛ اجرای حدود؛ پاسداری مرزها؛ جهاد؛ گردآوری فیء و صدقات

بر پایهٔ شرع؛ تعیین مقرری‌ها از بیت‌المال بی‌اسراف و تقصیر؛ گماشتن کارگزاران امین؛ و **نظارت شخصی بر امور**، بی‌آنکه آن را به دیگران واگذارد.

عزل امام

ماوردی دو دلیل اصلی برای خروج امام از امامت می‌شناسد: **از دست دادن عدالت** (فسق) و **نقص بدنی**. اما نکتهٔ مهم، بحث او دربارهٔ دو وضعیت دیگر است:

- **«حَجر»** (زیر سلطهٔ اطرافیان بودن): اگر یکی از یاران امام بر او چیره شود و امور را خود اداره کند، اما **بر پایهٔ شرع و عدالت** عمل کند، امامت امام باقی است و کارهای آن چیره‌شده، **مجاز شمرده می‌شود** تا امور مسلمانان مختل نشود.
- **«قَهر»** (اسارت به دست دشمن): اگر امام اسیر شود، امامتش تا امید رهایی باقی است.

مفهوم **«حجر»**، توصیف دقیق رابطهٔ **خلیفهٔ عباسی و امیر بویی** بود. ماوردی، بی‌آنکه نام ببرد، وضعیت موجود را **مشروع** کرد: خلیفه زیر سلطهٔ امیر است، اما امامتش باقی است؛ و امیر حکم می‌راند، و حکمش، اگر بر پایهٔ شرع باشد، نافذ است.

۵. وزارت؛ دو گونه

ماوردی دو گونه وزارت را از هم جدا می‌کند:

نوع	اختیارات	نمونهٔ تاریخی
وزارت تفویض	اختیار کامل در تدبیر امور به رأی خود؛ نزدیک به اختیارات امام	یحیی برمکی (فصل سیزدهم)
وزارت تنفیذ	تنها اجرای فرمان‌های امام؛ واسطه میان امام و مردم	وزیران دوران‌های سخت‌گیر

وزیر تفویض باید همان شرایط امام را، جز نسب قریشی، داشته باشد؛ و وزیر تنفیذ، شرایط کمتری. این تقسیم‌بندی، **نظریه‌پردازی تجربهٔ دیوان‌سالاری عباسی** است.

۶. امارت استیلاء؛ پذیرش غلبه

نوآوری مهم ماوردی، که آن را باید **کلید این فصل** دانست، مفهوم **«امارت استیلاء»** است. ماوردی دو گونه امارت بر ولایات را از هم جدا می‌کند:

1. **امارت استکفاء** (به اختیار): امیری که خلیفه او را به اختیار خود برمی‌گزیند و می‌فرستد.
2. **امارت استیلاء** (به غلبه): امیری که **با زور بر ولایتی چیره شده** است؛ و خلیفه، چون نمی‌تواند او را براند، امارتش را به رسمیت می‌شناسد.

ماوردی برای مشروعیت امارت استیلاء، **هفت شرط** می‌گذارد که امیر چیره‌شده باید رعایت کند:

1. حفظ **منصب امامت** و جانشینی پیامبر و تدبیر امور دینی؛
2. **اظهار فرمانبری** از خلیفه، تا وحدت امت و بیعت خلیفه شکسته نشود؛
3. **همبستگی و همکاری** با مسلمانان در برابر دشمنان؛
4. **نافذ بودن عقدها و احکام** دینی، تا باطل نشوند؛
5. گردآوری **مالیات‌های شرعی** بر پایهٔ حق؛
6. اجرای **حدود** بر پایهٔ حق؛
7. **پاسداری دین** و بازداشتن از محرمات.

ماوردی استدلال می‌کند که پذیرش این امارت، اگرچه با شرایط عادی امارت ناسازگار است، اما برای **حفظ قوانین شرعی و احکام دینی** از تباهی و ابطال، رواست؛ زیرا **ضرورت، شرایطی را ساقط می‌کند که در حال اختیار لازم است** (ماوردی، الأحکام السلطانیة، باب سوم).

معنای امارت استیلاء

این مفهوم، **پذیرش نظری واقعیتی** بود که از دوران طاهریان (فصل پانزدهم) آغاز شده و با آل‌بویه به اوج رسیده بود: **غلبه می‌تواند با تأیید خلیفه مشروع شود.**

پیش از ماوردی	پس از ماوردی
مشروعیت از شرایط امامت (عدالت، دانش، بیعت)	مشروعیت از **پیوند صوری با خلیفه** و **اجرای شرع**
غلبه = غصب	غلبه + اعتراف به خلیفه = امارت مشروع
پرسش اصلی: آیا حاکم شایسته است؟	پرسش اصلی: آیا حاکم احکام شرع را اجرا می‌کند؟

امت‌گرایی، **برای حفظ وحدت ظاهری امت و اعتبار احکام شرعی، با دولت‌گرایی نظامی کنار آمد.**

۷. مظالم و حسبه؛ نهادهای پاسخ‌گویی

دو باب از کتاب ماوردی، به **نهادهای پاسخ‌گویی** اختصاص دارد که از منظر این کتاب، اهمیت ویژه دارند:

ولایت مظالم

ماوردی **مظالم** را نهادی می‌داند که در آن، **قدرت حاکم با انصاف قاضی** ترکیب می‌شود تا **ستم کارگزاران و قدرتمندان** بر مردم بررسی شود. او ده گونه از موارد مظالم برمی‌شمارد، از جمله: ستم والیان بر رعیت؛ ستم گردآورندگان مالیات؛ نظارت بر کاتبان دیوان؛ شکایت سپاهیان از کاهش مقرری؛ و بازگرداندن اموال غصب‌شده. ماوردی یادآوری می‌کند که **عبدالملک بن مروان** نخستین کسی بود که روزی ویژه برای رسیدگی به شکایت‌ها قرار داد؛ و **عمر بن عبدالعزیز** نخستین کسی بود که خود به این کار نشست و مظالم خاندان اموی را بازگرداند؛ و پس از او مهدی، هادی، هارون، مأمون و مهتدی عباسی (ماوردی، الأحکام السلطانیة، باب هفتم).

حسبه

حسبه نهاد نظارت بر بازار و اخلاق عمومی بود: «محتسب» بر اوزان، قیمت‌ها، کیفیت کالا، بهداشت و رفتار عمومی نظارت می‌کرد. ماوردی حسبه را تجلی نهادی **امر به معروف و نهی از منکر** می‌داند.

مظالم و حسبه، **تنها سازوکارهای نهادی پاسخ‌گویی** در نظریهٔ ماوردی‌اند. اما هر دو **از سوی حاکم** برپا می‌شوند و به ارادهٔ او وابسته‌اند؛ **نهادی مستقل از حاکم** برای نظارت بر خود حاکم وجود ندارد.

۸. اقطاع و دیوان

ماوردی دو گونه اقطاع را از هم جدا می‌کند:

- **اقطاع تملیک:** واگذاری مالکیت زمین (معمولاً زمین بایر برای آبادانی)؛
- **اقطاع استغلال:** واگذاری **درآمد** زمین، نه مالکیت آن؛ که اقطاع نظامی از این گونه بود.

او تأکید می‌کند که اقطاع استغلال، **حق مالکیت ایجاد نمی‌کند** و صاحب اقطاع تنها حق درآمد دارد. این تفکیک، بعدها در سیاست نظام‌الملک بازتاب یافت (فصل بیست‌ودوم).

در باب دیوان، ماوردی تاریخچهٔ آن را از عمر بن خطاب (فصل سوم) بازگو می‌کند و چهار بخش دیوان را برمی‌شمارد: سپاه، مالیات و درآمدها، کارگزاران، و بیت‌المال.

۹. داوری پژوهشگران دربارهٔ ماوردی

پژوهشگران دربارهٔ هدف ماوردی دو دیدگاه دارند:

1. **دیدگاه همیلتون گیب:** ماوردی **یک برنامهٔ سیاسی** داشت: نظریه‌اش را برای **تقویت جایگاه خلیفه** در برابر آل‌بویه نوشت؛ و مفهوم امارت استیلاء، تلاشی بود برای اینکه **امیران را دست‌کم به‌طور صوری، تابع خلیفه** نگه دارد (Gibb, "Al-Mawardi's Theory of the Khilafah", 1937).

2. **دیدگاه انتقادی:** ماوردی، با مشروع شمردن غلبه، عملاً **معیار مشروعیت را از عدالت حاکم به پیوند صوری با خلیفه** تنزل داد و راه را برای پذیرش هر غالبی باز کرد.

هر دو دیدگاه درست است: ماوردی **می‌خواست خلافت را نجات دهد**، اما **برای این کار، ناچار شد غلبه را مشروع بشمارد.**

۱۰. ابویعلی؛ نسخهٔ حنبلی

هم‌زمان با ماوردی، **قاضی ابویعلی فرّاء** (۳۸۰–۴۵۸ هـ.ق)، فقیه حنبلی بغداد، کتابی با همان نام **«الأحکام السلطانیة»** نوشت که از نظر ساختار، بسیار به کتاب ماوردی شبیه است. تفاوت اصلی در **امامت** است: ابویعلی، به پیروی از احمد بن حنبل (فصل چهاردهم)، بیعت **کسی را که با شمشیر چیره شود** نیز معتبر می‌داند؛ حتی اگر شرایط امامت را نداشته باشد. او از احمد نقل می‌کند که هر کس با شمشیر بر مردم چیره شود و خلیفه گردد و امیرالمؤمنین خوانده شود، برای هیچ‌کس که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، روا نیست شب را بگذراند بی‌آنکه او را امام بداند، نیکوکار باشد یا بدکار (ابویعلی، الأحکام السلطانیة).

این دیدگاه، **پیامد منطقی آموزهٔ احمد بن حنبل** دربارهٔ فرمانبری سیاسی بود، و از ماوردی نیز فراتر رفت: **غلبه، خود به‌تنهایی، امامت می‌آورد.**

۱۱. جوینی و «غیاث الأمم»؛ نقد و بازسازی

جوینی

عبدالملک جوینی (۴۱۹–۴۷۸ هـ.ق)، ملقب به **«امام‌الحرمین»** (پیشوای دو حرم)، بزرگ‌ترین متکلم اشعری و فقیه شافعی زمان خود و **استاد غزالی** بود. او سال‌ها در مکه و مدینه زیست و سپس به دعوت **نظام‌الملک**، استاد **نظامیهٔ نیشابور** شد. جوینی کتاب **«غیاث الأمم فی التیاث الظلم»** (فریادرس امت‌ها در تاریکی‌های ستم) را برای نظام‌الملک نوشت و به او تقدیم کرد؛ و در آن، او را **«غیاث الدولة»** خواند.

نقد ماوردی

جوینی در «غیاث الأمم»، **نظریهٔ ماوردی را آشکارا نقد می‌کند**: به نظر او، ماوردی مسائل امامت را بدون **دلیل روشن** و با تکیه بر آرای پراکنده آورده و در جایی که باید تحقیق کرد، به نقل بسنده کرده است (جوینی، غیاث الأمم).

نوآوری‌های جوینی

جوینی **سه نوآوری** مهم داشت که راه را برای غزالی هموار کرد:

1. **کفایت و قدرت، نه نسب:** جوینی در شرط قریشی بودن تردید کرد و بر **کفایت (توان اداره)** و **شوکت (قدرت عملی)** به‌عنوان شرایط اصلی تأکید نهاد.
2. **امام بی‌شرایط:** اگر کسی با همهٔ شرایط امامت یافت نشود، **صاحب کفایت و قدرت**، حتی اگر فقیه مجتهد نباشد، باید حکومت کند؛ و در امور شرعی از عالمان پیروی کند.
3. **خلأ امامت:** جوینی فرضیه‌ای شگفت را بررسی می‌کند: اگر **هیچ امامی نباشد** و هیچ صاحب قدرتی نیز نباشد، چه باید کرد؟ پاسخ او: **عالمان** باید ادارهٔ امور امت را بر عهده گیرند؛ و اگر عالمان نیز نباشند، هر گروه باید به اندازهٔ توان، امور خود را سامان دهد (جوینی، غیاث الأمم، بخش «خلو الزمان عن الأئمة»).

نوآوری سوم، از منظر این کتاب، **اهمیتی چشمگیر** دارد: جوینی، در قرن پنجم و از درون اندیشهٔ سنی، **امکان «حکومت عالمان» در غیاب امام** را مطرح کرد؛ هشت قرن پیش از نظریهٔ ولایت فقیه در ایران.

۱۲. ارزیابی: سه پاسخ فقهی به عصر غلبه

نظریه‌پرداز	مذهب	منبع مشروعیت	موضع در برابر غلبه
ماوردی	شافعی	امامت با شرایط + پیوند صوری امیران با خلیفه	امارت استیلاء: غلبه با هفت شرط مشروع است

نظریه‌پرداز	مذهب	منبع مشروعیت	موضع در برابر غلبه
ابویعلی	حنبلی	امامت، حتی با غلبهٔ شمشیر	غلبه خود امامت می‌آورد
جوینی	شافعی–اشعری	کفایت و شوکت؛ در غیاب امام، عالمان	قدرت کارآمد، با پیروی از عالمان در شرع

هر سه نظریه‌پرداز، **از درون جریان امت‌گرای سنی** می‌نوشتند: هدفشان حفظ شریعت و وحدت امت بود. اما هر سه، برای رسیدن به این هدف، **واقعیت دولت‌گرایی غلبه‌محور را پذیرفتند.** تفاوتشان تنها در **میزان** این پذیرش بود.

> **جمع‌بندی فصل:** ماوردی کوشید خلافت را به‌عنوان مرکز مشروعیت نجات دهد؛ اما برای این کار، ناچار شد غلبه را با مفهوم «امارت استیلاء» مشروع بشمارد. ابویعلی گامی فراتر نهاد و غلبه را خود منبع امامت دانست. و جوینی، با تأکید بر کفایت و قدرت، و با طرح حکومت عالمان در غیاب امام، راه را برای غزالی هموار کرد. از این نقطه، **معیار مشروعیت از «عدالت حاکم» به «پیوند صوری با خلیفه و اجرای شرع» تنزل یافت.** امت‌گرایی، برای بقا، شرایط خود را یکی‌یکی کنار گذاشت.

منابع این فصل

- ماوردی، الأحکام السلطانیة والولایات الدینیة
- ماوردی، تسهیل النظر وتعجیل الظفر
- ماوردی، قوانین الوزارة
- ماوردی، ادب الدنیا والدین
- ابویعلی فراء، الأحکام السلطانیة
- جوینی، غیاث الأمم فی التیاث الظلم

- ابن جوزی، المنتظم، حوادث سال‌های ۴۲۹ تا ۴۵۰ هجری
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ
- سبکی، طبقات الشافعیة الکبری
- H. A. R. Gibb, "Al-Mawardi's Theory of the Khilafah" (1937)
- Ann K. S. Lambton, *State and Government in Medieval Islam* (1981)
- Patricia Crone, *God's Rule* (2004)
- Wael Hallaq, "Caliphs, Jurists and the Saljuqs in the Political Thought of Juwayni" (1984)
- حاتم قادری، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران
- داوود فیرحی، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام

اگر ماوردی و جوینی **نظریه‌پردازان فقهی** عصر غلبه بودند، **خواجه نظام‌الملک طوسی** (۴۰۸–۴۸۵ ه‍.ق) **مجری و نظریه‌پرداز دیوانی** آن بود. او نزدیک به سی سال، به‌عنوان وزیر دو سلطان سلجوقی، **بزرگ‌ترین امپراتوری جهان اسلام در قرن پنجم** را اداره کرد؛ و در پایان عمر، تجربهٔ خود را در کتابی به زبان فارسی نوشت که به یکی از مهم‌ترین متون اندیشهٔ سیاسی ایرانی تبدیل شد: **«سیرالملوک»**، معروف به **«سیاست‌نامه»**. این فصل، نظام‌الملک را به‌عنوان **کامل‌ترین نمایندهٔ دولت‌گرایی** در این پنج قرن بررسی می‌کند: مردی که دیوان، سپاه، آموزش و اطلاعات را در یک برنامهٔ منسجم گرد آورد؛ و مردی که همهٔ این ساختار، با مرگ او و سلطانش، فرسوده شد.

۱. پیش‌زمینه: سلجوقیان

از بیابان تا بغداد

سلجوقیان شاخه‌ای از ترکان اوغوز (غز) بودند که در قرن چهارم از آسیای مرکزی به ماوراءالنهر کوچیدند و اسلام آوردند. دو برادر، **طغرل** و **چغری**، نوادگان سلجوق، در دهه‌های نخست قرن پنجم با غزنویان درگیر شدند:

رویداد	سال (ه‍.ق)	اهمیت
ورود طغرل به نیشابور	۴۲۹	خطبه به نام طغرل
نبرد دندانقان	۴۳۱	شکست سلطان مسعود غزنوی؛ تسلط بر خراسان
ورود طغرل به بغداد	۴۴۷	برانداختن آل‌بویه؛ لقب «سلطان» از خلیفه القائم
بازپس‌گیری بغداد از بساسیری	۴۵۱	بازگرداندن خلیفه پس از خطبهٔ فاطمی (فصل هجدهم)

رویداد	سال (ه.ق)	اهمیت
نبرد ملازگرد (منازکرد)	۴۶۳	پیروزی الب ارسلان بر امپراتور بیزانس؛ گشوده شدن آناتولی

(ابن اثیر، الکامل، حوادث سال‌های ۴۲۹ تا ۴۶۳؛ راوندی، راحة الصدور؛ بیهقی، تاریخ بیهقی)

سلطنت؛ نهادی تازه

ورود طغرل به بغداد، **نهاد تازه‌ای** را پدید آورد: **سلطنت**. خلیفهٔ القائم به طغرل لقب **«السلطان رکن‌الدولة»** و **«ملک المشرق والمغرب»** داد. سلطان، برخلاف امیرالامرای بویی، **سنی** بود و خود را **حامی خلافت** در برابر شیعیان و اسماعیلیان معرفی می‌کرد. اما قدرت واقعی، چون دوران آل‌بویه، در دست سلطان بود.

الگوی بویی (فصل نوزدهم)، با یک تفاوت مهم، ادامه یافت: **این بار امیر و خلیفه هم‌مذهب بودند**؛ و این، پیوندی محکم‌تر میان مشروعیت و قدرت پدید آورد.

۲. نظام‌الملک؛ از دیوان غزنوی تا وزارت سلجوقی

ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی در سال ۴۰۸ هجری در نوقان یا رادکان، نزدیک طوس، زاده شد. پدرش در دیوان غزنویان کار می‌کرد. حسن جوان، فقه شافعی و ادب آموخت و در دیوان غزنوی و سپس سلجوقی به کار پرداخت. او در خدمت **چغری** و پسرش **الب ارسلان** در خراسان بالید.

وقتی الب ارسلان در سال ۴۵۵ هجری سلطان شد، حسن طوسی **وزیر** او شد و لقب **«نظام‌الملک»** (نظم‌دهندهٔ کشور) گرفت. او پیش از آن، وزیر پیشین، **عمیدالملک کُندری**، را که در دوران طغرل وزیر بود، برکنار کرد؛ کندری زندانی و در سال ۴۵۶ هجری کشته شد.

پایان لعن

یکی از نخستین اقدام‌های نظام‌الملک، **پایان دادن به سیاست کندری** بود. کندری، که حنفی و معتزلی‌گرا بود، فرمان داده بود که **اشعریان و شیعیان بر منبرهای خراسان لعن شوند**؛ و در پی آن، گروهی از بزرگان اشعری، از جمله **جوینی** و **قشیری**، ناچار به ترک خراسان شدند. نظام‌الملک این سیاست را متوقف کرد و جوینی را به نیشابور بازگرداند (سبکی، طبقات الشافعیة الکبری؛ ابن اثیر، الکامل). این، **آغاز پیوند نظام‌الملک با اشعریان و شافعیان** بود.

وزیر سه دهه

نظام‌الملک ده سال وزیر الب ارسلان (۴۵۵–۴۶۵ ه‍.ق) و بیست سال وزیر **ملکشاه** (۴۶۵–۴۸۵ ه‍.ق) بود. ملکشاه هنگام جلوس هجده‌ساله بود؛ و نظام‌الملک، با لقب **«اتابک»** (پدر–سرپرست)، عملاً **ادارهٔ کامل امپراتوری** را در دست داشت. این، **وزارت تفویض** به معنای کامل ماوردی بود (فصل بیست‌ویکم).

۳. اقطاع؛ سامان‌دهی نظام نظامی–مالی

یکی از مهم‌ترین اقدام‌های نظام‌الملک، **سامان‌دهی نظام اقطاع** بود؛ نظامی که در دوران آل‌بویه آغاز شده و به گفتهٔ مسکویه، به ویرانی کشاورزی انجامیده بود (فصل نوزدهم).

سازوکار

در نظام اقطاع سلجوقی:

- **درآمد** یک منطقه (نه مالکیت آن) به یک فرمانده نظامی (**مُقطَع**) واگذار می‌شد؛
- مقطع، در برابر، موظف بود **شمار معینی سپاهی** را نگه دارد و در جنگ‌ها حاضر کند؛
- دولت مرکزی **نیازی به خزانهٔ بزرگ نقدی** برای پرداخت مقرری نداشت.

محدودیت‌ها بر مقطع

نظام‌الملک در «سیاست‌نامه» صریحاً **حقوق مقطع را محدود** می‌کند. به گفتهٔ او، مقطعان باید بدانند که بر رعیت **حقی جز گرفتن مال معین** ندارند؛ و چون آن را گرفتند، رعیت باید بر جان، مال، زن، فرزند، و اسباب و ضیاع خود **ایمن** باشند؛ و مقطع را بر آنان راهی نیست. و اگر رعیت بخواهند به درگاه شاه آیند و از حال خود بگویند، نباید مانعشان شد (نظام‌الملک، سیاست‌نامه، فصل پنجم).

این محدودیت، **پاسخ مستقیم به مشکلی** بود که مسکویه گزارش کرده بود: نظام‌الملک می‌خواست **درآمد زمین را به سپاه بدهد، اما کشاورز را از ستم سپاه محفوظ نگه دارد.**

پیامد بلندمدت

اقطاع در کوتاه‌مدت، **سپاهی بزرگ و منظم** فراهم کرد که الب ارسلان و ملکشاه با آن، امپراتوری را از کاشغر تا مدیترانه گستردند. اما در درازمدت، **دو پیامد ویرانگر** داشت:

1. **موروثی شدن اقطاع:** با گذشت زمان، مقطعان کوشیدند اقطاع را **موروثی** کنند و به حکومت‌های نیمه‌مستقل تبدیل شدند.
2. **تجزیهٔ قدرت:** پس از مرگ ملکشاه، **اتابکان**، یعنی فرماندهانی که سرپرستی شاهزادگان را داشتند و اقطاع‌های بزرگ در دست، به حاکمان مستقل تبدیل شدند؛ و امپراتوری سلجوقی تکه‌تکه شد.

۴. نظامیه؛ نخستین نظام آموزش دولتی

مهم‌ترین و ماندگارترین اقدام نظام‌الملک، تأسیس شبکه‌ای از مدارس بود که به نام او **«نظامیه»** خوانده شدند.

شبکهٔ نظامیه

شهر	نکته
بغداد	افتتاح در ۴۵۹ ه‍.ق؛ نخستین مدرس: ابواسحاق شیرازی؛ بعدها غزالی (۴۸۴–۴۸۸)

شهر	نکته
نیشابور	مدرس: امام‌الحرمین جوینی؛ بعدها غزالی (۴۹۹ به بعد)
اصفهان	—
بلخ، هرات، مرو	—
بصره، موصل، آمل	—

(ابن خلکان، وفیات الاعیان؛ سبکی، طبقات الشافعیة الکبری؛ ابن جوزی، المنتظم)

ویژگی‌ها

- **وقف:** هر مدرسه با **موقوفات** (زمین، بازار، کاروانسرا) تأمین مالی می‌شد. به روایت منابع، نظام‌الملک سالانه مبلغی هنگفت برای این مدارس هزینه می‌کرد.
- **شهریه و خوابگاه:** طلاب **مقرری، خوراک و خوابگاه** داشتند؛ یعنی آموزش برای تهیدستان نیز ممکن بود.
- **مذهب رسمی:** مدرسان و طلاب باید **شافعی** در فقه و **اشعری** در کلام می‌بودند.
- **کتابخانه:** هر مدرسه کتابخانه داشت.

هدف

هدف نظامیه، به گزارش منابع و تحلیل پژوهشگران، سه‌گانه بود:

1. **تربیت کارگزاران و قاضیان** برای دیوان سلجوقی؛
2. **مقابله با تبلیغ اسماعیلی** (فاطمی و نزاری)، که در آن زمان در ایران و عراق بسیار فعال بود؛
3. **پیوند دادن طبقهٔ عالمان به دولت.**

معنا

نظامیه، از منظر این کتاب، **راه‌حل نظام‌الملک برای گسست قانون و دولت** بود (فصل چهاردهم). فقیهان، از زمان محنه، مرجعیت دینی را مستقل از دولت در دست داشتند. نظام‌الملک نکوشید، چون مأمون، این مرجعیت را **با زور** تابع دولت کند؛ بلکه کوشید **با حمایت مالی و نهادی**، عالمان را **شریک** دولت کند. این، **همکاری به جای سرکوب** بود.

اما بهای آن، **کاهش استقلال عالمان** بود. فقیهی که از موقوفات دولتی مقرری می‌گرفت، دیگر ابوحنیفه‌ای نبود که با تجارت ابریشم زندگی کند و قضاوت را رد کند.

۵. «سیاست‌نامه»؛ آیین شهریاری

نگارش

در سال ۴۸۴ هجری، **ملکشاه** از چند تن از بزرگان دولت خواست هر یک دربارهٔ آیین ملکداری و آنچه در دولت نادرست است، کتابی بنویسند. به روایت مقدمهٔ کتاب، ملکشاه از میان آن‌ها، کتاب نظام‌الملک را پسندید. نظام‌الملک نخست ۳۹ فصل نوشت و سپس، اندکی پیش از مرگ، **یازده فصل** دیگر، به‌ویژه دربارهٔ خطر **باطنیان** (اسماعیلیان) و دیگر «بددینان»، به آن افزود. کتاب در پنجاه فصل، به **نثر فارسی** روان و پر از حکایت نوشته شده است.

محورهای اصلی

الف) شاه برگزیدهٔ خدا

فصل نخست با این گزاره آغاز می‌شود که خداوند در هر روزگار، یکی از مردم را برمی‌گزیند و او را به **هنرهای پادشاهانه** آراسته می‌کند و مصالح جهان و آرامش بندگان را به او وابسته می‌سازد. این، بیان **«فرّ ایزدی»** در سنت ایرانی است: مشروعیت شاه نه از بیعت امت و نه از عهد خلیفه، بلکه **مستقیماً از گزینش الهی** است.

ب) عدالت

عدالت، **مفهوم کانونی** سیاست‌نامه است. اما عدالت در این کتاب، **عدالت شاه دادگر** است: هر کس در جایگاه خود باشد؛ کارگزاران به رعیت ستم نکنند؛ و شاه از ستم آگاه شود و آن را بازدارد. سنت اندرزنامه‌ای ایرانی، این اصل را در شعاری بیان می‌کرد که در ادب فارسی بسیار تکرار شده: ملک با کفر بپاید و با ظلم نپاید.

ج) دایرهٔ عدالت

نظام‌الملک و دیگر نویسندگان این سنت، رابطهٔ دولت و جامعه را در **«دایرهٔ عدالت»** خلاصه می‌کردند؛ اندیشه‌ای که ریشه در اندرزنامه‌های ساسانی دارد:

> پادشاهی بی‌سپاه نیست؛ سپاه بی‌مال نیست؛ مال بی‌آبادانی نیست؛ آبادانی بی‌عدالت نیست.

این دایره، **منطق دولت‌گرایی ایرانی** را به روشنی نشان می‌دهد: عدالت **ابزار** پایداری قدرت است. شاه باید عادل باشد، **زیرا** بی‌عدالت، کشاورزی ویران می‌شود، مالیات نمی‌رسد، سپاه پراکنده می‌شود و پادشاهی فرو می‌پاشد. این، دقیقاً همان استدلال **عهدنامهٔ مالک اشتر** است که آبادانی را بر خراج مقدم می‌دانست (فصل چهارم)؛ اما این بار، از زبان یک **وزیر دولت‌گرا**.

د) آگاهی شاه

نظام‌الملک بر **آگاهی شاه از احوال کشور** پافشاری می‌کند:

- شاه باید **هفته‌ای دو روز به مظالم** بنشیند و دادخواهی را **بی‌واسطه** بشنود؛
- **صاحب‌خبران و جاسوسان** در همه جا گماشته شوند تا شاه از رفتار کارگزاران، قاضیان و سپاهیان آگاه باشد؛
- شاه باید از **کارگزاران حساب** بکشد.

هـ) گزینش کارگزاران

- **یک کار به یک تن:** دو شغل به یک نفر داده نشود، و دو نفر بر یک کار گماشته نشوند؛
- کارها به **اهل آن** سپرده شود؛
- **مشورت** با خردمندان و پیران؛
- **پرهیز از دادن مناصب به بددینان؛** که در فصل‌های پایانی، به‌ویژه شامل **باطنیان، رافضیان و مزدکیان** می‌شود.

و) هشدارها

نظام‌الملک دربارهٔ چند خطر هشدار می‌دهد: **دخالت زنان دربار در سیاست،** که آشکارا به **ترکان خاتون،** همسر ملکشاه، اشاره دارد؛ **شتاب در کارها؛** و از همه مهم‌تر، **باطنیان،** که در فصل‌های پایانی، با شرح تاریخی از مزدک تا قرامطه و اسماعیلیان، آنان را **دشمنان دین و دولت** معرفی می‌کند.

حکایت‌ها

بیشتر کتاب از **حکایت** تشکیل شده: حکایت‌هایی از **انوشیروان، بهرام گور، اردشیر، عمر بن خطاب، عمر بن عبدالعزیز، محمود غزنوی** و دیگران. شخصیت محوری این حکایت‌ها، **انوشیروان دادگر** است: الگوی **شاه آرمانی ایرانی**.

این آمیزش حکایت‌های ساسانی و اسلامی، **ترکیب دو سنت** را نشان می‌دهد: سنت **شاهنشاهی ایرانی** (دولت‌گرایی) و سنت **خلافت اسلامی** (امت‌گرایی). اما مرکز ثقل، **ایرانی** است: الگوی اصلی، انوشیروان است، نه پیامبر یا خلفای راشدین.

۶. «دولت شاه، نه دولت قانون»

سیاست‌نامه، با همهٔ ژرفای تجربی‌اش، **یک ویژگی بنیادین** دارد که سید جواد طباطبایی و دیگران بر آن تأکید کرده‌اند: **همه چیز به شخص شاه وابسته است.** عدالت از شاه می‌آید؛ نظارت به دست شاه است؛ مجازات کارگزار ستمگر به ارادهٔ شاه است. **هیچ نهاد یا قانونی**

مستقل از شاه وجود ندارد که او را مقید کند (طباطبایی، خواجه نظام‌الملک طوسی؛ گفتار در تداوم فرهنگی ایران).

ویژگی	در سیاست‌نامه	آنچه غایب است
منبع مشروعیت	فرّ ایزدی شاه	رضایت مردم؛ بیعت؛ قانون
عدالت	دادگری شاه	قانون الزام‌آور برای شاه
نظارت	جاسوسان و صاحب‌خبران شاه	نهاد مستقل نظارت
دادخواهی	نشستن شاه به مظالم	دادگاه مستقل از شاه
جانشینی	(بحث نشده)	سازوکار نهادی

۷. نظام‌الملک و ملکشاه؛ تنش وزیر و سلطان

در سال‌های پایانی، **رابطهٔ نظام‌الملک و ملکشاه** به تنش انجامید. نظام‌الملک، به گزارش منابع، **دوازده پسر** داشت که بیشترشان مناصب بزرگ داشتند؛ و نوادگان و خویشانش نیز در دیوان و ولایات جای گرفته بودند. **ترکان خاتون**، همسر ملکشاه، که می‌خواست پسر خردسالش **محمود** ولی‌عهد شود، و **تاج‌الملک**، رقیب نظام‌الملک، علیه او توطئه می‌کردند.

به روایت ابن اثیر، ملکشاه پیغامی به نظام‌الملک فرستاد که آیا تو در ملک شریک منی؟ و نظام‌الملک پاسخ داد که دوات من و تاج تو، توأمان‌اند؛ هرگاه دوات را برداری، تاج نیز برداشته می‌شود (ابن اثیر، الکامل، حوادث سال ۴۸۵).

این گفت‌وگو، **همان تنشی** است که هارون را به برانداختن برمکیان واداشت (فصل سیزدهم): **وزیری که بیش از اندازه قدرت دارد، در برابر سلطانی که قدرت را از آنِ خود می‌داند.** و همان درس: دیوان‌سالاری کارآمد، بدون استقلال نهادی، به ارادهٔ حاکم وابسته است.

۸. پایان (۴۸۵ هـ.ق)

در دهم رمضان سال ۴۸۵ هجری، هنگامی که نظام‌الملک همراه ملکشاه از اصفهان به بغداد می‌رفت، در نزدیکی **صحنه** در منطقهٔ نهاوند، جوانی در جامهٔ صوفیان به بهانهٔ دادخواهی به او نزدیک شد و با خنجر او را کشت. قاتل، به روایت بیشتر منابع، یک **فدایی اسماعیلی نزاری** از پیروان **حسن صباح** بود؛ هرچند برخی منابع، دست ملکشاه یا تاج‌الملک را نیز در کار دانسته‌اند (ابن اثیر، الکامل، حوادث سال ۴۸۵؛ راوندی، راحة الصدور).

ملکشاه تنها حدود یک ماه بعد، در شوال همان سال، در بغداد درگذشت؛ برخی منابع از مسموم شدن او سخن گفته‌اند. با مرگ این دو، **امپراتوری سلجوقی در نزاع جانشینی** میان پسران ملکشاه، **برکیارق، محمود، محمد** و **سنجر**، فرو رفت. پانزده سال جنگ داخلی، امپراتوری را تکه‌تکه کرد.

تقارن نمادین

مرگ نظام‌الملک به دست یک **فدایی اسماعیلی**، **تقارنی نمادین** دارد: **کامل‌ترین نمایندهٔ دولت‌گرایی** این پنج قرن، به دست **رادیکال‌ترین جریان امت‌گرای** زمانه‌اش کشته شد؛ جریانی که خود نظام‌الملک، در فصل‌های پایانی سیاست‌نامه، آن را بزرگ‌ترین خطر برای دولت می‌دانست.

۹. ارزیابی: کامل‌ترین برنامه، بی‌نهادترین دولت

حوزه	دستاورد نظام‌الملک	سرنوشت پس از او
سپاه	اقطاع منظم با محدودیت بر مقطع	موروثی شدن اقطاع؛ قدرت اتابکان
آموزش	شبکهٔ نظامیه با وقف	**دوام قرن‌ها**؛ الگوی مدرسه در جهان اسلام
دیوان	دیوان‌سالاری ایرانی کارآمد	وابسته به وزیران بعدی؛ افت کیفیت

حوزه	دستاورد نظام‌الملک	سرنوشت پس از او
اطلاعات	شبکهٔ صاحب‌خبران	در جنگ داخلی از هم پاشید
اندیشه	سیاست‌نامه	**ماندگار** در سنت اندرزنامه‌ای فارسی
مذهب	پیوند دولت با شافعیان و اشعریان	تثبیت اهل سنت؛ شدت گرفتن نزاع با اسماعیلیان

نکتهٔ شایان توجه این است که **دو دستاورد نظام‌الملک ماندگار شد**: نظامیه و سیاست‌نامه. هر دو، **نهاد** بودند؛ یکی نهاد آموزشی با پشتوانهٔ وقف مستقل، و دیگری متنی که از شخص نویسنده فراتر رفت. اما **دولت او**، که به شخص او و سلطانش وابسته بود، با مرگ آن دو فرو ریخت.

> **جمع‌بندی فصل:** نظام‌الملک کامل‌ترین برنامهٔ دولت‌گرایانهٔ این پنج قرن را اجرا کرد: سپاه با اقطاع، آموزش با نظامیه، دیوان با کاتبان ایرانی، و اطلاعات با صاحب‌خبران. سیاست‌نامهٔ او، با «دایرهٔ عدالت»، نشان داد که دولت‌گرایی ایرانی نیز عدالت را می‌شناخت؛ اما به‌عنوان ابزار پایداری قدرت، نه حق مردم. این دولت، **دولت شاه بود، نه دولت قانون**؛ و نهادهایش، به جز مدارس، با مرگ سازندگانش فرسوده شدند.

منابع این فصل

- نظام‌الملک طوسی، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به کوشش هیوبرت دارک
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، حوادث سال‌های ۴۲۹ تا ۴۸۵ هجری
- راوندی، راحة الصدور وآیة السرور
- بنداری، زبدة النصرة ونخبة العصرة (تاریخ آل سلجوق)
- ابن خلکان، وفیات الاعیان
- سبکی، طبقات الشافعیة الکبری

- ابن جوزی، المنتظم
- سید جواد طباطبایی، خواجه نظام‌الملک طوسی: گفتار در تداوم فرهنگی ایران
- Ann K. S. Lambton, *Continuity and Change in Medieval Persia* (1988)
- Carole Hillenbrand, "Nizam al-Mulk: A Maverick Vizier?" (in ed. E. Herzig and S. Stewart) ,*Age of the Seljuqs*
- A. C. S. Peacock, *The Great Seljuk Empire* (2015)
- George Makdisi, *The Rise of Colleges* (1981)
- Hubert Darke (trans.), *The Book of Government or Rules for Kings* (1960)

ابوحامد محمد غزالی (۴۵۰–۵۰۵ ه‍.ق) پرنفوذترین متفکر سنی در تاریخ اسلام است؛ فقیه، متکلم، فیلسوف‌ستیز و عارف. او در **آخرین دهه‌های پنج قرن** مورد بحث این کتاب زیست؛ و اندیشهٔ سیاسی او را می‌توان **آخرین حلقهٔ زنجیری** دانست که از سقیفه آغاز شد. غزالی، که خود از درون دستگاه نظام‌الملک برخاسته بود، با بحرانی روبه‌رو شد که هیچ‌یک از شرایط نظریهٔ ماوردی در آن برقرار نبود: **خلیفه بی‌قدرت بود، سلطان بی‌مشروعیت دینی، و امپراتوری در جنگ داخلی.** پاسخ او، **«نظریهٔ ضرورت»**، تعارض امت و دولت را نه حل کرد، بلکه **به سکوت سپرد.** این فصل، این پاسخ و پیامدهای ماندگارش را بررسی می‌کند.

۱. زندگی؛ از نظامیه تا خلوت

آموزش و صعود

غزالی در سال ۴۵۰ هجری در **طوس** زاده شد؛ همان شهری که نظام‌الملک نیز از آن برخاسته بود. پدرش ریسنده‌ای تهیدست بود. غزالی در طوس و گرگان آموخت و سپس در **نظامیهٔ نیشابور** نزد **امام‌الحرمین جوینی** (فصل بیست‌ویکم) شاگردی کرد و از برجسته‌ترین شاگردان او شد.

پس از مرگ جوینی (۴۷۸ ه‍.ق)، غزالی به **اردوگاه (معسکر) نظام‌الملک** پیوست؛ اردوگاهی سیار که مرکز دیوان سلجوقی و محفل عالمان بود. در سال ۴۸۴ هجری، نظام‌الملک او را به **استادی نظامیهٔ بغداد**، معتبرترین منصب علمی جهان سنی، گماشت. غزالی در سی‌وچهار سالگی به اوج شهرت رسید (سبکی، طبقات الشافعیة الکبری؛ ابن عساکر، تبیین کذب المفتری).

بحران و خلوت (۴۸۸ ه‍.ق)

در سال ۴۸۸ هجری، غزالی دچار **بحرانی روحی** شد که به گفتهٔ خودش در «المنقذ من الضلال»، زبانش از سخن گفتن بازماند و از تدریس ناتوان شد. او دریافت که انگیزه‌اش از تدریس، **جاه و شهرت** است، نه رضای خدا. پس منصب و ثروت را رها کرد و به بهانهٔ حج، از بغداد بیرون رفت؛ و ده سال در **دمشق، بیت‌المقدس، مکه و مدینه** در خلوت و ریاضت صوفیانه زیست (غزالی، المنقذ من الضلال).

جالب آنکه این بحران، **در سه سال پس از قتل نظام‌الملک و ملکشاه** رخ داد؛ یعنی در دوران فروپاشی سیاسی امپراتوری سلجوقی. برخی پژوهشگران، بحران غزالی را **بخشی روحی و بخشی سیاسی** دانسته‌اند: او در جنگ‌های جانشینی، به سبب پیوند با برخی طرف‌ها، در خطر بود.

بازگشت و پایان

در سال ۴۹۹ هجری، به درخواست **فخرالملک**، پسر نظام‌الملک و وزیر سنجر، به **نظامیهٔ نیشابور** بازگشت و چند سال تدریس کرد. سپس به طوس رفت و در سال ۵۰۵ هجری در آنجا درگذشت.

۲. آثار سیاسی غزالی

غزالی کتابی مستقل در سیاست ننوشت؛ اما اندیشهٔ سیاسی او در چند اثر پراکنده است:

اثر	زمان تقریبی	محتوای سیاسی
فضائح الباطنیة (المستظهری)	حدود ۴۸۷ هـ.ق	نقد اسماعیلیان و دفاع از مشروعیت خلیفهٔ عباسی مستظهر
الاقتصاد فی الاعتقاد	حدود ۴۸۸ هـ.ق	باب امامت؛ ضرورت امام و نظریهٔ ضرورت
تهافت الفلاسفة	حدود ۴۸۸ هـ.ق	نقد فلسفهٔ فارابی و ابن سینا

اثر	زمان تقریبی	محتوای سیاسی
احیاء علوم الدین	پس از ۴۸۸ هـ.ق	کتاب حلال و حرام: رابطهٔ عالمان و سلاطین؛ کتاب امر به معروف
نصیحة الملوک	اواخر عمر (انتساب بخش دوم محل بحث است)	اندرزنامهٔ فارسی برای سلطان سلجوقی

نکتهٔ شایان توجه، **دو زبان** غزالی است؛ همان دوگانگی‌ای که در ماوردی دیدیم: در «الاقتصاد» و «المستظهری» به **زبان فقه و کلام** دربارهٔ امامت می‌نویسد؛ و در «نصیحة الملوک» به **زبان اندرزنامهٔ ایرانی** دربارهٔ پادشاهی.

۳. «المستظهری»؛ دفاع از خلیفه در برابر باطنیان

زمینه

در دهه‌های پایانی قرن پنجم، **دعوت اسماعیلی نزاری**، به رهبری **حسن صباح** که از سال ۴۸۳ هجری در الموت مستقر شده بود، یکی از بزرگ‌ترین تهدیدها برای نظم سلجوقی و خلافت عباسی بود. اسماعیلیان، با آموزهٔ **«تعلیم»**، یعنی اینکه حقیقت را تنها از **امام معصوم** می‌توان آموخت، مشروعیت خلیفهٔ عباسی و عالمان سنی را از بنیاد زیر سؤال می‌بردند.

خلیفه **مستظهر** (۴۸۷–۵۱۲ هـ.ق) از غزالی خواست ردیه‌ای بر باطنیان بنویسد. حاصل، کتاب **«فضائح الباطنیة وفضائل المستظهریة»** بود.

استدلال

غزالی در این کتاب، پس از نقد آموزه‌های اسماعیلی، به این پرسش می‌پردازد: **امامت مستظهر بر چه پایه‌ای مشروع است؟** پاسخ او، **گسستی بنیادین** از نظریهٔ کلاسیک است:

- امامت با **بیعت** منعقد می‌شود؛ اما بیعت کسی معتبر است که **«شوکت»** (قدرت عملی) داشته باشد؛

- در زمان او، صاحب شوکت **سلطان سلجوقی** بود؛ پس **بیعت سلطان با خلیفه، امامت خلیفه را منعقد کرد؛**
- به این ترتیب، **مشروعیت خلیفه از قدرت سلطان** می‌آید، و **مشروعیت سلطان از تأیید خلیفه.**

(غزالی، فضائح الباطنیة، باب نهم)

این، **رابطه‌ای دوری** است: خلیفه سلطان را مشروع می‌کند، و سلطان خلیفه را. اما در این دور، **قدرت واقعی** نقطهٔ آغاز است. غزالی، بی‌آنکه بگوید، **منطق دولت‌گرایی را در قلب نظریهٔ امامت** نشاند.

۴. «الاقتصاد فی الاعتقاد»؛ نظریهٔ ضرورت

وجوب امامت

غزالی در باب امامت از «الاقتصاد»، از این گزاره آغاز می‌کند که **نظام دین**، بدون **نظام دنیا** ممکن نیست؛ و نظام دنیا، بدون **امامی فرمانروا** ممکن نیست. دین **بنیاد** است و سلطان **نگهبان**؛ هر آنچه بنیاد نداشته باشد ویران می‌شود، و هر آنچه نگهبان نداشته باشد تباه می‌گردد (غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، باب امامت).

این جمله، **پیوند ضروری دین و سلطان** را بیان می‌کند. اما نکتهٔ مهم، **تعییر «سلطان»** است: غزالی، برخلاف ماوردی، از «امام» به **«سلطان»** گذر می‌کند.

استدلال ضرورت

مهم‌ترین گزارهٔ سیاسی غزالی، **استدلال ضرورت** است. او می‌پرسد: اگر امام موجود، شرایط کامل امامت (به‌ویژه دانش اجتهادی و عدالت) را نداشته باشد، چه باید کرد؟ پاسخ او:

- اگر بگوییم امامت او **باطل** است، آنگاه **همهٔ قاضیان** که او گماشته، **همهٔ احکام** آنان، **همهٔ ازدواج‌ها و معاملات** که با تأیید آنان انجام شده، **باطل** می‌شود؛ و این، **تباهی کامل** امور مسلمانان است؛

- پس **ضرورت** حکم می‌کند که امامت او را **نافذ** بدانیم؛
- و ضرورت، **حرام را مباح** می‌کند؛ همان‌گونه که خوردن مردار در گرسنگی ناچار، رواست.

غزالی می‌پرسد: آیا بهتر است بگوییم امامت باطل است و مردم را بی‌امام و احکامشان را بی‌اعتبار رها کنیم؟ یا بگوییم امامت، به سبب ضرورت، منعقد است؟ پاسخ روشن است (غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد).

در «احیاء»

غزالی در «احیاء علوم الدین»، این اصل را صریح‌تر بیان می‌کند. به گفتهٔ او، **سلطان ستمگر و نادان**، هرگاه شوکت داشته باشد و برکناری‌اش دشوار باشد و در برکناری‌اش **فتنه‌ای تحمل‌ناپذیر** پدید آید، **باید رهایش کرد و فرمانبرش بود**؛ همان‌گونه که فرمانبری از امیران واجب است (غزالی، احیاء علوم الدین، کتاب الحلال والحرام).

۵. سه رکن قدرت

از مجموع آثار غزالی، می‌توان **نظریه‌ای سه‌رکنی** از قدرت مشروع بیرون کشید:

رکن	در دست	کارکرد	پایهٔ مشروعیت
خلافت	خلیفهٔ عباسی	منبع مشروعیت صوری؛ نماد وحدت امت	نسب قریشی و بیعت صاحب شوکت
سلطنت	سلطان سلجوقی	اعمال قدرت: سپاه، مالیات، امنیت	شوکت و تأیید خلیفه
شریعت	عالمان	تفسیر شریعت؛ قضا؛ فتوا	دانش و اجتهاد

حکومت مشروع، به نظر غزالی، **حاصل همکاری این سه** است. این همان ساختاری بود که در واقعیت، از ورود طغرل به بغداد برقرار شده بود؛ و نظام‌الملک، با نظامیه، آن را نهادینه کرده بود. **غزالی، این واقعیت را به نظریه تبدیل کرد.**

۶. اخلاق دوری از سلطان

اما غزالی تنها نظریه‌پرداز پذیرش سلطان نبود. در **«احیاء علوم الدین»**، در کتاب «حلال و حرام»، بابی مفصل دربارهٔ **رابطهٔ عالمان و سلاطین** دارد که لحنی کاملاً متفاوت دارد:

- **عالم نباید به دربار سلطان برود**، مگر به ضرورت؛ زیرا رفتن به دربار، یا به **ستایش دروغین** می‌انجامد، یا به **خاموشی در برابر منکر**، یا به **طمع در مال**؛
- **اموال سلاطین** در زمان او، به گفتهٔ غزالی، **بیشترش حرام** است؛ زیرا از راه مصادره، رشوه و مالیات‌های ناروا گرد آمده؛ پس عالم نباید هدیه و مقرری آنان را بپذیرد، مگر با شرایطی دقیق؛
- غزالی حکایت‌های فراوانی از **عالمان پیشین** می‌آورد که به سلاطین پند دادند و از هدیه‌هایشان سر باز زدند؛ از جمله حکایت‌هایی دربارهٔ **سفیان ثوری** و **احمد بن حنبل** (فصل چهاردهم).

(غزالی، احیاء علوم الدین، کتاب الحلال والحرام، باب «فی ادرار السلاطین وصلاتهم»)

این، **امت‌گرایی اخلاقی در کنار پذیرش سیاسی** است؛ همان دوگانه‌ای که در **احمد بن حنبل** دیدیم: **در سیاست، فرمان ببر؛ در اخلاق، فاصله بگیر.** غزالی خود، با رها کردن نظامیهٔ بغداد در سال ۴۸۸، **به این اخلاق عمل کرد.**

۷. «نصیحة الملوک»؛ غزالی به زبان اندرزنامه

«نصیحة الملوک»، اندرزنامه‌ای به زبان فارسی که به غزالی نسبت داده شده و خطاب به یکی از سلاطین سلجوقی، احتمالاً **سنجر** یا **محمد بن ملکشاه**، نوشته شده است.

پژوهشگران، از جمله **پاتریشیا کرون**، در انتساب **بخش دوم** کتاب به غزالی تردید کرده‌اند؛ اما بخش نخست، که دربارهٔ اصول ایمان و عدالت است، از آنِ او شمرده می‌شود.

این کتاب، به‌ویژه بخش دوم، **کاملاً در سنت اندرزنامه‌ای ایرانی** است: حکایت‌هایی از انوشیروان، بزرگمهر و پادشاهان ساسانی؛ **دایرهٔ عدالت**؛ و تأکید بر اینکه **پادشاه سایهٔ خدا در زمین** است. در این کتاب، تقریباً هیچ اثری از نظریهٔ امامت و خلافت نیست.

اگر بخش دوم از غزالی باشد، نشان می‌دهد که **غزالی نیز، چون ماوردی، در دو زبان می‌اندیشید**: زبان فقه برای خلیفه، و زبان شاهنشاهی ایرانی برای سلطان. و اگر نباشد، نشان می‌دهد که **سنت اندرزنامه‌ای ایرانی، در پایان این پنج قرن، چنان نیرومند بود** که حتی به نام بزرگ‌ترین متکلم سنی نیز نوشته می‌شد.

۸. «تهافت الفلاسفه»؛ بستن راه فارابی

غزالی در **«تهافت الفلاسفة»** (ناسازگاری فیلسوفان) به نقد ژرف فلسفهٔ **فارابی و ابن سینا** پرداخت (فصل بیستم). او فیلسوفان را در **بیست مسئله** نقد کرد و در **سه مسئله**، یعنی قدم عالم، علم نداشتن خدا به جزئیات و انکار معاد جسمانی، آنان را **کافر** شمرد.

تهافت مستقیماً دربارهٔ سیاست نبود؛ اما **پیامد سیاسی ژرفی** داشت. فلسفهٔ سیاسی فارابی، با «مدینهٔ فاضله» و «رئیس اول فیلسوف»، **تنها نظریهٔ نظام‌مند** در این پنج قرن بود که حکومت را بر پایهٔ **عقل و سعادت** می‌خواست، نه بر پایهٔ غلبه یا وراثت. با تهافت غزالی، **این راه در جهان سنی تقریباً بسته شد.** فلسفه، در شرق جهان اسلام، به حاشیه رفت و تنها در **سنت ایرانی–شیعی** (از خواجه نصیر تا ملاصدرا) و در **اندلس** (ابن رشد، که «تهافت التهافت» را در پاسخ غزالی نوشت) ادامه یافت.

۹. سکوت دربارهٔ صلیبیان

در سال **۴۹۲ هجری (۱۰۹۹ م)**، صلیبیان **بیت‌المقدس** را گرفتند و به روایت منابع، کشتاری گسترده در شهر به راه انداختند. غزالی در همان سال‌ها، پس از خلوت در دمشق

و بیت‌المقدس، زنده بود و می‌نوشت. اما در آثار موجود او، **تقریباً هیچ اشاره‌ای** به این رویداد نیست.

این سکوت، که پژوهشگرانی چون **کارول هیلنبراند** به آن پرداخته‌اند، شاید **نمادین‌ترین نشانهٔ پایان این پنج قرن** باشد: **جهان اسلام چنان پراکنده و درگیر نزاع‌های درونی بود** که سقوط سومین شهر مقدسش، **بزرگ‌ترین متفکرش را به واکنش وانداشت.** نه امت واحدی بود که از آن دفاع کند، و نه دولت نیرومندی.

۱۰. پایان یک چرخه

با غزالی، **چرخهٔ پنج‌قرنی** به نقطهٔ تعادلی شکننده رسید:

جهان‌بینی	آنچه پذیرفت	آنچه از آن کناره گرفت
امت‌گرایی سنی	حکومت «سلطان غالب» با شرط اجرای شریعت؛ فرمانبری حتی از ستمگر برای پرهیز از فتنه	مطالبهٔ امام عادل؛ حق برکناری ستمگر؛ بیعت آزاد
دولت‌گرایی	نیاز به تأیید خلیفه و همکاری عالمان برای مشروعیت	دولت قانون‌مند مستقل؛ جانشینی نهادی

اما این تعادل، **هیچ‌یک از دو آرمان را تحقق نبخشید:**

آرمان	آنچه در سازش غزالی ماند	آنچه از دست رفت
امت‌گرایی	استقلال اخلاقی عالمان؛ اجرای شریعت در امور فردی	انتخاب حاکم؛ عزل ستمگر؛ برابری سیاسی؛ نقد قدرت
دولت‌گرایی	قدرت سلطان؛ سپاه؛ دیوان	قانون دولتی واحد؛ جانشینی نهادی؛ دولت پایدار

زنجیرهٔ پنج‌قرنی

اگر به گذشته بنگریم، **غزالی آخرین حلقهٔ زنجیری** است که حلقه‌های پیشینش در این کتاب دیده شدند:

1. **عبدالله بن عمر** (فصل هشتم): «پشت سر پیروز نماز می‌گزارم».
2. **حسن بصری** (فصل چهاردهم): «کیفر خدا را با شمشیر دفع نکنید».
3. **احمد بن حنبل** (فصل چهاردهم): نافرمانی در عقیده، فرمانبری در سیاست.
4. **ماوردی** (فصل بیست‌ویکم): امارت استیلاء.
5. **ابویعلی** (فصل بیست‌ویکم): غلبه با شمشیر، امامت می‌آورد.
6. **جوینی** (فصل بیست‌ویکم): کفایت و شوکت، به جای نسب و اجتهاد.
7. **غزالی**: ضرورت؛ ستمگر را برای پرهیز از فتنه تحمل کن.

هر حلقه، **یک گام** از آرمان امت دور شد؛ و هر گام، **برای حفظ وحدت و نظم** برداشته شد. نتیجهٔ نهایی، **نظریه‌ای بود که دیگر نمی‌پرسید حکومت چگونه باید باشد؛ تنها می‌پرسید حکومت موجود را چگونه می‌توان تحمل کرد.**

۱۱. داوری‌ها دربارهٔ غزالی

پژوهشگران دربارهٔ اندیشهٔ سیاسی غزالی **داوری‌های متفاوتی** دارند:

- **دیدگاه همدلانه:** غزالی **واقع‌گرایی مسئولانه** را برگزید: در جهانی که امپراتوری در جنگ داخلی فرو رفته بود، **نظم بهتر از هرج‌ومرج** بود؛ و او کوشید دست‌کم **شریعت و اخلاق** را در برابر قدرت حفظ کند (Lambton؛ Hillenbrand).
- **دیدگاه انتقادی:** غزالی، با «نظریهٔ ضرورت»، **پرسش اصلی سیاست**، یعنی مشروعیت قدرت، را به سکوت سپرد؛ و با «تهافت»، راه **عقلانیت سیاسی فلسفی** را بست. سید جواد طباطبایی در **«زوال اندیشهٔ سیاسی در ایران»** این دو اقدام را از ریشه‌های **زوال اندیشهٔ سیاسی** در جهان اسلام می‌داند.

هر دو دیدگاه، بخشی از حقیقت را دارند. غزالی **در شرایط خود** شاید راهی بهتر نداشت؛ اما **پیامد بلندمدت** نظریه‌اش، چند قرن ناتوانی اندیشهٔ سیاسی سنی در نقد قدرت بود.

> **جمع‌بندی فصل:** غزالی آخرین حلقهٔ زنجیری است که از سقیفه آغاز شد. او به‌جای حل تعارض امت و دولت، آن را به سکوت سپرد: «نظم بهتر از فتنه». در «المستظهری»، مشروعیت خلیفه را از شوکت سلطان گرفت؛ در «الاقتصاد»، ضرورت را جایگزین عدالت کرد؛ در «احیاء»، به عالمان آموخت که از دربار دوری کنند اما بر ضد آن برنخیزند؛ و در «تهافت»، راه فلسفهٔ سیاسی را بست. این سکوت، قرن‌ها اندیشهٔ سیاسی جهان اسلام را از پرسیدن پرسش اصلی بازداشت: **حکومت مشروع و کارآمد چگونه ساخته می‌شود؟**

منابع این فصل

- غزالی، فضائح الباطنیة وفضائل المستظهریة
- الاقتصاد فی الاعتقاد
- احیاء علوم الدین (به‌ویژه کتاب الحلال والحرام و کتاب الامر بالمعروف)
- تهافت الفلاسفة
- المنقذ من الضلال
- نصیحة الملوک
- سبکی، طبقات الشافعیة الکبری
- ابن عساکر، تبیین کذب المفتری
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، حوادث سال‌های ۴۸۴ تا ۵۰۵ هجری
- ابن رشد، تهافت التهافت
- سید جواد طباطبایی، زوال اندیشهٔ سیاسی در ایران
- عبدالحسین زرین‌کوب، فرار از مدرسه
- Carole Hillenbrand, "Islamic Orthodoxy or Realpolitik? Al-Ghazali's Views on Government" (1988)

- *State and Government in Medieval Islam* ,Ann K. S. Lambton (1981)
- Patricia Crone, "Did al-Ghazali Write a Mirror for Princes?" (1987)
- (2009) *Al-Ghazali's Philosophical Theology* ,Frank Griffel
- (1999) *The Crusades: Islamic Perspectives* ,Carole Hillenbrand

بخش هفتم — جمع‌بندی و میراث ایرانی

فصل بیست‌وچهارم: نمایندگان دو جریان در پنج قرن؛ یک نگاه کلان

بیست‌وسه فصل پیشین، پنج قرن تاریخ را از مکهٔ تجاری تا بغداد سلجوقی دنبال کردند. این فصل، به جای روایت، **نگاهی کلان** به این تاریخ می‌افکند: نمایندگان دو جریان را کنار هم می‌گذارد، الگوهای حکمرانی را دسته‌بندی می‌کند، هفت محور سنجش را در طول پنج قرن دنبال می‌کند، و **الگوهای تکرارشونده** را آشکار می‌سازد. هدف، پاسخ به این پرسش است: **از این پنج قرن، چه چیزی دربارهٔ حکمرانی آموخته می‌شود؟**

۱. نمایندگان جریان امت‌گرا

قرن هجری	نماینده	تصویر حکمرانی مطلوب	اقدام یا متن کلیدی	سرنوشت
پیش از اسلام	پیمان‌گزاران حلف الفضول	دفاع از هر ستم‌دیده، بومی یا غریب	حلف الفضول	الگوی اخلاقی
یکم	پیامبر	امت واحده، عدالت توزیعی، رهبری مستقیم	صحیفهٔ مدینه؛ آیهٔ فیء	الگوی بنیادین
یکم	ابوبکر (در خطبه)	اطاعت مشروط از حاکم	خطبهٔ نخست	اصل بی‌سازوکار
یکم	علی بن ابی‌طالب	برابری در عطا، عزل کارگزاران ناشایست	عهدنامهٔ مالک اشتر	شهادت؛ شکست سیاسی
یکم	ابوذر، حجر بن عدی	نقد انباشت ثروت و ستم والیان	«مال مسلمانان» نه «مال خدا»	تبعید و اعدام

قرن هجری	نماینده	تصویر حکمرانی مطلوب	اقدام یا متن کلیدی	سرنوشت
یکم	خوارج	امام برگزیده و قابل عزل، نفی امتیاز نسب	«لا حکم الا لله»	تکفیر و انشعاب؛ بقای اباضیه
یکم	حسن بن علی	سازش برای حفظ جامعه	صلح‌نامه	شرط وراثت نقض شد
یکم	حسین بن علی	قدرت پاسخ‌گو به عدالت، نفی سلطنت موروثی	خطبهٔ بیضه	شهادت در کربلا
یکم	ابن زبیر، توابین، مختار	خلافت حجازی؛ شهادت؛ حکومت با مشارکت موالی	برابری موالی در سپاه	شکست نظامی
دوم	عمر بن عبدالعزیز	امت‌گرایی در درون دولت	شورای فقیهان مدینه؛ لغو جزیه از مسلمانان	مرگ زودهنگام؛ بازگشت اصلاحات
دوم	زید بن علی، حارث بن سریج	امامت با قیام؛ برابری موالی؛ شورا	برنامهٔ هشت‌بندی زید	شکست و کشته شدن
دوم	یزید سوم	حکومت قراردادی	خطبهٔ هشت تعهد	مرگ پس از شش ماه
دوم	ابوحنیفه، مالک، سفیان ثوری	استقلال فقیه، رد بیعت اجباری، کثرت قانون	رد الموطّأ به‌عنوان قانون رسمی	زندان و تازیانه؛ پیروزی فکری

قرن هجری	نماینده	تصویر حکمرانی مطلوب	اقدام یا متن کلیدی	سرنوشت
دوم	امام صادق	جدایی امامت از حکومت	نص، علم، تقیه	تأسیس مکتب؛ شبکهٔ وکالت
سوم	احمد بن حنبل	جدایی مرجعیت دینی از خلیفه	ایستادگی در محنه	پیروزی کامل
سوم	شافعی	محدود کردن منابع قانون به متن	الرسالة	نظام اصول فقه
سوم–چهارم	زیدیان، اباضیان، ادریسیان	دولت‌های کوچک امامتی یا شورایی	امامت عالم مجتهد	دوام در حاشیه
سوم–چهارم	زنج، قرامطه	برابری رادیکال	شورای عقدانیه	افراط و خشونت
چهارم	فاطمیان	امامت معصوم به‌مثابهٔ دولت	دعائم الاسلام	تبدیل به دولت دیوانی موروثی
چهارم	فارابی	مدینهٔ فاضله به رهبری فیلسوف	آراء اهل المدینة الفاضلة	نظریهٔ بی‌سازوکار
چهارم–پنجم	سید مرتضی	همکاری مشروط با حاکم غیرمعصوم	العمل مع السلطان	گام نخست پیوند علما و دولت

۲. نمایندگان جریان دولت‌گرا

قرن هجری	نماینده	اقدام اصلی در حکمرانی	سرنوشت
پیش از اسلام	ابوسفیان	شبکهٔ تجاری و سیاسی قریش	پیوستن به اسلام با حفظ منطق قدرت
یکم	ابوبکر (در جنگ‌های رده)	وحدت امت با زور؛ مالیات به‌عنوان شرط عضویت	تثبیت مرکز
یکم	عمر بن خطاب (در ابزارها)	دیوان، امصار، مالیات زمین، عطای تفاضلی	بنیان نهادی خلافت
یکم	عثمان	قدرت‌یابی بنی‌امیه؛ مصحف واحد	قتل؛ فتنهٔ نخست
یکم	معاویه	دولت سرزمینی در شام، دیوان خاتم، ولایت‌عهدی	تأسیس دولت اموی
یکم	زیاد بن ابیه	نظم پلیسی در عراق؛ قبیله به‌مثابهٔ واحد اداری	کارآمدی همراه با ستم
یکم	یزید	تثبیت وراثت با قهر	کربلا؛ بحران مشروعیت
یکم–دوم	عبدالملک، حجاج	عربی‌سازی دیوان، سکه، واسط، داغ موالی	اوج و آغاز افول
دوم	عبدالحمید کاتب، ابن مقفع	نظریهٔ دیوان و قانون دولتی	اندیشهٔ ماندگار، اجرای ناقص
دوم	منصور، برمکیان	بغداد، وزارت تفویض، اطلاعات	دولت امپراتوری؛ سقوط برمکیان
دوم	ابویوسف	کتاب الخراج؛ پیوند فقه و دولت	الگوی همکاری عالمان

قرن هجری	نماینده	اقدام اصلی در حکمرانی	سرنوشت
سوم	هارون	قرارداد مکتوب جانشینی	پاره شد؛ جنگ داخلی
سوم	مأمون	پیوند امامت، عقل و دولت؛ محنه	شکست از همه سو
سوم	معتصم	سپاه ترک؛ سامرا	اسارت خلافت در دست ارتش
سوم	طاهریان	دولت نیمه‌مستقل موروثی	الگوی امارت استیلاء
چهارم	آل‌بویه، عضدالدوله	امیرالامرایی؛ شاهنشاهی ایرانی	دوگانگی مشروعیت و قدرت
پنجم	نظام‌الملک	اقطاع، نظامیه، سیاست‌نامه	دولت شاه، نه دولت قانون
پنجم	ماوردی، ابویعلی، جوینی، غزالی	امارت استیلاء؛ نظریهٔ ضرورت	مشروع‌سازی غلبه

نکتهٔ شایان توجه این است که **برخی چهره‌ها در هر دو جدول آمده‌اند**: ابوبکر، عمر، ماوردی، غزالی. این نشان می‌دهد که **مرز دو جهان‌بینی، مرز اشخاص نبود؛ مرز منطق‌ها بود.** یک فرد می‌توانست در یک تصمیم امت‌گرا باشد و در تصمیمی دیگر دولت‌گرا.

۳. هشت الگوی حکمرانی

از مجموع این پنج قرن، **هشت الگوی متمایز حکمرانی** را می‌توان بازشناخت:

الگو	نمونه‌ها	منبع مشروعیت	نقطهٔ قوت	نقطهٔ ضعف
۱. امت فرهمند	مدینهٔ پیامبر	نبوت و فرهمندی	انسجام و عدالت	وابستگی به شخص

الگو	نمونه‌ها	منبع مشروعیت	نقطهٔ قوت	نقطهٔ ضعف
۲. خلافت شورایی	خلفای نخستین؛ ابن زبیر	سابقه، بیعت صحابه	مشروعیت دینی	نبود سازوکار نهادی
۳. امامت قیام	زید، زیدیان	نسب و دانش و قیام	پاسخ‌گویی به آرمان	انشعاب پیاپی
۴. جمهوری مؤمنان	خوارج، اباضیان	انتخاب پرهیزگارترین	برابری	تکفیر؛ مقیاس کوچک
۵. امامت معصوم	فاطمیان	نص الهی	قانون مدون؛ انسجام	قدرت مطلق؛ نقدناپذیری
۶. پادشاهی خلافتی	امویان، عباسیان	وراثت + عنوان خلافت	کارآمدی اداری	بحران مشروعیت
۷. سلطنت زیر خلافت	آل‌بویه، سلجوقیان	غلبه + تأیید خلیفه	قدرت نظامی	دوگانگی؛ تجزیه
۸. شاهنشاهی دادگر	عضدالدوله؛ سیاست‌نامه	فرّ ایزدی و عدالت شاه	عدالت ابزاری؛ آبادانی	وابستگی به شخص شاه

۴. هفت محور در پنج قرن

در پیشگفتار، هفت محور برای سنجش حکمرانی تعیین شد. جدول زیر، تحول هر محور را در پنج قرن نشان می‌دهد:

محور	قرن یکم	قرن دوم	قرن سوم	قرن چهارم	قرن پنجم
منبع مشروعیت	نبوت؛ سابقه؛ بیعت	وراثت + ادعای «آل محمد»	«خلیفة الله»؛ ادعای مرجعیت دینی	خلافت صوری؛ امامت معصوم (فاطمی)	غلبه + تأیید خلیفه

محور	قرن یکم	قرن دوم	قرن سوم	قرن چهارم	قرن پنجم
جانشینی	شورا؛ نص؛ عهد	ولایت‌عهدی موروثی	قرارداد مکتوب؛ تعیین به دست ترکان	تعیین به دست امیر	نزاع خاندانی سلجوقی
دیوان و اداره	دیوان عمر؛ دیوان خاتم	عربی‌سازی؛ وزارت	وزارت تفویض؛ بیت‌الحکمه	وزیران ادیب؛ دیوان فاطمی	نظامیه؛ دیوان‌سالاری ایرانی
ارتش	داوطلب؛ سپاه قبیله‌ای شام	سپاه شام؛ سپاه خراسانی	غلامان ترک	دیلمیان؛ اقطاع	اقطاع سلجوقی؛ اتابکان
اقتصاد و مالیات	زکات؛ فیء؛ خراج زمین	جزیه از موالی؛ اصلاح عمر دوم	کتاب الخراج؛ قباله	اقطاع نظامی	اقطاع منظم
غیرعرب‌ها	برابری در آرمان؛ فرودستی در عمل	داغ موالی؛ سپس انقلاب عباسی	ایرانیان در دیوان؛ ترکان در سپاه	دولت‌های ایرانی	ترکان حاکم؛ ایرانیان دیوان‌سالار
علما و قانون	صحابه	استقلال فقیهان؛ رد قانون رسمی	محنه؛ پیروزی فقیهان	قانون فاطمی؛ اعتقادنامهٔ قادری	پیوند عالمان و دولت در نظامیه

از این جدول، **سه روند بلندمدت** آشکار می‌شود:

1. **از مشروعیت به غلبه:** منبع مشروعیت، گام‌به‌گام، از نبوت و بیعت به وراثت، سپس به ادعای الهی، و سرانجام به **غلبهٔ عریان با تأیید صوری** تنزل یافت.

2. **از امت به ارتش:** پایگاه قدرت، از جماعت مؤمنان به قبیله، سپس به سپاه منطقه‌ای، سپس به **غلامان بیگانه**، و سرانجام به **ارتش موروثی اقطاع‌دار** منتقل شد.
3. **از یگانگی به جدایی:** دین و دولت، که در مدینه در یک شخص بودند، در پایان پنج قرن به **سه قلمرو جدا** تقسیم شدند: خلافت (مشروعیت)، سلطنت (قدرت) و شریعت (عالمان).

۵. هشت الگوی تکرارشونده

۱. مشروعیت بدون سازمان، قدرت بدون مشروعیت

از علی و معاویه تا حسین و یزید، از فقیهان و خلفا تا خلیفه و سلطان، **این دوگانگی هیچ‌گاه حل نشد.** جملهٔ فرزدق، «دل‌ها با تو و شمشیرها با بنی‌امیه»، می‌توانست شعار کل این پنج قرن باشد.

۲. مصادرهٔ شعار امت

عباسیان شعار «آل محمد» را مصادره کردند؛ فاطمیان امامت را به وراثت دولتی تبدیل کردند؛ آل‌بویه عاشورا را به آیین هویتی بدل کردند، اما خلیفهٔ سنی را نگه داشتند. **شعار امت، بیش از آنکه صاحبانش را به قدرت برساند، به ابزار مشروعیت دیگران تبدیل شد.**

۳. حذف بنیان‌گذاران

منصور ابومسلم را کشت؛ مهدی فاطمی ابوعبدالله شیعی را؛ هارون برمکیان را؛ و ابومسلم پیش‌تر ابوسلمه و سلیمان بن کثیر را. **انقلاب‌ها، چه امت‌گرا و چه دولت‌گرا، فرزندان خود را خوردند.**

۴. وابستگی اصلاحات به شخص

عمر بن عبدالعزیز، یزید سوم، مهتدی، برمکیان و نظام‌الملک، هر یک با رفتن خود، اصلاحاتشان را از دست دادند. **در این پنج قرن، هیچ اصلاحی نهادینه نشد که از سازنده‌اش فراتر رود؛** به استثنای نظامیه، که با وقف مستقل پشتیبانی می‌شد.

۵. ارتش جدا از جامعه

از سپاه شام که عراق را اشغال کرد، تا غلامان ترک که در سامرا جدا از مردم زیستند، دولت‌ها **ارتشی ساختند که سرانجام اربابشان شد.**

۶. قانون جدا از دولت

پیشنهاد ابن مقفع برای قانون واحد رد شد؛ مالک از تبدیل الموطّأ به قانون رسمی سر باز زد؛ محنه شکست خورد؛ و شافعی جایی برای رأی خلیفه نگذاشت. **فقیهان قانون را از دسترس دولت بیرون نگه داشتند، اما دولت قانون‌مند هم ساخته نشد.**

۷. سند بدون نهاد اجرایی

صحیفهٔ مدینه، خطبهٔ ابوبکر، شرط صلح حسن، خطبهٔ یزید سوم، قرارداد مکه و امان‌نامهٔ ابن مقفع: **همه متن‌هایی بودند که قدرت را مقید می‌کردند، و همه، بدون نهادی که اجرایشان را تضمین کند، شکسته شدند.**

۸. امت‌گرایی در مقیاس کوچک، دولت‌گرایی در مقیاس بزرگ

زیدیان یمن، اباضیان عمان و ادریسیان، در مقیاس کوچک قرن‌ها دوام آوردند. اما **هرجا امت‌گرایی خواست امپراتوری بسازد،** چون فاطمیان، به دولت‌گرایی تبدیل شد.

۶. نهاد گمشده

اگر همهٔ این الگوها را کنار هم بگذاریم، **یک عامل مشترک** آشکار می‌شود: در این پنج قرن، **نهادی که بتواند قدرت را مقید کند، و در عین حال مستقل از صاحب قدرت باشد،** ساخته نشد.

آنچه وجود داشت	آنچه وجود نداشت
بیعت	سازوکار تجدید یا لغو بیعت
شورا (گاه‌به‌گاه)	مجلس دائمی با اعضا و قاعدهٔ معین
مظالم (به ارادهٔ حاکم)	دادگاه مستقل از حاکم

آنچه وجود داشت	آنچه وجود نداشت
فقه (در دست عالمان)	قانونی که حاکم را نیز مقید کند
قرارداد جانشینی	نهاد داوری در نزاع جانشینی
وقف (برای مدارس)	پشتیبانی مالی مستقل برای نهادهای سیاسی
خطبه و تعهد حاکم	ضمانت اجرای تعهد

نزدیک‌ترین نمونه‌ها به چنین نهادی، که در این کتاب دیدیم، **شورای فقیهان مدینهٔ عمر بن عبدالعزیز**، **شورای شش‌نفرهٔ عمر**، **قرارداد مکه** و **ریاست جمعی فرهیختگان در نظریهٔ فارابی** بودند. اما هیچ‌یک پایدار نماند.

۷. نگاهی تطبیقی

برای فهم این «نهاد گمشده»، نگاهی کوتاه به تجربه‌ای دیگر سودمند است. در اروپای قرون میانه، **جدایی کلیسا و پادشاهی** به نهادهایی انجامید که هر یک دیگری را محدود می‌کرد: کلیسا با قانون کانونی و نهاد پاپی، و پادشاهی با دربار و دیوان. از دل این کشمکش، و از دل نیاز پادشاهان به مالیات، **مجالس اشراف و شهرها** پدید آمدند که در قرن‌های بعد، به پارلمان‌ها تبدیل شدند؛ و منشورهایی چون **مگنا کارتا** (۱۲۱۵ م، یعنی حدود یک قرن پس از غزالی)، که پادشاه را به قانون مقید می‌کرد.

در جهان اسلام، جدایی دین و دولت نیز رخ داد: **عالمان و سلاطین**. اما این جدایی، **به نهادی مقیدکننده نینجامید**؛ زیرا عالمان، با آموزهٔ پرهیز از فتنه، **از مطالبهٔ سیاسی دست کشیدند**؛ و سلاطین، با اقطاع، **نیازی به رضایت مالیات‌دهندگان نداشتند.** هر دو قلمرو، در کنار هم، اما **بی‌آنکه یکدیگر را مقید کنند**، زیستند.

این مقایسه، به معنای برتری یک تمدن بر دیگری نیست؛ بلکه به معنای فهم این است که **نهادهای مقیدکنندهٔ قدرت، زادهٔ شرایط ویژه‌اند**؛ و شرایط این پنج قرن، آن‌ها را پدید نیاورد.

۸. تبیین ابن خلدون

ابن خلدون، که در قرن هشتم هجری، با فاصله، این تاریخ را تحلیل کرد، **چرخه‌ای** را توصیف کرد که این پنج قرن را به‌خوبی تبیین می‌کند:

1. گروهی با **عصبیت** (همبستگی) قوی، اغلب با پشتوانهٔ یک **دعوت دینی**، قدرت را می‌گیرند؛
2. حاکم، پس از تثبیت، از **عصبیت خاندان و یاران خود** بیمناک می‌شود و به **وابستگان و مزدوران** تکیه می‌کند؛
3. دولت به **تجمل** و **دیوان‌سالاری** گرایش می‌یابد؛ هزینه‌ها بالا می‌رود و **مالیات‌ها سنگین** می‌شود؛
4. عصبیت سست می‌شود، **وابستگان ارباب می‌شوند**، و دولت فرو می‌پاشد؛
5. گروهی تازه، با عصبیتی تازه، از حاشیه برمی‌خیزد و چرخه از نو آغاز می‌شود.

ابن خلدون این چرخه را حدود **سه نسل، یا صد و بیست سال**، می‌دانست (ابن خلدون، المقدمة، فصل‌های مربوط به عمر دولت). امویان (حدود ۹۰ سال)، دورهٔ نخست عباسی (حدود ۱۱۵ سال)، آل‌بویه (حدود ۱۱۰ سال در بغداد) و سلجوقیان بزرگ (کمتر از یک قرن یکپارچگی)، کم‌وبیش با این چرخه هم‌خوانی دارند.

نکتهٔ مهم در تحلیل ابن خلدون این است که **دعوت دینی، عصبیت را تقویت می‌کند، اما پایداری دولت را تضمین نمی‌کند.** این همان چیزی است که این کتاب با زبان «امت‌گرایی» و «دولت‌گرایی» بیان کرده است: **امت‌گرایی (دعوت) قدرت را می‌آورد؛ دولت‌گرایی (دیوان) آن را نگه می‌دارد؛ و فقدان نهادی که این دو را پیوند دهد، آن را از میان می‌برد.**

جمع‌بندی فصل: در پنج قرن، جریان امت‌گرا بارها کوشید قدرت را به آرمان پاسخ‌گو کند و جریان دولت‌گرا بارها دولتی کارآمد ساخت. هشت الگوی حکمرانی آزموده شد و هشت الگوی تکرارشونده پدیدار گشت. اما **نهادی که بتواند هم مشروعیت را و هم کارآمدی را تضمین کند، و قدرت را مستقل از ارادهٔ صاحبش مقید سازد،** ساخته نشد. این «نهاد گمشده»، کلید فهم این تاریخ و کلید فهم چالش امروز ماست.

منابع این فصل

- همهٔ منابع فصل‌های پیشین
- و به‌ویژه: ابن خلدون، المقدمة
- Patricia Crone, *God's Rule: Government and Islam* (2004)
- Ann K. S. Lambton, *State and Government in Medieval Islam* (1981)
- Ira Lapidus, *A History of Islamic Societies* (3rd ed., 2014)
- Marshall Hodgson, *The Venture of Islam*, vol. 1–2 (1974)
- Timur Kuran, *The Long Divergence: How Islamic Law Held Back the Middle East* (2011)
- Lisa Blaydes and Eric Chaney, "The Feudal Revolution and Europe's Rise" (2013)
- سید جواد طباطبایی، زوال اندیشهٔ سیاسی در ایران

این کتاب از پرسشی دربارهٔ ایران آغاز شد: چرا جامعه‌ای که چهارده قرن است عاشورا را بزرگ می‌دارد، هنوز به الگویی پایدار از حکمرانی کارآمد نرسیده است؟ فصل‌های پیشین نشان دادند که **ایرانیان، در همهٔ این پنج قرن، در کانون کشمکش امت و دولت بودند**: هم به‌عنوان موالی ستم‌دیده و انقلابی، هم به‌عنوان دیوان‌سالاران دولت‌ساز، و هم به‌عنوان بنیان‌گذاران دولت‌های نیمه‌مستقل. این فصل، نخست **نقش ایرانیان در این پنج قرن** را جمع‌بندی می‌کند؛ سپس **سرنوشت عاشورا** را، به‌عنوان نماد جهان‌بینی امت‌گرا، در تاریخ حکمرانی ایران تا امروز دنبال می‌کند.

۱. ایرانیان در پنج قرن: دو چهره

ایرانیان، در تاریخ پنج‌قرنی این کتاب، **در هر دو اردوگاه** حضور داشتند؛ و این حضور دوگانه، کلید فهم میراث سیاسی ایران است.

چهرهٔ نخست: ایرانیان در اردوگاه امت

رویداد	نقش ایرانیان	فصل
خندق	پیشنهاد سلمان فارسی	دوم
جنبش مختار	موالی کوفه، پایگاه اصلی سپاه	هشتم
قیام ابن اشعث	موالی و قاریان ایرانی‌تبار	نهم
قیام حارث بن سریج	موالی خراسان، خواستار برابری	یازدهم
انقلاب عباسی	ابومسلم و سپاه خراسانی	دوازدهم
شورش‌های پس از ابومسلم	سنباد، استادسیس، مقنع، بابک	دوازدهم
فقیهان مستقل	ابوحنیفه، از موالی ایرانی‌تبار	چهاردهم

رویداد	نقش ایرانیان	فصل
علویان طبرستان	مردم رویان و دیلم، به دعوت	هفدهم

چهرهٔ دوم: ایرانیان در اردوگاه دولت

رویداد	نقش ایرانیان	فصل
دیوان عمر	الگوبرداری از دیوان ساسانی	سوم
دیوان اموی در عراق	کاتبان ایرانی؛ زادان‌فرّخ و صالح بن عبدالرحمن	نهم
نظریهٔ دولت	ابن مقفع: رسالة الصحابة؛ ترجمهٔ اندرزنامه‌ها	سیزدهم
بغداد	طرح مدور بر الگوی شهرهای ساسانی	سیزدهم
برمکیان	وزارت تفویض	سیزدهم
ذوالریاستین	فضل بن سهل، وزیر مأمون	پانزدهم
طاهریان	نخستین دولت نیمه‌مستقل	پانزدهم
آل‌بویه	احیای شاهنشاهی؛ عضدالدوله	نوزدهم
نظام‌الملک	نظامیه؛ سیاست‌نامه	بیست‌ودوم

این دو چهره نشان می‌دهند که ایرانیان، در برابر دولت عربی اموی، **امت‌گرا** بودند: برابری می‌خواستند و به نام اهل‌بیت قیام می‌کردند. اما وقتی به قدرت رسیدند، **سنت دولت‌گرایی ساسانی** را بازآفریدند: دیوان، وزارت، شاهنشاهی، فرّ ایزدی و دایرهٔ عدالت. **ایرانیان، هم پرچم‌دار امت بودند و هم معمار دولت.**

۲. دولت‌های ایرانی پس از اسلام؛ سه قرن نخست

در قرن‌های سوم و چهارم هجری، سلسله‌ای از دولت‌های ایرانی پدید آمدند که هر یک، **رابطه‌ای متفاوت** با خلافت و با هویت ایرانی داشتند:

دولت	دوره (ه.ق)	رابطه با خلافت	سهم در هویت ایرانی
طاهریان	۲۰۵–۲۵۹	وفادار؛ دولت نیمه‌مستقل	عربی‌گرا در فرهنگ
صفاریان	۲۴۷–۲۹۰ (و پس از آن محلی)	سرکش؛ یعقوب به سوی بغداد لشکر کشید	**آغاز شعر فارسی رسمی در دربار**
علویان طبرستان	۲۵۰–حدود ۳۱۶	مخالف؛ دولت شیعی زیدی	گسترش اسلام در شمال
سامانیان	۲۶۱–۳۸۹	وفادار در ظاهر؛ مستقل در عمل	**احیای زبان و ادب فارسی**
آل‌بویه	۳۲۲–۴۴۸	سلطه بر خلیفه	احیای شاهنشاهی
غزنویان	۳۵۱–۵۸۲	وفادار؛ سنی سخت‌گیر	ادب فارسی در دربار؛ شاهنامه

دو نکته در این میان برجسته است:

یعقوب لیث و زبان فارسی: بنا بر «تاریخ سیستان»، وقتی شاعران یعقوب لیث صفاری را به عربی ستودند، او گفت چیزی را که من درنیابم، چرا باید گفت؟ و از آن پس، **محمد بن وصیف**، دبیر او، به فارسی شعر گفت (تاریخ سیستان، بخش یعقوب لیث). این روایت، **پیوند استقلال سیاسی و هویت زبانی** را نشان می‌دهد.

سامانیان و شاهنامه: در دربار سامانیان، **رودکی** شعر فارسی را به اوج رساند؛ و **شاهنامهٔ ابومنصوری** (۳۴۶ ه.ق) به نثر فارسی، از روی خدای‌نامه‌ها گرد آمد؛ همان سنتی که ابن مقفع به عربی ترجمه کرده بود (فصل سیزدهم). **فردوسی** شاهنامه را بر پایهٔ همین سنت سرود و در سال ۴۰۰ هجری، در دوران محمود غزنوی، به پایان رساند. شاهنامه،

بزرگ‌ترین متن دولت‌گرایی ایرانی است: داستان پادشاهان، فرّ ایزدی، دادگری و بیدادگری، و سرنوشت ایران‌زمین.

۳. عاشورا در تاریخ حکمرانی ایران

اکنون به نماد جهان‌بینی امت‌گرا، **عاشورا**، بازمی‌گردیم و سرنوشت آن را در تاریخ ایران پس از این پنج قرن دنبال می‌کنیم. استدلال این بخش این است: **عاشورا در ایران از یک یادبود مذهبی به یکی از پایه‌های هویت سیاسی تبدیل شد؛ اما در این مسیر، تقریباً همیشه به‌عنوان ابزار مشروعیت‌بخشی به کار رفت، نه به‌عنوان منبع درس حکمرانی.**

الف) آل‌بویه: عاشورا به خیابان می‌آید (۳۵۲ ه‍.ق)

چنان‌که در فصل نوزدهم دیدیم، معزالدوله در سال ۳۵۲ هجری عزاداری عمومی عاشورا را در بغداد رسمی کرد. اما آل‌بویه خلیفهٔ سنی را نگه داشتند و حکومتشان بر پایهٔ سنت شاهنشاهی بود. **عاشورا برای آنان نماد هویتی بود، نه برنامهٔ حکمرانی.**

ب) از سلجوقیان تا تیموریان: عاشورای مردمی

در دوران سلجوقیان، غزنویان و مغولان، عاشورا **آیینی مردمی** ماند که شیعیان و بسیاری از سنیان دوستدار اهل‌بیت در شهرهایی چون ری، قم، کاشان و بغداد برگزار می‌کردند. در قرن نهم، در دربار **سلطان حسین بایقرا** در هرات، **ملاحسین واعظ کاشفی** کتاب **«روضة‌الشهداء»** (حدود ۹۰۸ ه‍.ق) را به فارسی نوشت؛ کتابی که با آمیختن تاریخ و افسانه و شعر، **روایتی عاطفی و دراماتیک** از کربلا ساخت و به متن اصلی **روضه‌خوانی** (که نامش از همین کتاب آمده) تبدیل شد. بسیاری از جزئیات این کتاب، **پشتوانهٔ تاریخی** در منابع کهن چون روایت ابومخنف (فصل هفتم) ندارند.

ج) صفویه: عاشورا ستون دولت می‌شود (۹۰۷–۱۱۳۵ ه‍.ق)

با رسمی شدن تشیع دوازده‌امامی در سال ۹۰۷ هجری (۱۵۰۱ م) به دست **شاه اسماعیل**، عاشورا به یکی از **پایه‌های هویت سیاسی و مذهبی دولت ایران** تبدیل شد.

پیوند علما و دولت: صفویه برای تثبیت تشیع، **علمای جبل عامل** (لبنان کنونی) را به ایران آوردند. **محقق کرکی** (درگذشت ۹۴۰ ه‍.ق)، به فرمان **شاه طهماسب**، به‌عنوان **«نایب امام»** شناخته شد و اختیارات گسترده‌ای در امور دینی و قضایی یافت. این، **نخستین بار** بود که یک فقیه شیعی، **در کنار شاه**، به‌طور رسمی نیابت امام غایب را در امور عمومی داشت. این، **تحقق عملی** همان راهی بود که سید مرتضی پنج قرن پیش در رسالهٔ «العمل مع السلطان» گشوده بود (فصل شانزدهم).

در اواخر صفویه، **محمدباقر مجلسی** (درگذشت ۱۱۱۰ ه‍.ق)، شیخ‌الاسلام اصفهان، با **«بحارالانوار»** و آثار فارسی، فرهنگ دینی شیعی را گسترش داد و نفوذ علما در دربار به اوج رسید.

صفویه از عاشورا سه استفاده کرد:

کارکرد	توضیح
مرزبندی با عثمانی	هویت شیعی، ایران را در برابر رقیب سنی متمایز می‌کرد
بسیج و وفاداری	فرهنگ فداکاری برای «حق»، به وفاداری به شاه شیعه پیوند خورد
مشروعیت دینی دولت	شاه، به‌عنوان مروج مذهب، با پشتیبانی علما مشروعیت یافت

اما **ساختار حکومت صفوی، ساختار شاهنشاهی دولت‌گرا** بود: شاه مطلق، دیوان، قزلباش و غلامان. **امت‌گرایی عاشورایی، پوشش دولت‌گرایی شاهنشاهی شد؛** همان الگوی آل‌بویه، این بار با پیوندی محکم‌تر میان علما و دولت.

د) قاجار: تعزیه، علما و مشروطه (۱۲۱۰–۱۳۴۴ ه‍.ق)

تعزیه در اوج: در دورهٔ قاجار، **تعزیه** (شبیه‌خوانی) به اوج رسید. **ناصرالدین‌شاه** در سال ۱۲۸۵ هجری (حدود ۱۸۶۸ م) **تکیهٔ دولت** را در تهران ساخت؛ تماشاخانه‌ای بزرگ که

در آن، تعزیه با شکوه دربار برگزار می‌شد. **عزاداری به نمایش شکوه دربار و پیوند شاه با مردم** تبدیل شد.

علما در برابر دولت: در عین حال، علما، که پس از سقوط صفویه استقلال بیشتری یافته بودند، با تکیه بر **منبر محرم**، **خمس** و **شبکهٔ مقلدان**، همان نهادهای موازی که امامان بنیان نهاده بودند (فصل شانزدهم)، به **نیرویی مستقل در برابر دولت** بدل شدند.

ملا احمد نراقی (درگذشت ۱۲۴۵ ه.ق)، در **«عوائد الایام»**، برای نخستین بار در فقه شیعه، **ولایت فقیه** را به‌طور نظام‌مند و گسترده در امور عمومی تبیین کرد. این نظریه، در آن زمان اثر سیاسی مستقیم نداشت؛ اما بذری بود که یک قرن و نیم بعد رویید.

جنبش تنباکو (۱۳۰۹ ه.ق / ۱۸۹۱ م): فتوای منسوب به **میرزای شیرازی** در تحریم تنباکو، در برابر امتیاز انحصاری به یک شرکت انگلیسی، **نخستین نمایش قدرت سیاسی علما** در برابر دولت بود.

انقلاب مشروطه (۱۳۲۴ ه.ق / ۱۹۰۶ م): مشروطه، از منظر این کتاب، **مهم‌ترین تلاش تاریخ ایران برای ساختن «نهاد گمشده»** (فصل بیست‌وچهارم) بود: **مجلس، قانون اساسی و محدود کردن قدرت شاه.** نکتهٔ شایان توجه، **نقش علما** در این انقلاب است:

- **میرزای نائینی**، در **«تنبیه الأمة وتنزیه الملة»** (۱۳۲۷ ه.ق)، استدلال کرد که در غیاب امام معصوم، **حکومت مشروطه** (محدود به قانون و مجلس) از **حکومت استبدادی** (مطلق) بهتر است؛ زیرا **ستم را کاهش می‌دهد**. نائینی، استبداد را «تملیکیه» (حکومتی که کشور را ملک حاکم می‌داند) و مشروطه را «ولایتیه» (حکومتی که امانت است) خواند. این، **پیوند خلاقانهٔ امت‌گرایی شیعی با نهادسازی مدرن** بود.
- **شیخ فضل‌الله نوری**، در برابر، با **«مشروطهٔ مشروعه»** مخالفت کرد و قانون‌گذاری بشری را در برابر شریعت نامشروع شمرد؛ و پس از فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان، اعدام شد (۱۳۲۷ ه.ق).

این دو موضع، **بازتاب دقیق تقابل ابن مقفع و مالک** در هزار سال پیش بود (فصل چهاردهم): آیا قانون باید از سوی نهادی بشری وضع شود، یا تنها از متن مقدس استخراج شود؟

هـ) پهلوی: دولت مدرن و جامعهٔ مذهبی (۱۳۰۴–۱۳۵۷ ش)

رضاشاه (۱۳۰۴–۱۳۲۰ ش)، در چارچوب **نوسازی آمرانه**، دولت متمرکز مدرن ساخت: ارتش ملی، دیوان‌سالاری، دادگستری عرفی، آموزش همگانی و راه‌آهن. او **تعزیه و برخی آیین‌های عزاداری** را محدود و در دوره‌هایی ممنوع کرد. این رویارویی، **یکی از گسل‌های میان دولت مدرن و جامعهٔ مذهبی** شد.

از منظر این کتاب، دولت پهلوی **نسخهٔ مدرن دولت‌گرایی** بود: کارآمد در ساختن ابزارهای دولت، اما **بدون مشروعیت فرهنگی** در بخش بزرگی از جامعه، و **بدون نهادهای مقیدکنندهٔ قدرت** که مشروطه وعده داده بود. مجلس، در عمل، تابع شاه شد.

روایت انقلابی از عاشورا: در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خورشیدی، روایت تازه‌ای از عاشورا شکل گرفت:

- **نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی**، در کتاب **«شهید جاوید»** (۱۳۴۹ ش)، استدلال کرد که هدف امام حسین **تشکیل حکومت** بود، نه صرفاً شهادت. این کتاب بحث‌های فراوانی در حوزه برانگیخت.
- **علی شریعتی**، با سخنرانی‌هایی چون **«حسین وارث آدم»** و شعار مشهوری که به او منسوب است، «هر روز عاشورا، هر زمین کربلا»، عاشورا را از **سوگ** به **الگوی انقلابی** تبدیل کرد.
- **روح‌الله خمینی**، در درس‌های نجف (۱۳۴۸ ش)، نظریهٔ **«ولایت فقیه»** را، در ادامهٔ سنت نراقی، به‌عنوان **برنامهٔ حکومت** عرضه کرد.

و) جمهوری اسلامی: عاشورا به‌مثابهٔ ایدئولوژی دولت (از ۱۳۵۷ ش)

انقلاب ۱۳۵۷ با شعارها و نمادهای محرم پیروز شد؛ راهپیمایی‌های بزرگ **تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷** (آذر ۱۳۵۷) از نقطه‌عطف‌های انقلاب بود. **قانون اساسی جمهوری اسلامی،** در اصل پنجم، **ولایت فقیه** را پایهٔ نظام قرار داد. **در جنگ ایران و عراق،** روایت کربلا موتور اصلی بسیج و فرهنگ شهادت بود؛ و بسیاری از عملیات‌ها، نام **«کربلا»** داشتند.

در این دوره، عاشورا **کامل‌ترین شکل ابزاری** خود را یافت:

کارکرد	توضیح
مشروعیت‌بخشی	نظام خود را ادامهٔ جبههٔ حسین و مخالفانش را ادامهٔ جبههٔ یزید معرفی کرد
دوگانه‌سازی	هر اختلاف سیاسی به نبرد حق و باطل تبدیل شد؛ جای مذاکره و سازش تنگ شد
قرائت گزینشی	حسین نماد سازش‌ناپذیری مطلق و حسن نماد مصلحت‌اندیشی تفسیر شد؛ و هرجا لازم بود، یکی بر دیگری ترجیح داده شد
بسیج	فرهنگ شهادت برای جنگ و برای پشتیبانی از نظام

نمونهٔ روشن قرائت گزینشی، کاربرد تعبیر **«نرمش قهرمانانه»** در سال ۱۳۹۲ خورشیدی بود که با ارجاع به **صلح امام حسن،** برای توجیه مذاکرات هسته‌ای به کار رفت؛ در حالی که در دهه‌ها پیش از آن، **الگوی حسینی سازش‌ناپذیری** محور گفتمان رسمی بود.

اما، از منظر استدلال این کتاب، **منطق عاشورا برای حکومت جمهوری اسلامی، جز دستاوردهای موقت تبلیغی، الگویی برای مدیریت اقتصاد، دیوان‌سالاری، سیاست خارجی و توسعه فراهم نکرد.** زیرا، چنان‌که فصل هفتم نشان داد، **خود قیام حسین چنین الگویی ارائه نکرده بود؛** و چنان‌که فصل شانزدهم نشان داد، **سنت شیعی، در هزار سال کناره‌گیری از حکومت، نظریهٔ حکومت کارآمد تولید نکرده بود.** وقتی نهادهای موازی

علما سرانجام به قدرت رسیدند، **ابزار حکمرانی را از دولت‌گرایی** (دیوان، ارتش، امنیت) گرفتند و **مشروعیت را از امت‌گرایی** (امامت، عاشورا)؛ و این، **همان ترکیبی بود که فاطمیان هزار سال پیش آزموده بودند** (فصل هجدهم): **قدرت مطلق با پوشش قدسی.**

۴. الگوی تکرارشونده

دوره	کارکرد عاشورا	ساختار واقعی حکومت	دستاورد حکمرانی
آل‌بویه	هویت‌سازی شیعی	امارت + خلافت سنی صوری	دوگانگی مشروعیت و قدرت
صفویه	مشروعیت دولت؛ مرزبندی با عثمانی	شاهنشاهی مطلق + پیوند با علما	دولت متمرکز، فرسوده در پایان
قاجار	نمایش دربار؛ ابزار قدرت علما	شاهنشاهی ضعیف + علمای مستقل	ناکارآمدی؛ مشروطهٔ ناتمام
پهلوی	رقابت دولت مدرن و جامعهٔ مذهبی؛ روایت انقلابی	دولت‌گرایی آمرانهٔ مدرن	نوسازی بدون مشروعیت فرهنگی و بدون نهاد مقیدکننده
جمهوری اسلامی	ایدئولوژی رسمی دولت	ولایت فقیه + دولت امنیتی	بحران کارآمدی و مشروعیت

۵. ایران پس از اسلام: تمدن‌سازی بدون دولت–ملت

هیچ‌یک از حکومت‌هایی که پس از ساسانیان در ایران شکل گرفتند، خواه با هویت شیعی پررنگ (علویان طبرستان، آل‌بویه، سرداران، صفویه و جمهوری اسلامی) و خواه با هویت سلطنتی دیگر، نتوانستند **الگوی پایدار دولت–ملت ایرانی** را بازتولید کنند. ایران پس از اسلام، **تجربه‌ای از تمدن‌سازی** داشته است: در زبان و ادب (از رودکی تا حافظ)، در فلسفه (از فارابی تا ملاصدرا)، در دیوان‌سالاری (از برمکیان تا نظام‌الملک)، و در هنر. اما **در دولت‌سازی پایدار**، کارنامه‌ای پراکنده داشته است.

حکومت مذهبی، به‌عنوان محور ساختار قدرت، تنها در **صفویه** و **جمهوری اسلامی** به شکل نهادینه جایگاه یافت؛ و کارنامهٔ هر دو، در کنار دستاوردهایشان، با بدعت‌های نادرست به نام دین، فساد، ناکارآمدی و سرانجام فرسایش اجتماعی–سیاسی همراه بوده است.

جامعهٔ ایران در این تاریخ ۱۴۰۰ساله، **جامعه‌ای است که در مسیر یک جریان ایدئولوژیک قرار گرفته** و همه چیز را از نگاه الهام‌گرفته از «قهرمان‌سازی شیعه» می‌نگرد؛ و از درک درست **«حکمرانی کارآمد اما سکولار»** غافل مانده است.

۶. دیدگاه‌های دیگر؛ مدافعان و منتقدان درون سنت

داوری این کتاب دربارهٔ تجربهٔ جمهوری اسلامی، داوری‌ای تحلیلی است که بر چارچوب «امت و دولت» تکیه دارد. اما انصاف علمی ایجاب می‌کند که **استدلال‌های مدافعان** این تجربه، و نیز **دیدگاه‌های گوناگون درون سنت شیعی** دربارهٔ نسبت دین و حکومت، بازگو شوند. خواننده خود می‌تواند این استدلال‌ها را با استدلال کتاب بسنجد.

الف) استدلال‌های مدافعان

مدافعان نظام جمهوری اسلامی، در پاسخ به نقدهایی از گونهٔ نقد این کتاب، معمولاً چند استدلال عرضه می‌کنند:

استدلال	توضیح مدافعان
مشروعیت مردمی	نظام با همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ تأسیس شد که بنا بر آمار رسمی، بیش از ۹۸ درصد رأی موافق داشت؛ و قانون اساسی، نهادهای منتخب (ریاست جمهوری، مجلس، شوراها، مجلس خبرگان) را پیش‌بینی کرده است
حکومت قانون، نه شخص	به گفتهٔ آیت‌الله خمینی در «ولایت فقیه»، حکومت اسلامی **حکومت قانون الهی** است و فقیه مجری قانون است، نه

استدلال	توضیح مدافعان
	حاکم به ارادهٔ شخصی؛ پس این الگو، همان «نهاد مقیدکننده» است که کتاب در پی آن است
ادامهٔ سنت نائینی	ولایت فقیه، در نگاه مدافعان، ادامهٔ نگرانی نائینی برای **مهار استبداد** است: نظارت فقیه عادل، مانع خودکامگی حاکمان می‌شود
دستاوردهای توسعه	گسترش آموزش و افزایش چشمگیر باسوادی، به‌ویژه در میان زنان و در روستاها؛ شبکهٔ «خانه‌های بهداشت» روستایی؛ برق‌رسانی و راه‌سازی روستایی؛ و رشد آموزش عالی
استقلال و دفاع	پایداری در هشت سال جنگ و در برابر تحریم‌ها؛ و به گفتهٔ مدافعان، **فرهنگ عاشورایی** همان نیرویی بود که دفاع را ممکن کرد

ب) پاسخ چارچوب این کتاب

از منظر چارچوب این کتاب، این استدلال‌ها **بخشی از واقعیت** را بازمی‌تابانند؛ اما پرسش اصلی را حل نمی‌کنند:

- **نهادهای منتخب** وجود دارند؛ اما مسئلهٔ «نهاد گمشده» (فصل بیست‌وچهارم) این است که آیا نهادی هست که **بالاترین مقام** را نیز مقید کند و **مستقل از او** باشد. در ساختار کنونی، نهادهای ناظر بر انتخابات و مرجع نهایی تصمیم، به **همان مقامی** پیوسته‌اند که باید مقیدش کنند.
- **«حکومت قانون الهی»** همان استدلالی است که فاطمیان با «دعائم الاسلام» داشتند (فصل هجدهم): قانون مدون وجود دارد، اما **تفسیر نهایی آن** در دست کسی است که خود باید تابع آن باشد.

- **دستاوردهای توسعه** واقعی‌اند و در هر داوری منصفانه باید دیده شوند؛ همان‌گونه که این کتاب دستاوردهای معاویه، عبدالملک و نظام‌الملک را نیز دید. اما چنان‌که آن فصل‌ها نشان دادند، **کارآمدی در برخی حوزه‌ها، بحران مشروعیت را حل نمی‌کند**؛ و پرسش کتاب، پایداری الگوی حکمرانی است، نه وجود یا نبود دستاورد.

ج) منتقدان درون سنت شیعی

نکتهٔ مهم‌تر آنکه نقد پیوند امامت و حکومت در غیاب امام، **تنها از بیرون سنت نیامده است.** در درون فقه و کلام شیعه نیز، **دیدگاه‌های گوناگونی** وجود داشته و دارد:

دیدگاه	نمایندگان	موضع
سنت کناره‌گیری	بیشتر فقیهان تا قرن سیزدهم؛ آیت‌الله خویی در نجف	ولایت فقیه به امور حسبه (سرپرستی یتیمان، اموال بی‌صاحب و مانند آن) محدود است، نه حکومت
مشروطه‌خواهی دینی	میرزای نائینی، آخوند خراسانی	در غیاب امام، حکومت محدود به قانون و مجلس، کمترین ستم را دارد
نقد فلسفی	مهدی حائری یزدی، «حکمت و حکومت» (۱۹۹۵ م)	حکومت امری عرفی و قراردادی میان شهروندان است و «ولایت» به معنای سرپرستی، با حکومت بر شهروندان بالغ سازگار نیست
بازنگری پس از تجربه	آیت‌الله منتظری در سال‌های پایانی؛ محسن کدیور، «نظریه‌های دولت در فقه شیعه»	نشان دادن تکثر نظریه‌های فقهی دربارهٔ دولت؛ و نقد ولایت مطلقه
الگوی نظارت به جای حکومت	آیت‌الله سیستانی در عراق پس از ۲۰۰۳ م	مرجعیت به‌عنوان **ناظر اخلاقی و پشتیبان انتخابات و قانون اساسی**، نه حاکم

این تنوع نشان می‌دهد که **سنت شیعی، خود، منابع لازم برای جدا کردن مرجعیت دینی از قدرت سیاسی را در اختیار دارد؛** همان جدایی‌ای که احمد بن حنبل در جهان سنی، با ایستادگی در محنه، به دست آورد (فصل چهاردهم). الگوی نائینی در مشروطه و الگوی نجف در عراق امروز، دو نمونه از این امکان‌اند: **دین به‌مثابهٔ وجدان قدرت، نه صاحب قدرت.**

> **جمع‌بندی فصل:** ایرانیان در پنج قرن نخست، هم پرچم‌دار امت بودند و هم معمار دولت؛ و پس از آن، هزار سال عاشورا را برای مشروعیت به کار گرفتند و تقریباً هیچ‌گاه برای فهم حکمرانی. تنها لحظه‌ای که ایرانیان کوشیدند «نهاد گمشده» را بسازند، **مشروطه** بود؛ و نائینی نشان داد که امت‌گرایی شیعی **می‌تواند** با نهادسازی مدرن پیوند بخورد. اما این تجربه ناتمام ماند. از تجربهٔ تلخ، حماسه ساختیم، نه نهاد.

منابع این فصل

- همهٔ منابع فصل‌های پیشین
- و به‌ویژه: تاریخ سیستان
- ملاحسین واعظ کاشفی، روضة‌الشهداء
- ملا احمد نراقی، عوائد الایام
- میرزا محمدحسین نائینی، تنبیه الأمة وتنزیه الملة
- نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، شهید جاوید
- علی شریعتی، حسین وارث آدم
- روح‌الله خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت
- محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه
- رسول جعفریان، صفویه در عرصهٔ دین، فرهنگ و سیاست

- فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران
- سید جواد طباطبایی، تأملی دربارهٔ ایران
- Said Amir Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam* (1984)
- Kamran Scot Aghaie, *The Martyrs of Karbala: Shi'i Symbols and Rituals in Modern Iran* (2004)
- Peter Chelkowski (ed.) (1979) *Ta'ziyeh: Ritual and Drama in Iran*
- Hamid Dabashi (2011) *Shi'ism: A Religion of Protest*
- Richard Frye (1975) *The Golden Age of Persia*

فصل بیست‌وششم: درس‌هایی برای حکمرانی کارآمد؛ به سوی پیوند مشروعیت و کارآمدی

تاریخ پنج‌قرنی تقابل امت‌گرایی و دولت‌گرایی، **نمادی ماندگار** از کشمکش میان قدرت و اخلاق، دولت و جامعه، واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی است؛ کشمکشی که همچنان یکی از مسائل بنیادین اندیشهٔ سیاسی بشر باقی مانده است. این فصل پایانی، درس‌های این تاریخ را برای **آیندهٔ حکمرانی در ایران** بیرون می‌کشد. هدف، نه بازگشت به گذشته، و نه نفی آن، بلکه **آموختن از آن** است؛ همان کاری که به گفتهٔ پیشگفتار، ما ایرانیان کمتر کرده‌ایم.

۱. غفلت ما ایرانیان

یکی از موانع بیداری جامعهٔ ایران این است که **قرن‌ها مصائب عاشورا را در ظرف آرمان‌گرایی و عدالت‌خواهی ادراک کرده** و از درک **جهان‌بینی قدرت در امر حکمرانی** بازمانده است. ما از امام حسین ارزش‌های اخلاقی و انسانی را آموختیم: ایستادگی در برابر ستم، وفاداری به اصول، و کرامت انسانی؛ ارزش‌هایی که می‌توانند الهام‌بخش جوامع باشند. اما **تبدیل یک الگوی آرمانی و فردمحور به مبنای مدیریت سیاسی جامعه**، بدون توجه به شایستگی، تخصص و کارآمدی، در طول تاریخ به **ساختارهای ناکارآمد** انجامیده است.

این کتاب نشان داد که این غفلت، **تنها از آنِ ایرانیان نبود**؛ بلکه از آنِ کل تمدنی بود که در پنج قرن نخستش، نتوانست **مشروعیت و کارآمدی را در یک نهاد** گرد آورد. اما ایرانیان، که هم در اردوگاه امت بودند و هم در اردوگاه دولت (فصل بیست‌وپنجم)، **بیش از هر ملت دیگری** ابزار فهم و حل این تعارض را در دست داشتند؛ و کمتر از آن بهره بردند.

۲. دوازده درس از پنج قرن

درس یکم: مشروعیت و کارآمدی، دو بال یک پرواز است

معاویه کارآمدی داشت و مشروعیت نداشت؛ علی مشروعیت داشت و سازمان نداشت. **هر دو الگو، در درازمدت، شکست خوردند.** دولت اموی، با همهٔ کارآمدی، در کمتر از

یک قرن فرو ریخت؛ و جریان امت‌گرا، با همهٔ مشروعیت، هزار سال از حکومت دور ماند. دولت پایدار، **هر دو را با هم** می‌خواهد.

درس دوم: حکمرانی بر پایهٔ فرهمندی شخصی دوام نمی‌آورد

مدینه با رحلت پیامبر بی‌سازوکار ماند؛ اصلاحات عمر بن عبدالعزیز، یزید سوم و مهتدی با مرگشان از میان رفت؛ دولت نظام‌الملک با قتلش فرو ریخت. **نهاد باید جای شخص را بگیرد.** هیچ رهبری، هرچقدر شایسته، جانشین قانون و نهاد نیست.

درس سوم: آرمان بدون سازمان، فقط شهید می‌سازد

کوفه هزاران نامه برای حسین فرستاد و در چند روز فرو ریخت؛ پانزده هزار نفر با زید بیعت کردند و دویست نفر به میدان آمدند؛ توابین با شجاعت به سوی مرگ رفتند، بی‌آنکه برنامه‌ای برای فردا داشته باشند. **پشتیبانی عاطفی، بدون سازمان و نهاد، در برابر دستگاه قدرت منسجم دوام نمی‌آورد.**

درس چهارم: شعار آرمانی، اگر صاحب سازمان نباشد، مصادره می‌شود

«الرضا من آل محمد» پرچم عباسیان شد، نه علویان؛ امامت فاطمی به وراثت دولتی تبدیل شد؛ و عاشورا، در هزار سال، ابزار مشروعیت دولت‌ها شد. **کسانی که آرمان دارند، باید سازمان نیز داشته باشند؛** وگرنه آرمانشان در دست دیگران ابزار می‌شود.

درس پنجم: خشونت بی‌حساب، سرمایهٔ مشروعیت را می‌سوزاند

کربلا، حره، قتل حجر و قتل زید، دولت اموی را از درون پوساند. حذف ابومسلم، موجی از شورش‌های ایرانی برانگیخت. **دولتی که برای ثبات، به حذف خونین مخالفان روی می‌آورد، ثبات را از دست می‌دهد.**

درس ششم: هویت انحصاری، دولت پایدار نمی‌سازد

دولت عربی اموی با طرد موالی فرو ریخت؛ مختار و عمر بن عبدالعزیز، با برابری موالی، آینده را دیدند. **دولت پایدار، دولتی فراگیر است** که همهٔ شهروندان، با هر قوم، زبان و مذهب، در آن برابرند.

درس هفتم: آرمان‌گرایی بدون تحمل تکثر، به انحصار تازه می‌انجامد

خوارج و قرامطه، به نام برابری، امت را تکه‌تکه کردند. تنها شاخه‌ای از خوارج که دوام آورد، اباضیه، **همزیستی با مخالفان** را پذیرفت. فارابی نیز دریافت که **جامعهٔ آزاد و کثرت‌گرا**، با همهٔ کاستی‌هایش، **بهترین زمینه برای پرورش فضیلت** است.

درس هشتم: ارتش باید تابع قانون باشد، نه شخص

سپاه ترک، که برای وفاداری مطلق به خلیفه ساخته شد، در یک نسل ارباب خلیفه شد. سپاه شام، عراق را اشغال کرد. **ارتشی که از جامعه جدا باشد و به شخص وفادار، دیر یا زود به هیچ‌کس جز خود وفادار نمی‌ماند.**

درس نهم: قانون و دولت باید به هم پیوند بخورند

پیشنهاد ابن مقفع برای قانون واحد رد شد و فقیهان استقلال خود را حفظ کردند؛ اما نتیجه، **دولتی بی‌قانون و قانونی بی‌دولت** بود. فاطمیان قانون رسمی داشتند، اما قانونی که حاکم را مقید نمی‌کرد. **قانون باید هم دولت را بسازد و هم دولت را مقید کند.**

درس دهم: متن بدون نهاد اجرایی، پاره می‌شود

صحیفهٔ مدینه، خطبهٔ ابوبکر، شرط صلح حسن، خطبهٔ یزید سوم، قرارداد مکه و امان‌نامهٔ ابن مقفع، همه **پاره شدند**؛ زیرا **نهادی مستقل از صاحب قدرت** برای اجرایشان نبود. قانون اساسی، بدون دادگاه مستقل و مجلس واقعی، تنها یک متن است.

درس یازدهم: سازش، شکست نیست؛ اما مشروع‌سازی غلبه، شکست است

صلح حسن، **سازشی برای حفظ جامعه** بود. اما «امارت استیلاء» ماوردی و «نظریهٔ ضرورت» غزالی، **سازشی بود که پرسش عدالت را به سکوت سپرد.** فرهنگی که تنها سازش‌ناپذیری را می‌ستاید، توان مذاکره و ائتلاف را از دست می‌دهد؛ و فرهنگی که هر غلبه‌ای را می‌پذیرد، توان نقد قدرت را.

درس دوازدهم: دین و دولت را باید از هم جدا کرد؛ برای حفظ هر دو

احمد بن حنبل، با ایستادگی در محنه، دین را از سلطهٔ دولت آزاد کرد. الحاکم فاطمی نشان داد که حاکمی با قدرت سیاسی و مرجعیت دینی کامل، **هیچ مانعی** در برابر خود ندارد. **جدایی نهاد دین از نهاد دولت**، نه برای ضعیف کردن دین، بلکه **برای حفظ دین از آلودگی به قدرت، و حفظ دولت از تقدس نقدناپذیر**، ضروری است.

۳. از درس تاریخی به نهاد مدرن

اگر بخواهیم این درس‌ها را به زبان نهادهای امروزی برگردانیم، می‌توان جدول زیر را پیشنهاد کرد. در ستون نخست، **عنصری از سنت** آمده که در این پنج قرن دیده شد؛ در ستون دوم، **کاستی آن**؛ و در ستون سوم، **صورت نهادی مدرن** آن.

عنصر در سنت	کاستی تاریخی	صورت نهادی مدرن
بیعت (بیعت عقبه؛ بیعت علی در مسجد)	یک‌باره و بی‌سازوکار تجدید	**انتخابات دوره‌ای آزاد**
شورا (شورای عمر؛ شورای فقیهان مدینه)	گاه‌به‌گاه؛ به ارادهٔ حاکم	**مجلس قانون‌گذاری دائمی و مستقل**
مظالم (عبدالملک؛ عمر دوم؛ مهدی)	وابسته به حاکم	**دادگستری مستقل و دیوان عدالت اداری**
حسبه	ابزار حاکم برای کنترل بازار و اخلاق	**نهادهای نظارتی تخصصی و مستقل**
خطبهٔ ابوبکر و یزید سوم (اطاعت مشروط؛ امکان عزل)	بی‌ضمانت اجرا	**قانون اساسی با سازوکار پاسخ‌گویی و برکناری**
قرارداد مکه (جانشینی مکتوب)	بی‌نهاد داور	**انتقال مسالمت‌آمیز قدرت با قواعد روشن**
دیوان (عبدالحمید کاتب؛ برمکیان)	وابسته به شخص وزیر	**دیوان‌سالاری حرفه‌ای شایسته‌سالار**

عنصر در سنت	کاستی تاریخی	صورت نهادی مدرن
رسالة الصحابة (ابن مقفع) و الموطّأ (مالک)	قانون واحد بدون تکثر، یا تکثر بدون قانون	**قانون واحد مدنی همراه با حقوق بنیادین و آزادی وجدان**
آیهٔ فیء؛ اصلاح مالی عمر دوم	منبع درآمد ناپایدار؛ اصلاح بی‌نهاد	**نظام مالیاتی عادلانه و شفاف**
برابری موالی (مختار؛ عمر دوم)	لحظه‌ای و موقت	**شهروندی برابر برای همه**
استقلال فقیهان (ابوحنیفه؛ احمد)	بدون پیوند با دولت	**جامعهٔ مدنی مستقل؛ آزادی دین و وجدان**
وقف (نظامیه)	ابزار دولت برای پیوند عالمان	**نهادهای آموزشی و مدنی مستقل با پشتوانهٔ مالی پایدار**
مدینهٔ جماعیهٔ فارابی	در شمار مدینه‌های جاهله	**جامعهٔ باز و کثرت‌گرا**
ارتش (سپاه شام؛ سپاه ترک)	وفادار به شخص؛ جدا از جامعه	**ارتش حرفه‌ای تابع قانون و نهاد منتخب**

این جدول نشان می‌دهد که **بسیاری از عناصر حکمرانی خوب، در سنت خود ما وجود داشتند؛** اما به نهاد تبدیل نشدند. ساختن آینده، نه نیازمند نفی سنت، بلکه نیازمند **نهادینه کردن بهترین عناصر آن** است.

۴. حکمرانی کارآمد و سکولار؛ ترکیبی که از دست دادیم

جامعهٔ ایران در ۱۴۰۰ سال پس از اسلام، در مسیر یک جریان ایدئولوژیک قرار گرفته که همه چیز را از نگاه «قهرمان‌سازی شیعه» می‌بیند و از درک درست **«حکمرانی کارآمد اما سکولار»** غافل مانده است. راه برون‌رفت، **نه نفی میراث اخلاقی عاشورا**، بلکه **جداسازی دو قلمرو** است:

قلمرو	منبع	کارکرد
اخلاق فردی و اجتماعی	میراث دینی و فرهنگی، از جمله عاشورا	الهام، معنا، همبستگی، **نقد قدرت**
حکمرانی و مدیریت دولت	دانش، تخصص، قانون، نهاد، پاسخ‌گویی	کارآمدی، امنیت، توسعه، عدالت نهادی

عاشورا می‌تواند وجدان قدرت باشد، اما نمی‌تواند دستورالعمل دولت باشد. وقتی عاشورا وجدان قدرت است، به جامعه می‌آموزد که در برابر ستم بایستد و حاکم را پاسخ‌گو بخواهد. اما وقتی دستورالعمل دولت می‌شود، به ابزاری برای توجیه قدرت و تقسیم جامعه به «حسینیان» و «یزیدیان» تبدیل می‌گردد؛ چنان‌که هزار سال تاریخ ایران نشان داد.

آنچه تاریخ پنج‌قرنی جهان اسلام از آن دریغ کرد، **ترکیبی بود از مشروعیت امت‌گرایان** (پاسخ‌گویی، برابری، عدالت، رضایت) و **ابزارهای دولت‌گرایان** (دیوان، قانون، ارتش منظم، جانشینی پیش‌بینی‌پذیر). امروز این ترکیب نام دارد: **دولت دموکراتیک قانون‌مدار؛** دولتی که در آن **مشروعیت از رضایت شهروندان** می‌آید و **کارآمدی از نهادهای تخصصی؛** و هیچ شخص یا گروهی، به نام دین یا ایدئولوژی، فراتر از قانون نیست.

۵. درس ژاپن

پیامدهای جنگ‌های ویرانگر گاه نوعی **بیداری ملی** پدید می‌آورد. تجربهٔ تلخ ژاپن پس از شکست در جنگ جهانی دوم، نمونه‌ای از این بیداری با هدف **تغییر نگرش ملی** است. ژاپن از ویرانی، **قانون اساسی تازه، نهادهای کارآمد و الگوی توسعه** ساخت؛ و سنت فرهنگی خود را نیز حفظ کرد. پیش از آن نیز، در **دوران میجی** (از ۱۸۶۸ م)، ژاپن آگاهانه نهادهای مدرن را برگرفت و با سنت خود پیوند زد.

تفاوت ما با چنین کشورهایی شاید در این باشد که **آنان از تجربه‌های تلخ برای خود نوعی مدیریت جدید می‌آفرینند، اما ما ایرانیان از تجربه‌های تلخ، حماسه و داستان برای نسل‌های بعدی به یادگار می‌گذاریم.**

جمع‌بندی فصل: آیندهٔ ایران در گرو این است که آرمان را از حماسه به نهاد، و از سوگ به برنامه تبدیل کنیم؛ و بهترین عناصر سنت خود را، از بیعت و شورا تا مظالم و برابری موالی، در نهادهای مدرن بازآفرینی کنیم.

سخن پایانی

این کتاب روایت دو جهان‌بینی بود که از دل یک قبیله برخاستند و سرنوشت یک تمدن را در پنج قرن رقم زدند. **جهان‌بینی امت–ملت**، از حلف الفضول و مدینه تا کربلا، از زید و ابوحنیفه تا احمد بن حنبل، به ما آموخت که **قدرت باید پاسخ‌گوی عدالت باشد.** **جهان‌بینی دولت–ملت**، از مکهٔ تجاری تا دمشق، بغداد و اصفهان سلجوقی، از معاویه و عبدالملک تا ابن مقفع و نظام‌الملک، به ما آموخت که **بدون سازمان، دیوان، قانون و نظم، هیچ آرمانی قلمرو بزرگی را اداره نمی‌کند.**

تراژدی این تاریخ آن بود که **این دو درس هیچ‌گاه در یک الگوی واحد به هم نرسیدند.** هر جریان، نیمه‌ای از حقیقت را داشت و نیمهٔ دیگر را به رقیب سپرد. چند لحظهٔ کوتاه، عمر بن عبدالعزیز، خطبهٔ یزید سوم، قرارداد مکه، عهدنامهٔ مالک اشتر، نشان دادند که **ترکیب ممکن است**؛ اما هیچ‌یک به نهاد تبدیل نشد.

و تراژدی ما ایرانیان این است که **از این تاریخ، تنها نیمهٔ نخست را به یاد سپردیم و از نیمهٔ دوم غافل ماندیم.** ما سوگ کربلا را هزار سال زنده نگه داشتیم؛ اما درس صفین، درس کوفه، درس قرارداد مکه و درس مشروطه را کمتر آموختیم.

ایرانِ آینده به ترکیبی نیاز دارد که تاریخ از آن دریغ کرد: **دولتی کارآمد که مشروعیتش را از عدالت، قانون و رضایت شهروندان بگیرد، نه از روایت قدسی؛ دولتی که نهادهایش از اشخاص فراتر روند؛ و جامعه‌ای که اخلاق و معنای خود را از سنت بگیرد، و مدیریت خود را از دانش.**

ابراهیم روشندل

گاه‌شمار پنج قرن

سال (هـ.ق)	سال (م)	رویداد
پیش از اسلام	حدود ۵۹۰	حلف الفضول
۱	۶۲۲	هجرت پیامبر به مدینه؛ صحیفهٔ مدینه
۲	۶۲۴	نبرد بدر بر سر کاروان ابوسفیان
۴	۶۲۵	فیء بنی‌نضیر؛ آیهٔ «کی لا یکون دولة»
۷	۶۲۸	فتح خیبر؛ نخستین مالیات زمین
۸	۶۳۰	فتح مکه؛ مؤلفة قلوبهم
۱۱	۶۳۲	رحلت پیامبر؛ سقیفه؛ خلافت ابوبکر؛ جنگ‌های رده
۱۳	۶۳۴	خلافت عمر
۱۸	۶۳۹	طاعون عمواس؛ انتصاب معاویه بر دمشق
حدود ۲۰	۶۴۱	تأسیس دیوان
۲۳	۶۴۴	شورای شش‌نفره؛ خلافت عثمان
۳۰–۳۲	۶۵۰–۶۵۲	تبعید و درگذشت ابوذر
۳۵	۶۵۶	قتل عثمان؛ خلافت علی
۳۶	۶۵۶	نبرد جمل؛ انتقال پایتخت به کوفه
۳۷	۶۵۷	نبرد صفین و حکمیت؛ پیدایش خوارج

سال (هـ.ق)	سال (م)	رویداد
۳۸	۶۵۸	نهروان؛ عهدنامهٔ مالک اشتر
۴۰	۶۶۱	شهادت علی
۴۱	۶۶۱	صلح حسن؛ خلافت معاویه
۴۵	۶۶۵	خطبهٔ بتراء زیاد در بصره
۵۱	۶۷۱	اعدام حجر بن عدی
۵۶	۶۷۶	بیعت برای ولایت‌عهدی یزید
۶۰	۶۸۰	مرگ معاویه؛ خلافت یزید
۶۱	۶۸۰	کربلا
۶۳	۶۸۳	واقعهٔ حره
۶۴	۶۸۴	مرگ یزید؛ خلافت ابن زبیر؛ مرج راهط
۶۵	۶۸۵	قیام توابین؛ خلافت عبدالملک
۶۷–۶۶	۶۸۷–۶۸۵	قیام مختار
۷۲	۶۹۱	قبةالصخره
۷۳	۶۹۲	قتل ابن زبیر
۷۵	۶۹۴	حجاج والی عراق
۷۷	۶۹۶	سکهٔ اسلامی
۸۳–۸۱	۷۰۲–۷۰۰	قیام ابن اشعث
۸۷	۷۰۶	شورای فقیهان مدینهٔ عمر بن عبدالعزیز
۹۲	۷۱۱	فتح اندلس و سند

سال (هـ.ق)	سال (م)	رویداد
۹۹–۱۰۱	۷۱۷–۷۲۰	خلافت عمر بن عبدالعزیز
۱۱۰	۷۲۸	وعدهٔ شکستهٔ اشرس در سغد
۱۱۶	۷۳۴	قیام حارث بن سریج
۱۲۲	۷۴۰	قیام زید بن علی؛ قیام بربرها
۱۲۶	۷۴۴	خطبهٔ قراردادی یزید سوم
۱۲۹	۷۴۷	قیام ابومسلم در مرو
۱۳۲	۷۵۰	انقلاب عباسی؛ نبرد زاب
۱۳۷	۷۵۵	قتل ابومسلم
حدود ۱۴۲	حدود ۷۵۹	قتل ابن مقفع
۱۴۵	۷۶۲	ساخت بغداد؛ قیام نفس زکیه
۱۵۰	۷۶۷	درگذشت ابوحنیفه در زندان
۱۶۱	۷۷۸	دولت رستمیان تاهرت
۱۷۰	۷۸۶	خلافت هارون؛ وزارت یحیی برمکی
۱۷۲	۷۸۸	دولت ادریسیان
۱۸۶	۸۰۲	قرارداد مکه
۱۸۷	۸۰۳	سقوط برمکیان
۱۹۵–۱۹۸	۸۱۱–۸۱۳	جنگ امین و مأمون
۲۰۱	۸۱۷	ولایت‌عهدی امام رضا
۲۰۵	۸۲۱	طاهریان در خراسان
۲۱۸	۸۳۳	آغاز محنه

سال (ه.ق)	سال (م)	رویداد
۲۲۱	۸۳۶	انتقال پایتخت به سامرا
حدود ۲۳۴	حدود ۸۴۸	پایان محنه
۲۴۱	۸۵۵	درگذشت احمد بن حنبل
۲۴۷	۸۶۱	قتل متوکل؛ آغاز هرج‌ومرج سامرا
۲۵۰	۸۶۴	علویان طبرستان
۲۵۵–۲۷۰	۸۶۹–۸۸۳	قیام زنج
۲۶۰	۸۷۴	آغاز غیبت صغری
۲۸۴	۸۹۷	امامت زیدی یمن
حدود ۲۸۶	حدود ۸۹۹	دولت قرامطهٔ بحرین
۲۹۷	۹۰۹	تأسیس خلافت فاطمی
۳۱۷	۹۳۰	حملهٔ قرامطه به مکه
۳۲۴	۹۳۶	تأسیس منصب امیرالامرا
۳۲۹	۹۴۱	آغاز غیبت کبری
۳۳۴	۹۴۵	ورود آل‌بویه به بغداد
۳۳۹	۹۵۰	درگذشت فارابی
۳۵۲	۹۶۳	نخستین عزاداری رسمی عاشورا در بغداد
۳۵۸	۹۶۹	فتح مصر به دست فاطمیان؛ ساخت قاهره
۳۶۷	۹۷۸	خطبه به نام عضدالدوله در بغداد
۴۰۰	۱۰۱۰	پایان سرایش شاهنامه
۴۰۹	۱۰۱۸	اعتقادنامهٔ قادری
۴۳۶	۱۰۴۴	درگذشت سید مرتضی

سال (ه‍.ق)	سال (م)	رویداد
۴۴۷	۱۰۵۵	ورود سلجوقیان به بغداد
۴۵۰	۱۰۵۸	درگذشت ماوردی؛ خطبهٔ فاطمی در بغداد
۴۵۵	۱۰۶۳	وزارت نظام‌الملک
۴۵۹	۱۰۶۷	افتتاح نظامیهٔ بغداد
۴۶۳	۱۰۷۱	نبرد ملازگرد
۴۷۸	۱۰۸۵	درگذشت جوینی
۴۸۳	۱۰۹۰	استقرار حسن صباح در الموت
۴۸۴	۱۰۹۱	نگارش سیاست‌نامه
۴۸۵	۱۰۹۲	قتل نظام‌الملک؛ مرگ ملکشاه
۴۸۷	۱۰۹۴	انشعاب نزاری–مستعلوی
۴۸۸	۱۰۹۵	بحران غزالی و ترک نظامیهٔ بغداد
۴۹۲	۱۰۹۹	تسخیر بیت‌المقدس به دست صلیبیان
۵۰۵	۱۱۱۱	درگذشت غزالی

واژه‌نامهٔ اصطلاحات

اصطلاح	معنا در این کتاب	نخستین فصل
امت	جماعت مؤمنان به‌عنوان واحد سیاسی، فراتر از قبیله و قوم	دوم
امت–ملت (امت‌گرایی)	حکمرانی‌ای که مشروعیتش از ایمان، عدالت و پیمان جماعت می‌آید؛ ابزار تحلیل این کتاب	پیشگفتار
دولت–ملت (دولت‌گرایی)	حکمرانی‌ای که بر قلمرو، دیوان، ارتش و تداوم قدرت تکیه دارد؛ ابزار تحلیل این کتاب	پیشگفتار
دُولة	در قرآن: آنچه دست‌به‌دست می‌گردد؛ ریشهٔ واژهٔ «دولت»	دوم
بیعت	پیمان فرمانبری میان حاکم و مردم	دوم
شورا	رایزنی جمعی در تصمیم‌ها و گزینش حاکم	دوم
صحیفهٔ مدینه	پیمان‌نامهٔ پیامبر با گروه‌های مدینه	دوم
مؤاخات	پیمان برادری میان مهاجران و انصار	دوم
حلف الفضول	پیمان دفاع از ستم‌دیده در مکهٔ پیش از اسلام	یکم
ایلاف	پیمان‌های تجاری قریش با قدرت‌های پیرامون	یکم

اصطلاح	معنا در این کتاب	نخستین فصل
مؤلفة قلوبهم	کسانی که با امتیاز مالی دلشان به اسلام جلب می‌شد	یکم
زکات	مالیات دینی بر دارایی برای نیازمندان	دوم
خمس	یک‌پنجم غنیمت و در فقه شیعه، برخی درآمدها	دوم
فیء	اموالی که بدون جنگ به دست می‌آمد و ملک همهٔ امت بود	دوم
خراج	مالیات زمین	سوم
جزیه	مالیات سرانه بر غیرمسلمانان	سوم
عطا	مقرری سالانه از دیوان	سوم
دیوان	دفتر رسمی مقرری‌ها و سپس هر دستگاه اداری	سوم
امصار	شهرهای پادگانی نخستین (کوفه، بصره، فسطاط)	سوم
رده	سرپیچی قبایل پس از رحلت پیامبر	سوم
سیرهٔ شیخین	روش حکومت ابوبکر و عمر به‌عنوان مرجع	سوم
خوارج	جریانی که پس از حکمیت از علی جدا شد	پنجم
تکفیر	کافر شمردن مسلمانان دیگر	پنجم

اصطلاح	معنا در این کتاب	نخستین فصل
مسالک الدین	مراحل حیات جماعت در اندیشهٔ اباضی: ظهور، دفاع، شراء، کتمان	پنجم
استلحاق	پیوستن رسمی کسی به نسب یک خاندان	ششم
شُرطه	نیروی انتظامی	ششم
مقصوره	جایگاه محصور حاکم در مسجد	ششم
برید	نظام چاپار و خبررسانی دولتی	ششم
صوافی	زمین‌های خالصهٔ دولتی	ششم
قیس و یمن	دو بلوک قبیله‌ای عرب در دوران اموی	نهم
موالی	مسلمانان غیرعرب وابسته به قبایل عرب	هشتم
کیسانیه	پیروان امامت محمد بن حنفیه	هشتم
مهدی	رهبر رهایی‌بخش موعود	هشتم
مظالم	دادرسی شکایت از کارگزاران دولت	سیزدهم
وزارت تفویض	وزارت با اختیار کامل	سیزدهم
وزارت تنفیذ	وزارت تنها برای اجرای فرمان حاکم	بیست‌ویکم
قاضی‌القضات	بالاترین منصب قضایی	سیزدهم
قباله	واگذاری گردآوری مالیات به پیمانکار	سیزدهم

اصطلاح	معنا در این کتاب	نخستین فصل
محنه	آزمون اجباری عقیدهٔ عالمان در دوران مأمون و جانشینانش	چهاردهم
اصول فقه	دانش منابع و روش استنباط قانون	چهاردهم
عصبیت	همبستگی گروهی، پایهٔ قدرت در نظریهٔ ابن خلدون	ششم
نص	تعیین امام از سوی امام پیشین	شانزدهم
تقیه	پنهان کردن باور برای حفظ جان و جماعت	شانزدهم
وکالت	شبکهٔ نمایندگان امامان برای ارتباط و گردآوری وجوه	شانزدهم
غیبت صغری و کبری	دو دورهٔ غیبت امام دوازدهم در باور شیعهٔ امامی	شانزدهم
زیدیه	شاخه‌ای از تشیع که امامت را با قیام پیوند می‌دهد	یازدهم
اسماعیلیه	شاخه‌ای از تشیع با امامت در نسل اسماعیل	هجدهم
داعی	مبلغ و سازمان‌دهندهٔ دعوت پنهان	دوازدهم
امیرالامراء	فرماندهی که سپاه، دیوان و خراج را یکجا در دست داشت	نوزدهم
اقطاع	واگذاری درآمد زمین به فرمانده در برابر خدمت نظامی	نوزدهم

اصطلاح	معنا در این کتاب	نخستین فصل
اهل حل و عقد	بزرگانی که حق گزینش امام دارند	بیست‌ویکم
امارت استکفاء	امارتی که خلیفه به اختیار می‌سپارد	بیست‌ویکم
امارت استیلاء	امارتی که با غلبه به دست آمده و خلیفه آن را می‌پذیرد	بیست‌ویکم
حَجر	سلطهٔ اطرافیان بر امام در نظریهٔ ماوردی	بیست‌ویکم
حسبه	نظارت بر بازار و اخلاق عمومی	بیست‌ویکم
شوکت	قدرت عملی، معیار مشروعیت در نظریهٔ جوینی و غزالی	بیست‌ویکم
سلطان	دارندهٔ قدرت سیاسی–نظامی زیر عنوان خلافت	بیست‌ودوم
اتابک	سرپرست شاهزادهٔ سلجوقی، و سپس حاکم مستقل	بیست‌ودوم
نظامیه	شبکهٔ مدارس دولتی نظام‌الملک	بیست‌ودوم
فرّ ایزدی	فرّهٔ الهی شاه در سنت ایرانی	بیست‌ودوم
دایرهٔ عدالت	پیوند پادشاهی، سپاه، مال، آبادانی و عدالت	بیست‌ودوم
نظریهٔ ضرورت	پذیرش حاکم ناشایست برای پرهیز از فتنه	بیست‌وسوم
مدینهٔ فاضله	جامعهٔ همکاری برای سعادت حقیقی در اندیشهٔ فارابی	بیستم

اصطلاح	معنا در این کتاب	نخستین فصل
مدینهٔ تغلّب	جامعهٔ چیرگی و سلطه	بیستم
مدینهٔ جماعیه	جامعهٔ آزاد و کثرت‌گرا در اندیشهٔ فارابی	بیستم
ولایت فقیه	نظریهٔ سرپرستی فقیه در امور عمومی در غیاب امام	بیست‌وپنجم
نهاد گمشده	نهادی که قدرت را مستقل از ارادهٔ صاحبش مقید کند	بیست‌وچهارم

منابع

الف) منابع کهن: تاریخ و سیره

- ابن هشام، السیرة النبویة (بر پایهٔ روایت ابن اسحاق)
- واقدی، المغازی
- ابن سعد، الطبقات الکبری
- محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)
- احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف و فتوح البلدان
- احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی و البلدان
- دینوری، الاخبار الطوال
- مسعودی، مروج الذهب و التنبیه والاشراف
- ابن اعثم کوفی، الفتوح
- نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین
- ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات
- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین
- اخبار الدولة العباسیة (مؤلف ناشناخته)
- جهشیاری، کتاب الوزراء والکتّاب
- مسکویه، تجارب الامم
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ
- ابن جوزی، المنتظم
- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد
- ابن عساکر، تاریخ دمشق

- ابن خلکان، وفیات الاعیان
- مقریزی، اتعاظ الحنفاء و النزاع والتخاصم
- ابن عبدالحکم، فتوح مصر والمغرب و سیرة عمر بن عبدالعزیز
- کندی، الولاة والقضاة
- قاضی نعمان، افتتاح الدعوة
- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان
- تاریخ سیستان
- راوندی، راحة الصدور
- ناصرخسرو، سفرنامه
- ازرقی، اخبار مکة

ب) منابع کهن: فقه، کلام، فلسفه و اندیشهٔ سیاسی

- نهج‌البلاغه (گردآوری شریف رضی) و شرح ابن ابی‌الحدید
- صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، سنن ابن ماجه
- کلینی، الکافی؛ شیخ مفید، الارشاد؛ شیخ صدوق، کمال الدین و عیون اخبار الرضا؛ شیخ طوسی، الغیبة
- ابن شعبه حرانی، تحف العقول (رسالة الحقوق)
- سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی
- ابویوسف، کتاب الخراج؛ ابوعبید، کتاب الاموال
- مالک بن انس، الموطّأ؛ شافعی، الرسالة
- ابن مقفع، رسالة الصحابة و الادب الکبیر
- عبدالحمید کاتب، رسالة الی الکتّاب

- قاضی نعمان، دعائم الاسلام
- اشعری، مقالات الاسلامیین؛ شهرستانی، الملل والنحل؛ بغدادی، الفرق بین الفرق؛ نوبختی، فرق الشیعة
- فارابی، آراء اهل المدینة الفاضلة؛ السیاسة المدنیة؛ تحصیل السعادة؛ فصول منتزعة؛ کتاب الملة
- رسائل اخوان الصفا
- ماوردی، الأحکام السلطانیة و تسهیل النظر
- ابویعلی فراء، الأحکام السلطانیة
- جوینی، غیاث الأمم
- نظام‌الملک طوسی، سیرالملوک (سیاست‌نامه)
- غزالی، فضائح الباطنیة؛ الاقتصاد فی الاعتقاد؛ احیاء علوم الدین؛ تهافت الفلاسفة؛ المنقذ من الضلال؛ نصیحة الملوک
- ابن خلدون، المقدمة

ج) منابع دوران متأخر (برای فصل بیست‌وپنجم)

- ملاحسین واعظ کاشفی، روضة‌الشهداء
- ملا احمد نراقی، عوائد الایام
- میرزا محمدحسین نائینی، تنبیه الأمة وتنزیه الملة
- نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، شهید جاوید
- علی شریعتی، حسین وارث آدم
- روح‌الله خمینی، ولایت فقیه
- مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت
- محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه

د) پژوهش‌های فارسی

- رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه؛ تأملی در نهضت عاشورا؛ صفویه در عرصهٔ دین، فرهنگ و سیاست
- سید جعفر شهیدی، قیام حسین
- سید جواد طباطبایی، زوال اندیشهٔ سیاسی در ایران؛ درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران؛ خواجه نظام‌الملک طوسی
- حاتم قادری، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران
- داوود فیرحی، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام
- غلامحسین صدیقی، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری
- فرهاد دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه
- عبدالحسین زرین‌کوب، فرار از مدرسه
- رضا داوری اردکانی، فارابی مؤسس فلسفهٔ اسلامی
- فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران

هـ) پژوهش‌های غیرفارسی

- Wilferd Madelung, (1997) *The Succession to Muhammad*
- Patricia Crone, (1987) *Meccan Trade and the Rise of Islam*
- Patricia Crone, (2004) *God's Rule: Government and Islam*
- Patricia Crone and Martin Hinds, (1986) *God's Caliph*
- Fred Donner, (2010) *Muhammad and the Believers*
- Hugh Kennedy, (1986) *The Prophet and the Age of the Caliphates*
- Hugh Kennedy, (2004) *When Baghdad Ruled the Muslim World*

- (1902) *The Arab Kingdom and its Fall* ,Julius Wellhausen
- (2000) *The First Dynasty of Islam* ,Gerald Hawting
- (2006) *Mu'awiya ibn Abi Sufyan* ,R. Stephen Humphreys
- (2005) *Abd al-Malik'* ,Chase F. Robinson
- (1994) *The End of the Jihad State* ,Khalid Yahya Blankinship
- (1970) *The 'Abbasid Revolution* ,M. A. Shaban
- (1983) *Black Banners from the East* ,Moshe Sharon
- (2005) *Al-Ma'mun* ,Michael Cooperson
- (2001) *The Breaking of a Thousand Swords* ,Matthew Gordon
- *Religion and Politics under the Early* ,Muhammad Qasim Zaman (1997) *'Abbasids*
- (2005) *The Origins and Evolution of Islamic Law* ,Wael Hallaq
- (1982) *The Occultation of the Twelfth Imam* ,Jassim M. Hussain
- *Crisis and Consolidation in the Formative* ,Hossein Modarressi (1993) *Period of Shi'ite Islam*
- (1996) *The Empire of the Mahdi* ,Heinz Halm
- (2007) *The Isma'ilis: Their History and Doctrines* ,Farhad Daftary
- *Loyalty and Leadership in an Early Islamic* ,Roy Mottahedeh (1980) *Society*
- (1986) *Humanism in the Renaissance of Islam* ,Joel Kraemer
- *Alfarabi and the Foundation of Islamic Political* ,Muhsin Mahdi (2001) *Philosophy*

- *State and Government in Medieval Islam* ,Ann K. S. Lambton (1981)
- (2015) *The Great Seljuk Empire* ,A. C. S. Peacock
- (1981) *The Rise of Colleges* ,George Makdisi
- (2009) *Al-Ghazali's Philosophical Theology* ,Frank Griffel
- (1999) *The Crusades: Islamic Perspectives* ,Carole Hillenbrand
- *The Shadow of God and the Hidden Imam* ,Said Amir Arjomand (1984)
- (2004) *The Martyrs of Karbala* ,Kamran Scot Aghaie
- (1974) *The Venture of Islam* ,Marshall Hodgson
- (2011) *The Long Divergence* ,Timur Kuran

یادداشت روش‌شناختی: تاریخ‌ها به قمری (ه.ق) و در مواردی با معادل میلادی آمده‌اند؛ برای دوران معاصر، از تاریخ خورشیدی نیز استفاده شده است. ارجاع به منابع کهن، به‌جای شمارهٔ صفحه، با نام کتاب و بخش یا سال رویداد آمده است؛ زیرا شمارهٔ صفحه در چاپ‌های گوناگون متفاوت است. برخی جزئیات، مانند پیشنهادهای منسوب به حسین در کربلا، شرط‌های صلح حسن، گزارش‌های مربوط به اقتصاد قرامطه، یا انتساب بخش دوم نصیحة الملوک به غزالی، در منابع روایت‌های گوناگون دارند و در متن با احتیاط نقل شده‌اند. اصطلاحات «امت–ملت» و «دولت–ملت» ابزار تحلیل این کتاب‌اند، نه اصطلاحات رایج در منابع کهن.



ابراهیم روشندل

دیپلمات و سیاستمدار پیشین
تحلیلگر مسائل سیاسی ایران و خاورمیانه
پژوهشگر تاریخ حکمرانی و گذار سیاسی

عاشورا آغاز یک ماجرا نبود؛ آخرین ایستگاه آن بود.

از روزی که پیامبر در برابر اشرافیت تجاری قریش طرح امتی بی‌تاج و بی‌دیوان درافکند و ابوسفیان به نام نظم ثروت و قبیله به رویارویی با آن برخاست، دو جهان‌بینی بر سر یک پرسش در برابر هم ایستادند: قدرت از آنِ کیست و در خدمت چیست؟ این رویارویی از سقیفه گذشت، در صفین به شمشیر رسید و در دمشقِ معاویه جامهٔ دولت پوشید؛ تا آنکه یزید، با فرصت‌طلبیِ قدرتی که دیگر رقیبی نمی‌شناخت، حسین بن علی را در کربلا کشت و با خون او، امت‌گرایی آرمانی پیامبر را از صحنهٔ قدرت بیرون راند. از همین روست که امامانِ پس از حسین دیگر نتوانستند به قامت او برخیزند و با سپاهی آراسته به نبرد خلفا روند تا نظریهٔ امت را بازگردانند. از آن پس آرمان ماند، اما بی‌دولت؛ و دولت ماند، اما بی‌آرمان.

تقابل جهان‌بینی حکمرانی

نظام امت–ملت در برابر دولت–ملت